

# سپا وون

شماره پانزدهم، سال ۱۳۶۲، مطابق روز پنجشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۱، شماره مسلسل هفتاد و هفتم



Ketabton.com

داکتور عالی مشتری  
به امید وصال ماد هویا لا

میدان مهر، بازار زند همدان



لکی فایف رستوران  
LUCKY FIVE RESTAURANT



# لکی فایف

## 555

دعوت‌های رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را  
 به حسن صورت برگزاردارمی نمایم . سالون لکی فایف  
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .  
 به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .  
 آدرس : شهرنوبل مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون ۳۰۳۱۰

# فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین  
 اجناس از کمپنی های  
 معروف جهان .  
 آدرس : زغنه میدان  
 شهرنو



لباس‌های مناسب برای  
 هر فصل سال  
 از وسایلی که جدیداً  
 وارد گردیده دیدن  
 نمایید .

# قرطاسیه فروشی شمیریز

گروه هنری شام  
 طرب افزای محافل خوشی و سرور شما  
 آدرس : قرطاسیه فروشی شمیریز، له‌لله‌نایی سعید  
 همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی  
 خریدار نمایید

نشریات کودک و نوجوان : سپادوش ، جودانم امروز ، اخبار مهنه ، قرطاسیه و کارهای تیرگی

آدرس : متصل بازار امید



# تابش ویدیوکست

## فروشگاه

## هارون

وسایل واجناس مورد  
ضرورت خانواده ها  
را تازه وارد نموده  
است.

آدرس: چهارراه  
انصاری متمم  
نماینده می بشتی  
تجارتی بانک

## فروشگاه

## حبیب زاده

تمثل مسجد جامع شیرپور



کتابهای آموزشی وکتبهای ویدیویی درخواه تا از  
از تابش ویدیوکست بدست آرید

آدرس: قریه فروشی تابش  
مجره نجان دات

## شریفی

## ویدیوکست

محافل خوشی و  
سرور شمساراد ر  
کست های با کیفیت  
ویدیویی فلبرداري

مینمایند  
آدرس: شهرنو  
تمثل رستوران کست  
لکس نایف

## شیرینی

## خوراکی فرو

## عبدالخالق

تمثل رستوران لکس نایف

# بفازید

به نهاد شما و خانواده های  
شماست

## سعید سر لوحه نویسی

دفترت در خط لوله در شمال پندیده  
آدرس: جاده اندرابی

## رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه وموتور  
آدرس: شهرنو چهارراهی شیرپور  
تلفونهای دفتر و منزل: ۲۰۲۸۲-۲۲۰۲۹

## قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه، مجلات و کارتهای  
تبریکی ارزان و خوب  
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغانان

## حسن‌زبان

قرطاسیه ومجلات مورد  
نظر تا نرا عرضه  
میدارد

آدرس: مقابل دروازه  
حنوسی روضه مبارک شهر  
مزار شریف ومقابل  
هوتل بلازادر  
کابل

## رهنمای معاملات بسیم الله یادگار

خرید و فروش خانه واپارتمان  
آدرس: بین چهارراهی  
شیرپور وجها راهی  
انصاری  
تلفون: ۲۲۴۶۸

## فروشگاه

## فقیرزی

وسایل آرایش راجدیند  
وارد نموده است. همچنان  
فلبرداري محافل خوشی وکتبهای ویدیویی  
پذیرفته میشود.  
آدرس: شهرنو مقابل سینما پارک

## فردین

## موزیک

انواع مختلف کست های  
موسیقی افغانی، هندی و فرسی را  
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند  
آدرس: مارکیست جمهوریت

## علی کریمز

قرطاسیه ومجلات  
سود نیار شما  
راه قیمت مناسب  
عرضه  
مینمایند  
آدرس: متمم  
کلینیک  
مرکزی



# تذکر

راستنده گان عزیز!

بیرا نشاءت مجده مسباودن نسبت نبودن کاغذ مورد نظر به سکه سوا به آوردید  
دل مبارک علقه قلمند نوزد زنده به بهت کارگران مطبوعه در تصیم گرفتن شماره آباء هم در روزم مجور  
در کاغذ نبار چاپ و به ستر با بگایم دیده مورد پذیرش خوانند، کاغذ افروز بر دور آمده بگرنه

ملک زینب بی بی  
سال ۱۳۸۸ مسک

صفحه ۲۶۱

XXXXX

پارچه آینه  
در یک  
آرشیف  
شخصی

صفحه ۲۶



گل هایی که نباید فراموش شوند

صفحه ۲۴



شریه اتحادیه لوزبالستان  
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

- بارق شفیعی
- محمود حبیبی
- عبدالله شادان
- لطیف ناظمی
- رهنورد زریاب
- شعین وجدان

ارت و کرانیک : روح الله نقیعی  
صحیح سعید رحید سعید  
خطاطی : کبیر امیر وحید نانی  
تایپ : محمد احق جلیلی  
واحد شاه نصیری  
مختصم : محمد گل  
عناسی : شیدا اوی تریب  
نایب و مایون

تبت یک شماره ۳۰ افغانستان  
ادرس : مکزور یون سم بلک ۱۰۶  
مقابل تعمیر مطبعه دولتی  
حساب بانک (۸۰۰۰۲۳۳) افغانستان  
بانک

تیراز ۳۰۰۰  
چاپ به وب انست مطبعه دولتی

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست ازاد دارد • مضمینی که به اداره مجله موصلت  
میباشد در صورت نشر با عدم نشر و ابعده نویسنده مسترد نمیگردد • نظریات ارایه شده  
صرف نظر نویسنده میباشد •

## گفت و شنودی باسری دیوی

صفحه ۵۰

صفحه ۱۶



ناست  
ری بوزیل

زندان میستود

صفحه ۱۰

مستری  
ماد هو با

صفحه ۲۶

صفحه ۵۶

پاپا اسکال اوکی پول  
داکتر علی  
به امید وصال  
هدای



پلی سلطان  
قبال جمهو  
احمد ظاهر

کاندید

ری بوزیل

صفحه ۱۲

صفحه ۲۰

# سپا وون

شماره یازدهم دلو ۳۶۲ مطابق ربیع المرجب ۱۴۰۴  
نبروی ۱۳۸۱ - شماره مسلسل هفدهم



یک مادر یک گوینده  
یک معلم

گنگوی با مینه بکاش  
بلاق رادیو - نلو بیرون

صفحه ۱۴

تلفون شماره ۱۵

صفحه ۱۲

بنح نارینا او شلم پیری

من درد مشترکم مرا فریاد کن!

صفحه ۴۰

رنگها اسرار شخصیت شمار افاش میسازد

صفحه ۵۸

سیدر عظم کورکب پنج ساله رفقای که در فاکولته  
در سر منزل زند • بار ستمده و شروع و در کاشفا  
شویر •

استعداد  
ها

صفحه ۲۰





دایره روزگار



# ملتی که از خود ایستاده گی نشان داد

مردم کابل روزهای دشواری را از سرگشتانیده و میگذرانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقعه شده بروی کاغذ ریخت. در کدام

داستان در کدام ایستادگی که ام شعروکام نشانی قطره اشکی نمیدهد و توتو دیده گان کودکی گریه زده بدامن باره باره فلشده ماست تصویرکرد؟

خود اشک میریخت و از کودکی سخت میسرید و آنگاه که چشمان کودکی بسته میشد لبان سرد و خون بسته اش را بر پیشانی تب کرده بود. دیک میگذاشت و طرفهای صبح بود که کودکی آرام کرد پرشته نارام نگاهش از هم گسست و در حسرت بر قلب مادری جاودانه نقش شد. و اما آن سیه دلان و اسد اران سیاهی هاد را نسوی با چشمان مکارشان میخندیدند بر ما در قهقهه شان را احساس میکرد که به آسمان میرفت. مادر از اعماق قلبش میگریست و کودکی مرده را در آغوش میفشرد.

ولی مردم ما میدانند که بخاطر رسیدن به آرامش باید از میان راه های دشوار و پرگرما عبور کرد، لذا هرگز شهادت خوش را از دست ندادند و ضرر خود را با مال نکردند. مردم میدانند که بیرونی زیبا و بیگانه شرافتمندانه بخاطر رسیدن به بیرونی زیبا تر است. بیمارخانه ها سوختند، بیمارستانی ها برسد رفتند، بیمارستانها از زنده گسی بریدند، بیمار قلب ها خاموش شدند و اما شعلیه بی راکه قلوب مردم ما را به خاطر رسیدن به زنده گی واقعی گرم نگه میدارد هرگز نتوانستند خاموش کنند.

چهار اشکهای که در صاف طویل ناوایی ها و تانک تیل در لایبای گریبان هان ریخت چه بیکرهای نحیف و زجرور که از میان نلرزید. ولی ای مردم ما فراموش خواهند کرد نه هرگز این داستان به هم میرسد محکم و محکمتر گریه میخورند. ولی ایهای که مرگ بسته ارمغان می آورند باید کدام خا طره بی باری راکه بدوش وجود آنها سنگینی میکند سبک خواهند کرد. نگاه ناباورانه چگونه بروی مردم خواهد نشست. ای بابا این سر بریدن ها شکم دریدن ها و ریختن خون چون آب و بالاخره با تحمیل گریه و سرامیتوان مردم را به زانو در آورند نه هرگز! ما تاریخ را به خاطر داریم.

می بینند هزارها سوال از ذهنش میگذرد ولی خیلی زود انتظار او به پایان میرسد. ناگاه در روز به روی لیک میجرسد نخست بد و عروس و بعد چند تن دیگر که همه چهره های ماتمزه دارند به داخل می آیند و عروس از عقب شیشه کلکین تابوت غرقه به خونی رامی بیند که آنها به درون می آورند و این جنازه غرقه به خون داماد است که در آنجا رما میسند شهید گردیده است.

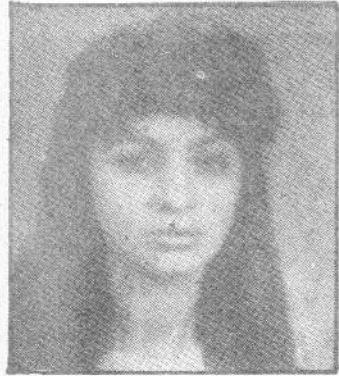


در صاف طویل ناوایی ها در فضای خاکستری رنگ سحر کشمش غیرتحملی همه روزه جریان می یابد زن و مرد اطفال قد و نیم قد بسا شکم های به پشت چسبیده بسا چشمان بی فروغ بخاطر گرفتن قرص نانی ساعت ها به صف می ایستادند. کودکان و زنانی که به مشکل از منزل خارج میشدند همراه با مردان بخاطر گرفتن قرص نانی در تاریکی های شب به سوی ناوایی هار میبردند.

و در یکی از ناوایی های شهر پدربنی سه ساعت منتظر نوشتن می ایستد سه ساعت که چون سه قرن بر او میگذشت سرما چون آب سرد در رگها پیش میبرد و وقتی چشمان منتظر بر تنهای فرزندان خورد سال را بپاید می آورد مقاومت و برد باری خود را به امتحان میگذرد. ولی در فرجام آنوقت که نوبت او میرسد خباز فریاد میزند دور بر روی نان خلاص شد و کلمه (خلاص) رشته زنده گی او را زهم میگذرد و جابه جاسکته میکند. و در گوشه دیگر شهر در راه در آرامان چسبیده به تنه ریختی پسر بچه بی چنان همیشه گریه نمود و سرما چنان باز زمین میخورد بیشتر ساخته که به مشکل میشود از زمین جدا میشد کرد. در نزدیکی او گیلنه خالی تیل قرار دارد.

و ایجاد رخانه بی از هزارها خانه در زمین هزاران گریه بی از گریه گریه شهر کابل کودکی از گریه سنگی جان میداد. سرمانیز در بیرون و اندرون خانه بیداد میکرد. طفلک نیمروز می انسر و نیم روز جان تازه می یافت فقط رشتیه نگاه های انسرده او بود که آرام نیی گرفت و در رحمتجوی چیزی بود و این چیزان بود. مادر و بیگانه است و پدر در راند رون





## عشق های قبل از ازدواج مانند آتش داغی است که...

- نظران درباره عشق از ازدواج چگونه است؟  
 - گرچه عده بی به این نظراند که ازدواج نقطه پایان عشق است. اما باوصف آنکه هنوز ازدواج نکرده ام، از تجارب دیگران دریافته ام که ازدواج آغاز است برای یک زنده گی پر شکوه و رسیدن به عشق واقعی. به نظرم عشق های قبل از ازدواج هرگز جدی نبوده بلکه مانند آشنایی است که قاشق های اول آن انسان را می سوزاند ولی آرام آرام به سردی میگراید. و سرانجام انسان احساس سردی میکند ولی عشق کسنتج به ازدواج گردد محکمتر، باید ارسو جاودانه تریاتی می ماند. به نظرم عشق های بدون ازدواج احساسات بیش نیستند. در انتخاب همسر قدم اول فامیل دختر و برخورد آنان برایم حایز اهمیت است و تحصیل و مقبولیت در گام دوم قرار دارد.



حشمت کارمند روزنامه پیام:

## اگر عشق باشد خوشبختی است

ما را عادل محصل صنف چارده درالمعلمی:  
 زنده گی مشترک اگر به اساس عشق و دل بستگی آغاز یابد، سعادت و خوشبختی را در قبال دارد. ولی استند فامیل های که خوشی اولاد شانرا (چه دختر باشد چه پسر) فدای خواهاشات خود می سازند و از عشق و محبت ایشان چشم پوشی میکنند. من میخواهم بایسری ازدواج نمایم که دارای تحصیل و اخلاقی پسندیده بوده و همتراز همسره و قتی که زنده گی مشترک تشکیل داد تحت اثر واد این نباشد. و در ضمن دوست دارم با فامیل شوهرم یکجا زنده گی نمایم. به نظرم نمود عروس خسران او است.

# دختران و پسران چه میگویند؟

را در برابر مادر وطن و مطالعه فراموشی کم گرچه سن من هم ایجاب نمیکند که عاشق دختری باشم اما عاشق شدن به یک دختر هم از جمله حوادث کامله طبیعی است که من هم شامل این حادثه طبیعی میباشم.  
 با ازدواج میکند؟  
 پاسخ این سوال زیاد مربوط به او میشود، اگر او خواسته باشد من آخرین تلاشهای خود را در این مورد به خرج خواهم داد تا موفق شوم.  
 یعنی چه؟  
 او تاکنون مراد رک نکرده در اوایل من هم نتوانستم که عشق واقعی خود را برایش ابراز نمایم. پس عشق شما یکطرفه است؟  
 بلی تاکنون همینطور است بعد از بینیم که چه میشود.  
 زنده گی را چگونه یافته اید؟  
 زنده گی بیوفاست بعضی اوقات انسان را نقد میکند و بعضی اوقات هم به انسان ضربه حواله میکند.

## عاشق که نباشی دنیا گورستان است

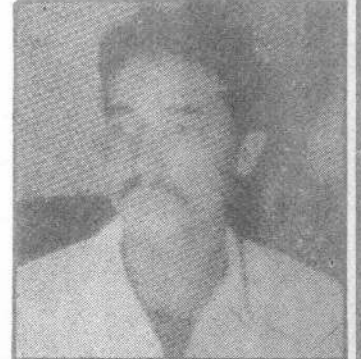
عبدالله (صادق مل) گورستان است  
 عشق را چگونه شناخته اید؟  
 عشق به معنی شگفتی و دل بستگی است.  
 عشق کلمه ایست پاک که باید پاک نگهداشته شود که برای نزدیکی دوست، مقدسترین هدف استعمال میشود.  
 شما تاکنون عاشق شده اید؟  
 بلی.  
 عاشق چه بوده اید مادر؟ وطن؟ مطالعه؟ دختر؟  
 مشخص بگویم؟  
 بلی مشخص بگویید؟  
 میگویم، کسیکه عشق ندارد دنیا برایش مثل گورستان است اگر عمیقاً در این مورد قضاوت نام طبعی است که هیچگاه من نمیتوانم که عشق



## عشق يك كلمه مسخره است!



ناهدید نظری توحی کارمند ریاست مالی وزارت امور عودت کننده بیان  
 - عشق از نظر شما چیست؟  
 - عشق قبل از ازدواج به نظرم يك كلمه مسخره است، چون در عصر حاضر عشق واقعی وجود ندارد. اما عشق بعد از ازدواج واقعی است.  
 - زنده گی را چگونه شناخته اید؟  
 - زنده گی مثل بازی فوتبال است که انسان باید عقب امیدها و هدفهایش همیشه بدو نگاه می دارد. درین بازی انسان مثل توپ فوتبال لگه می خورد و با انهم زنده گی را با همه زنجها، نغمه ها و خوشی هایش دوست میدارد.  
 - بزرگترین آرزوی تان چیست؟  
 - آرزو ام همسر آینده ام يك مرد با کثرت مردانه بوده است عنصر نباشد، مردی باشد دارای قد و اندام متناسب و اخلاقی اجتماعی، بدنگان و مشروب خور نباشد، اینکه چه وقت ازدواج خواهم کرد به تصمیم فامیل ام ارتباط دارد.



## عشق را نمی شناسد

شفیع الله معاون داکتر سرریس جراحی عصبی اکادمی علم طبی:  
 - شما زنده گی را چگونه شناخته اید؟  
 - زنده گی مجموعه ایست از خوشی و غم ها که باید خوشی آنرا دو دستی محکم گرفت و مقابل غم های مبارزه کرد. من شکل واقعی زنده گی را در طول این دو سال که در شناختن کار می کنم دیده ام. وقتی مجروحین و معلولین را می بینم غم های زندگی خود را فراموش می کنم. لذت میگویشم برای دیگران مفید تمام شوم زیرا اینجا بهترین عرصه امتحان است.

# دختران و پسران

## بایسری پولدار عروسی میکنم

نوریه شیرزی کارمند تصدی در جونیوروشی مکرویان:  
 آرزو ام به اساس عشق و دوستی دو جانبه ازدواج نمایم. البته بایسری که تحصیل کرده، خوش اخلاق، مقبول و همترازینکه پولدار باشد، تابع از عروسی ضرورت به کار کردن بیرون از خانه نداشته باشم.  
 - از حرف های تان معلوم است که بایسر دارای همین خصوصیات آشنا هستید؟  
 - والله در زمینه چیزی گفته نمیتوانم. اگر بگویم فامیل خبر میشود. و من جانم را دوست دارم...  
 - فکرش را نکنید من صرف در جمله می نویسم.



- و عشق از نظر شما چیست؟  
 - عشق یکی را از دل دوست داشتن و خواستن که من تا امروز هر آنچرا که دوست داشتم ام وطن و مردم بوده است.  
 - و دختر را چگونه؟  
 - تاکنون هیچ دختری تارهای قلم را به اهمیت از نیاروده است. ازدواج را چگونه ریشه می دانید؟  
 - ازدواج ریشه ایست که زندگی دو انسان را پیوند میدهد. من هر گاهی که خود را آماده ازدواج می بینم، خواهم کوشید که این رشته را خیلی محکم گره بزنم. و زمینه از هم گستن آنرا هرگز فراموش نمیکنم.





# ه همیسود

ده سال است که محبوب ترین هنرمند زمان ما، آنکه یکبارچه استعداد و نشاط بسود خاموش است، خواب جاودانه احمد ظاهر از او سروده های تازه را بازگرفت و دیگر تاکنون هیچ دلپسته و شیفته این عزیز از احمد ظاهر چیزی نشنیده و ندیده، مگر او همان گلی نبود که به هیچ بهاری با زنی آید؟ یک نسل احمد ظاهر دوست، یک نسل که هنوز آرمان ها و رویاهای شان را حتی ده سال بعد از خاموش جاودانه او، سروده های این عزیز خود می یابند و هنوز در خانه هر کسی که رادیو کستی است صدای او است و هر جا که رادیو بی است صدای او است و چه بسیاری ها که غم خود را با او فراموش می کنند و خوشی خود را در اوست یابند، حتی آنانی که او را ندیده اند.

باشادی و خوشوقتی این روزها از بس احمد ظاهر خبری دریافتیم که راه پدر را در پیش گرفته و اکنون آواز خوان محبوبی است که دوستداران زیاد دارد.

احمد رشاد ظاهر پسر احمد ظاهر است که ۱۹ ساله میباشد و با مادرش ناجیه که خانم اول احمد ظاهر بود در المان غرب زنده گسی می کند، اما درین تازه گی ها راه نپو پساوک رادیو پیش گرفته تا با ششم آخرین یادگسار بد رفزندگی نماید و خواهرزیزش را محبت برادرانه

خود رشاد نیز صراحت بخشیده و آرزو دارم او بزودی در کابل در تلو بیرون وطن خود تماشا کنیم و در کسرت هایش هم شده خونش را باز با هم واحد ظاهر را باز زنده بکنیم.

مجله سپا وین از احمد رشاد ظاهر دعوت می نماید تا برای اجرای کسرت یک هفته پس به کشور تشریف آورده و همچنان مجله سپا وین باشند، میتوانند بعد از یک هفته دوباره به کشور دلخواه خود برگردند. البته زمینه سفر در صورت موافقت آنها بزودی سر برآه ساخته خواهد شد.

و صدای پدرش را همراه دارد. احمد رشاد راه دشواری را در پیش دارد تا بتواند هنرمندی در مقیاس پدرش شود. ریاضت پشتکار و حتماً این مسئله مهم خواهد بود که او شنوندگان افغانی داشته باشد تا در جمع افغانان او احمد ظاهر تانی شود.

احمد رشاد ظاهر کسبه چهره بسیار شبیه پدرش را دارد امید است که شاید بتواند در دل های دوستداران او از احمد ظاهر جای گیرد. احمد ظاهر آواز خوان محبوب مردم دوست و عاشق وطن بود که حتماً این احساس عالی را به پسر

نشر بسیار. بسیار روزها پیش وقتی رشاد کودکی بیش نبود و وقتی ششم هنوز همان در راه بود احمد ظاهر سراینده بی همتای ماسروده بود.

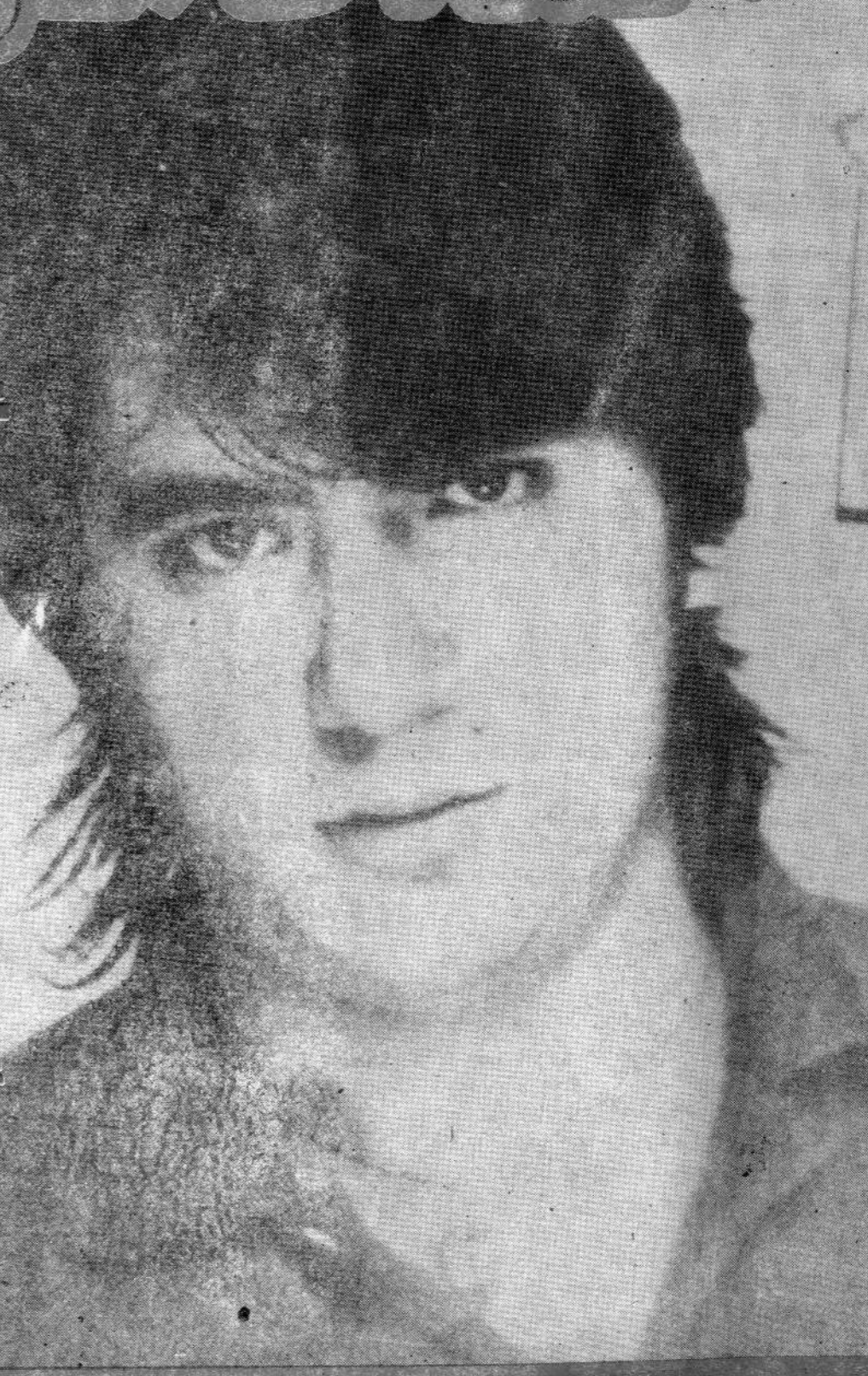
اگر ای آسمان خواهم که کروز ازین زندان خاموش بر بگیرم به چشم کودک گریان چه گویم زمین بگذر که من مرغ اسپرم اما احمد ظاهر همچنان در داغ نامرادی دیدار دو کودک در دهنش رشاد و ششم به خواب رفت. اینک رشاد از ظاهر پسر او جوان است و استعداد

بخشد هلم دختر احمد ظاهر است که یک روز بعد از شهادت او دیده بدنیا گشود و بعد ها مادرش او را به امریکا برد. اکنون ۹ ساله است.

احمد رشاد ظاهر کسرت های تازه بی ثبت نموده که به تازه گی از طریق یک دستگاه ثبت موزیک این کسرت او در شهر کابل بخش خواهد گردید. چه خوب خواهد بود اگر تلویزیون با امکانات و شناخت شخصی افراد کسرت های تلویزیونی او را تهیه نموده و به دست

# احمد ظاهر باز زند

احمد ظاهر باز زند  
طاهر احمد ظاهر  
راه پدر را در پیش گرفته است









# یک مادریک گوینده

## یک معلم



### گفتگویی با هیمنه بکتاش

### نطاق رادیو - تلویزیون

— من نخست از همه برای پامپیک مادرم، با تمام تقدسش، بعد یک خانم خانه، بدنهال آن یسک استاد و معلم و در فرجام یک گوینده و نطق. این بدان معنی نیست که یکی بر دیگری کاملاً مرجح است. هر یک در لحظه معین آن ارزشش بخصوص خود را دارند.

— آیا در آغاز کار نطاتی مسدودی برای پیروی داشته اید؟

— مدعی داشته ام، برای پیروی نه. فیده انوری رایگان... میدانستم و میدانم صدای او در من تاثیر عجیبی دارد.

— هیچوقت خواسته اید بجای او باشید.

— گفتم، امکان بود، نمیشود. یگانه را دوتا یا بیشتر ساخت.

ولی من همواره میخواهم خودم باشم از پیروی زیاد خوش نمیآید. آرزو دارم روزی چنان باشم که همه کاملاً مرا بپذیرند و برکام هیچ ایرادی نباشد.

— غیر از فیده، دیگران را چگونه یافته اید؟

— صدای زهره رهگذر برایم پذیرنده است. دیگرانی هم وجود دارند.

— اجرای اخبار پیغم در تلویزیون گاهی برای بکتاش و سایر خسته کن نیست؟

— برای شان امتیازاتی دارد.

مثلاً حریف باشکرد های آشپزی آشنایی کاملی یافته و سایر هم به تلویزیون علاقه مندی زیاد پیدا نموده است.

— برنامه های هنری-ادبی رادیو تلویزیون چی تاثیر داشته؟

— همینکه، خود گاهی جرائت میکنم، چیزهای مینهم بعضاً از زبان های خارجی ترجمه میکنم و بیشتر از همه اینکه زود در من پیام که چه را غلط کرده ام. باری من برای صله جوانان امروز مطلب می نوشتم. عضو هیات تحریر آن نیز بودم.

— چه آرزوی دارید؟

— آرزو دارم، روزی در رشته حقوقی دکتران اخذ نمایم.

خواتین کتابهای مسلکی و حقوقی خض اصلی مطالعات را میسازد. قفسه کتابهای مانعایش نیست، کاری است.

— فکر کردم کتابها ممکنست منسوط به بکتاش باشد.

— شوهرم، بکتاش خود آدم فرهنگی است. فرهنگی بودن او بزرگترین نعمت برای من است. مادامیکه نضای با همی کامل نیست داریم.

— یعنی میگوید، هیچ منازعه و مشاجره بین من و شامت نیست؟

— زنده گی آسوده ای از خواستنی ها و ناخواستنی هاست. بعضاً ممکنست هر کومکوی زمینه بی باشد برای ایجاد صمیمیت بیشتر.

— راستی شما با این همه مشغله به همه میرسید؟

خلاقیت خود این واژه ها و کلمات را جان میدهد و زنده میکند. این حرفهای در مورد خوانش شعرو داستان صدق بیشتری دارد. (انیتونسن) یا فرار و فرود صدا، بیشترین نقش را درین مورد دارد، فکر میکنم وقتی گوینده در برابر آنچه میخواند، ادای دین کرد و آنرا چنانکه باید خواند، کارش نوعی هنر است.

— برای رشد استعدادتان گاهی مطالعه میکنید؟

— گاهی نه، بلکه هر وقت فرصت کم، مطالعه میکنم. از شعر نهاد خوش می آید، با مولانا و حافظ زیاد دسامم. منید برین من یک استاد هستم و هر روز در برابر عده بی محصل می ایستم. تصور اینک من بخوانم، حتی برایم وجود ندارد.

گوینده در همانند که در جمله معین این کلمه با کدام معنی بکار رفته است. گاهی فرهنگ ها و لغتنامه ها نیز ما را کمک نمیکند. من تا همین لحظه میدانم واژه (تعی) را با کسر، ضم یافته بخوانم. فرهنگ هائیز در این مورد همگین نیستند.

— حرف به سر نطاتی است. به نظر شما این نطاتی هنر است؟

— سوال تا آنجا سوال میخواهم جواب دهم. شما بگویند، معماری فن است یا هنر؟ حتماً میدانید هرگاه معماری از مرز فن بگذرد، هنر میشود. سبک کوتیک رادرت معماری حتماً بخاطر داید. به نظر من نطاتی نیز چنین است. همان گونه که هنرمند از مواد خام چیزی می آفریند، گوینده هم با

دقیق جواب دهم. برنامه های هنری - ادبی برایم چنان قطره آب است. به یک عطش از هر یکش بهره هایی برای خود گرفته ام. ولی ارائه اخبار توانمندی میخواهد. بی غلط خواندن خود حرف نیست. یعنی میگوید، شما اخبار را بی غلط میخوانید؟

— بی غلط که نه، ولی شاید کم غلط! میدانید هر نطاتی گوینده در مواجهه با واژه ها و نامها همواره با مشکلاتی رو بروست. من خود کوشیده ام پاره بی از کلمات را از سیاق جمله دریابم. از سویی رسم الخط ما چنان است که اگر دقت نکنیم در مظنه اشتباه قرار خواهیم گرفت. مثلاً کلمه سه حرفی (سیر) پنج نوع ادا دارد، گاهی

اضطرابی نداشته اید؟

— ظاهر شدن در برابر مردم همواره توأم با اضطراب است. مگر من آگاهانه به این راه قدم میگذارم. همانگونه که از او ان آموزش میخواستم روزی استاد شوم و سرانجام شدم.

— راستی اصلاً چه صرفیستی دارید؟

— من در انستیتوت تربیه کادر های جمهوری افغانستان در دبیرت محنت ساختمان دولت و حقوق، سمت استادی دارم.

— شما علاوه بر اخبار، برنامه های هنری - ادبی رادیو تلویزیون را نیز میخوانید، کدام یک برای شما ارجمت دارد؟

— نمیتوانم به این پرسش طور

هائی است از فرهنگی بودن آنها. میخواهد بر سهیل عنعنه به همان توانی بپردازد، هر چند قبلاً میز با آنچه برای چای عصر لازم است، تهیه دیده شده است، مانع میشوم و میخواهم تا زود تر حرفها گفته هایش را روی کاغذ برینم.

— میپرسم، چگونه بود که به رادیو تلویزیون روی آوردید؟

— تسمی میکند و میگوید: علاقه داشتم، میخواستم و این خواستن، توانستن را در من ایجاد کرد. فقط همین مراجعه کردم، امتحان دادم و پذیرفته شدم. در رادیو بار اول کورنی ژوند را خواندم که زیاد برایم خاطره انگیز نبود و در تلویزیون یک اناناس را.

هیمنه را با قرار قبلی در منزل ملاقات میکنم، شوهرش حنیف بکتاش (شاعر و ژورنالیست) و سایر (پسرش) نیز در گفت و شنو دما حضور دارند.

وقتی حرف میزند سلیس منظم و دقیق است. کلمات از دهانش قالب شده بیرون میزند، گاهی که ذهن بجای دیگری میسر دارد، تصویر میکنم به رادیو گوش داده ام.

فضای خانه انباشته است از صمیمت صا دقانه بین افرادش توأم با ظرافتی که از وجود کدبانوی خبر میدهد. موجودیت قفسه کتابها ملو از جنگ های شهری و آثار دیگری نشانه



# فوتبال کاندید ریاست جمهوری برازیل



ومن علامندی وفاداری خویش را با بول در تبادل نگزتم.  
سوال: (( اولیور روبرو ها که از پرتگال)) برای تمام دوستان داران فوتبال جام جهانی مکسیکو (۱۹۷۰م) جشن فراموش ناشدنی و خاطره انگیز محسوب میگردد آیا شما نیز چنین فکر می کنید، یا خیر؟

جواب: در مکسیکو ما با تمام نیروی خاطر دست پا میزدیم به نتایج جدید، مبارزه کردیم زیرا جام جهانی ۱۹۷۰ مکسیکو برای یک نسل از فوتبال سران بزرگی برازیلی چون (( جرسون، پریتو، کارلوس البر تو، توستائو)) آخرین چانس بازی در زمین آن بزرگ فوتبال و قهرمانی جهانی بود که ما افتخار فراموش ناشدنی قهرمانی را به خانه خویش آوردیم.

سوال: (( با تویک برانسون از فرانسه)) بجزاز کلوب (( کاسمو-س نثوبارک)) آیا شما با پیشنهادات دیگر کلوب های پراوازه مواجه گردیده اید؟ آیا شما علاقه مند به بازی در یکی از کلوب های فرانسوی بودید؟

جواب: من چندین بار با پیشنهادات جالب میلان، یوونتوس، پاریس سنت ژرمن مواجه گردیده بودم. تیم پاریس سنت ژرمن فرانسه، برای من یک تیم قابل توجه بوده است ولی سایر

قهرمان سه مرتبه بی جهان میندارید، یا دو مرتبه بیسی؟ زیرا شما در دو مسابقه فاینل جام جهانی در میدان فوتبال سه مرتبه داشتید؟

جواب: من سه بار با تیم ملی فوتبال برازیل به قهرمانی جهان رسیده ام. علی الرغم آنکه در جام جهانی ۱۹۶۲ در مسابقه نهایی اشتراک نداشتم ولی دور اول مسابقه را با تیم خویش همراه بودم (بلی در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۲-۱۹۷۰ با تیم برازیل قهرمان جهان گردیدم).

سوال: (( اندریان هرسیون از جزایر مدغاسکر)) در این اواخر مهشل هیده الگومری قبلی تیم ملی فوتبال فرانسه، اعلام داشته که آینده فوتبال مربوط به بالک

تیم های فرانسه خواهان مسن بودند، هرگاه من تصمیم رفتن به اروپا را می داشتم.  
سوال: (( فرانک بودن-فرانسه)) لطفا احساس خود را در لحظه بنالقی معروف و تاریخی هزارمین گول آن برای ما حکایت کنید.

جواب: واقعا لحظه پر مشهوری است توام با مصیبت بود، زیرا اگر از یکسو لحظات فراموش ناشدنی و تاریخی زندگی ام محسوب می گردید، از سوی هم مسئولیت عظیمی را باید تحقق می بخشیدم که جهانیان نیز در انتظار آن بودند.

سوال: (( ژان باپتیست-ماسو-فرانسه)) آیا شما خود را

# والکی سلطان

سوال: (( الساندر روسیوی تبعه ایتالیا)) نظر شما در رابطه به انتقال و تجمع فوتبالیست های سرشناس برازیلی در ایتالیا چیست؟ آیا شما در آن هنگام که در میدان سیز فوتبال حکمروایی داشتید، نیز به چنین عملی مبادرت ورزیده اید؟

جواب: در این جا بول به فکتور اساسی مبدل گردیده است. یعنی استخدام فوتبالرزان برازیلی رابطه مستقیم با پرداخت پول سنگت دارد که از طرف کلوب (آی ایتالوی صورت می گیرد). آنزمان من نیز با پیشنهادات کلوب های یوونتوس و میلان ایتالیا مواجه گردیدم ولی برای من کلوب سانتو ژوزیل برای همیشه دوست داشتنی باقی ماند.

بلی فوتبالیست امانسوی برازیلی و سلطان بی همتای توپ گرد، بازم ریکارد جدیدی را ثبت زنده کی پو بارش نمود. اینبار سلطان بلی با تیم سه انبوه، حدود ده هزار سوال مطروحه دوستان اران ورزش فوتبال خویش پاسخ دهد که نظریه دعوت شعبه ضرورتی مجلسه (( ماندیال)) صورت گرفته بود. مادرزیر گردید می از سر-شعهای جالب بلی را برای علا-قندانش به نشر می سازیم:



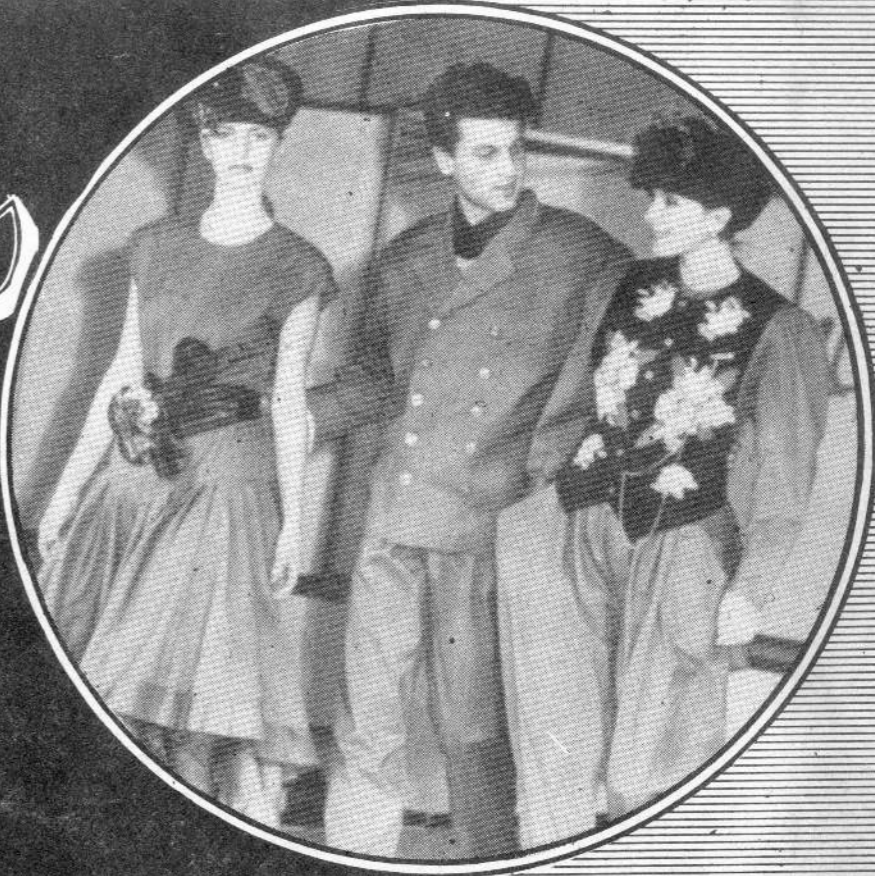
## قهرمان حریف

نایدی پرفیبال جهان طی مصاحبه پی  
به سوال پاسخ میدهد و اینک  
برگزیده آن به نشر میرسد...





# سخته نارینه اوښکمه پیری



## څنگه نارینه خپلی نارینه اوښکمی خپلی ښځینه ځانگړتیاوی له لاسه ورکوی ؟

همیشه آوروچی د ننی زمانسې ښځی او نارینه د پخوا زمانو د ښځو او نارینو سره ډیر توپیر لري . ایا دارښتیا د همدغسې وي ، نو د اینه ده اوکه نه ؟  
په نارینه کی د ښځینې اوبه ښځو کی د نارینه خواصو په هکله همیشه آورو . ایا د ایوازي تصور کښي اوکه حقیقت لري ؟  
د دې مسألې په هکله بحث : که چیرې ښځه وکولی شی د نارینه کارونه اجراء همیشه د انرژي - د لرلودونکی ، آزاد او د کارکوونکو په منع کی د ښه استعداد او - دوامداري د لرلودونکی وي ، نو د اخیله شهادت ورکوي چی

نوموړې ښځه د نارینه خواصو د لرلودونکی ده . همدغسې دلته پوښتنه کم ، چی ایا د ایه صحیح وي چی سړي د یگړه پرمختاس ؟ هو ، د ایه تحمل او دیو هو ورځیره ده . اما زموږ په افغانی ټولنه کی دومره رواج نلري ، مگر په ژوند کی اوس دا نوي تمپ نارینه په غیوادي توگه مخ یزیا تید و دي .  
پوښتنه : په څه ډول سره نارینه خپل نارینه او همدغسې ښځسې ښځینې خواص له لاسه ورکوي ؟  
جواب : تراوسه پوري ډیري ښځی او نارینه چی هغوي ته اصلاح شوي انسانان هم وایسې

شته دي ، چی اعظمی خپل - ښځینې او نارینه خواص تر اخره پوري ساتلی وي . دا اجرا شویو تحقیقاتو په اساس ټینگار کوي چی شوی پدغه تمپ خلک همیشه خوشحالی نه احساسوي . مثلاً ښځه د اعظمی ښځینې خواصو په لرلودوسره نارینه او ډیر خپل نفس یاندي ټینگ اعتماد نه لسري همدغسې نارینه د اعظمی نارینه خواصو په لرلودلو سره د ځوانی په موده کی پرخپل نفس یاندي د ښه اعتماد احساسوونکی دي ، اما بعد له دیرش کلنې هڅه نوموړي نارینه د لږ استعداد او طاقت د لرلودونکی دي . د دې په مقابل

کی هغه نارینه چی اعظمی د - ښځینې او هغه ښځسې چی اعظمی د نارینه رول یی لوبو ، نی اولوبوي یی ، د ډیر لږ شعور او استعداد لرونکی وي ، او همدارنگه تمپیر مننونکی او د وخت اوزمان سره اعیارونکی دي .  
د رول سیستم په کورنی ژوند کی بنیادي تمپیرات د خپل انسان سره راوړي دي . ښځسې ، نارینه ملامتوي ، نارینه ، ښځسې مسورا و پلار خپل اولادونه ، دا خپره هرچاته جوته ده .  
پوښتنه : دغه جنجالونه د څه شی څخه سرچینه اخلي ؟  
جواب : که چیرې د اړتیا نوس

عنعنوي سیستم قطع شو ، اول - سی واقع شوی د کورنی فروتسه دا جوته نه وه چی کم یوږي د کو - رنی څخه حقوق او مسوولیتون لري . لکه چی ترننی ورځس پوري ښځه اوسپره د ژړا اوبلاخره د طلاق تر سرحده پوري دا خبرې رویتانی نه باسی چی څوک د فامیل مشر دي .  
د مثال په توگه ، نارینه پخپله کارگاه ( دولتی وظیفه کی ) ډیر با استعداد سړي دي ، یعنی دا چی یارنیس اویا امردی ، مگر د کور د وظیفو په مورد ډول تصمیم ښځه نیسی ، نودلته د لږه ظا - هری نظره د اسی معلومینې چی سړي اصلا د کور د کارو سره دومره علاقه نه لري . یونیمه ښځه بیا شکایت کوي ، وایس چی زما سړي ( میره ) دوم اولاد دي ، یعنی هغه خواهشات چی زما څخه یی اولاد لري ، همدغسې زما میره ، هو تر پوري اندازي پوري غواړي پخپل میره کی د اولاد په شان نازونزاکت روینسې ، غواړي هغه وساتی ، دده په حالت

ضرورت ده چه همیشه فکرشې ، چی څوک د کور مشر دي او څوک تر پینو لاندې ، څوک باید اشپزخانه کی وي او څوک نه باید د دې چی یو د نوموړي جوړي څخه د کورواک په لاس واخلي . دلته مهمه داده - چی ښځه اوسپره په یوه واحد نظر سره ټول کارونه مخته بوزي او د تا سف وکړي او نځیکه یی کړي .  
دا د روانشناسی ډیر مشهور اوریواج شوي ضرورت دي .  
معلومه ده چی نارینه د ښځو په ذهن کی په درو شیبهانو سره ظاهرینې : لکه زوی ، میره اویا لار په نوموړي حالت کی میره د زوی په شان دي که چیرې ښځه د - د اسی یوزوي څخه جلاسی ، نو حتا نوموړي زوی به بله پسه همغه تثبیت شوی خواص ولټسوي ، لکه چی د دواړو د رولونو په منع کی همیشه توپیر موجود نه وه . او کیدای شی چه په دواړو کورنیو کی نوموړي موضوع د اړتیا طوریه روشانونلو منجرشې . دا جوړه اوسا بود هغوي څخه نتیجی ترسینې بقیه د صفحه ( ۱۹۴ )





# تروشکی ما

# استعدادها



## کودک پنجساله افغانی

## که در فاکولته درس میخواند

مصاحبه با ظاهر ایوبی

## سید محمد اعظم ۷ ساله

## مکتب است و همزمان در

## بود که شامل مکتب شد چالا صنف دوم پوهنتون درس میخواند



خواهش میکنم ، هوا نقد سرد نیست ، از جانی عوای کشور ما همیشه گوارایی و لطافت خود را داشته و هرگز آن بیت کننده نبوده است .

به علامت سرگشته ام را تایید میکند . بخاری را روشن کرده از اتاق می براید تا چای جوشان بی باورد و سر بخاری بگذارد .

لختی بعد در ، باز شد ، کودکی داخل اتاق می شود ، موه .

بانه سلام میدعد . دستش را فشرده ، رویش را می بوسم ، حدس می زنی که باید خود نی باشد .

خود را معرفی میکند :

نام سید محمد اعظم است .

در چوکی مقابل می نشیند ، منتظر است تا چیزی ببرم . به چشمش خیره میشود . فکر میکنم با ادم بزرگسالی مقابل استم ، در نگاه های سرگه های از صمیمیت ، جدیت ، متانت و صراحت می بینم . ارزش ببرم :

صنف چند استی ؟

خود را جمع و جور میکند ، راست می نشیند ، مشت گره کسوده .

دست راستش را در کف دست چپ می فشارد و موه بانه ، مثل کلان - سالان - کاملاً مثل کلانها - نگاه خاص انداخته می پرسد :

هدف تان ؟

هیچ ، میخواستم بدانم صنف چند استی .

صنف چند کجا ؟

کجا چطور ؟

طبق رده ، که از طریق تلفون با هم گذارده ایم ، راهی میشوم سوی منزل سید محمد اقبال محمود زوی پدر کودک پنجساله ، سید محمد اعظم .

ساعت (( ۲ )) پس از چاشت است .

باغنده های سپید برف ، با عجله می که نمایانگر شادمانی آنها - ست سوی زمین می آیند و با آمدن گان قبلی شان که جاده ها ، با - بها و کوچه ها را نقره گون ساخته اند ، پیوندند ، تا روز دیگر آب شوند و زمین را از تشنه گی برهانند .

بانسانی که در دست دارم ، نزد یک در می میرم ، نشانی دقیق است ، منزل خود شان .

دروازه رایه عدا در می آید .

لحظه بی بعد جوانی که در حدود ۳۰ سال دارد ، با چهره پر از صمیمیت ، دروازه رایه رویم میگشاید .

خود را معرفی میکنم :

خبرنگار بخش علمی مجله سبازون وی ببرم .

سید اقبال خانه است ؟

لیخند صمیمانه ، به لبانش نقش می بندد ، دستم را فشرده ، میگوید : من خودم ، سید اقبال استم .

هر دو با هم می خندیم و این خنده بنا بر اشتباهیست که من مرتکب شده ام .

داخل خانه می روم ، در حالی که بخاری را روشن میکند ، میگوید : حتماً خنک خورده آمد ، آید ، بسیار ببخشید به زحمت شدید .

من هم در مکتب درس میخوانم ، هم در فاکولته وهم در مدرسه اسلامی کابل به نام دار الحفاظ .

خیرا اول بخوند مکتب صنف چند استی ؟

۴ ساله بودم که شامل مکتب شدم و حالا در صنف ( ۲ ) استم .

در کجا مکتب ؟

مکتب قاری عبد الله .

در این میان سید محمد اقبال داخل اتاق می شود ، به طرف کودک اشاره کرد ، میگوید :

سید اعظم جان ، همین هاست .

بلی ، معرفی شده ایسم !

سید اقبال به علوم می نشیند ، مکتی کرده ، میگوید :

خوب ، بفرمایید سوالهای تان را شروع کنید !

نمیخواهم سوالها را کلیشه بی و نورمولیتی طرح کنم ، زیرا صمیمیت صحبت ما را لطمه خواهد زد ، پس خوب است خود شروع نمایید و آنچه را که از روز اول تولد سید اعظم جان تا حال قابل توجه دیده اید ، بقیه کنید . اثر رجریان ، باز پرسش ایجاد شد طرح خواهم کرد .

درست است .

در حالی که سوی بصرش چشم دوخته ، میگوید :

سید اعظم جان در سال ۱۳۶۲ تولد شده است . اما آنچه برای ما جالب واقع شد این بود که او از روز اول دندان داشت .

چند دندان ؟

دو دندان در لاشه ، پایین .

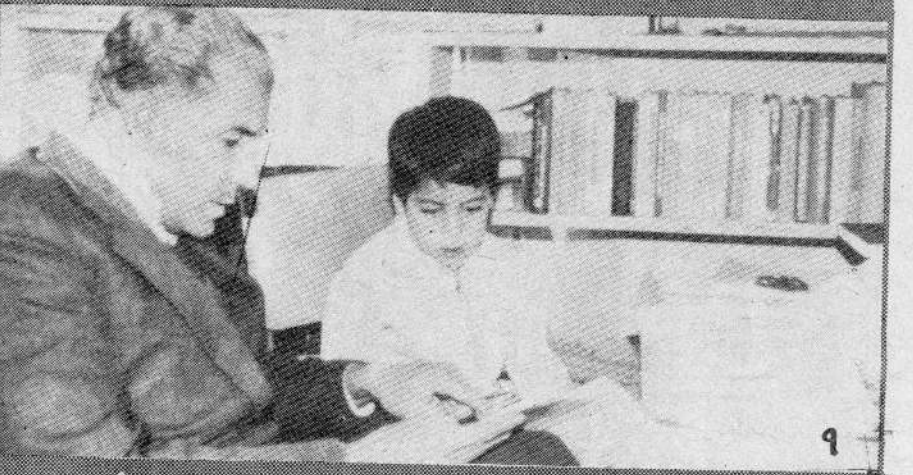
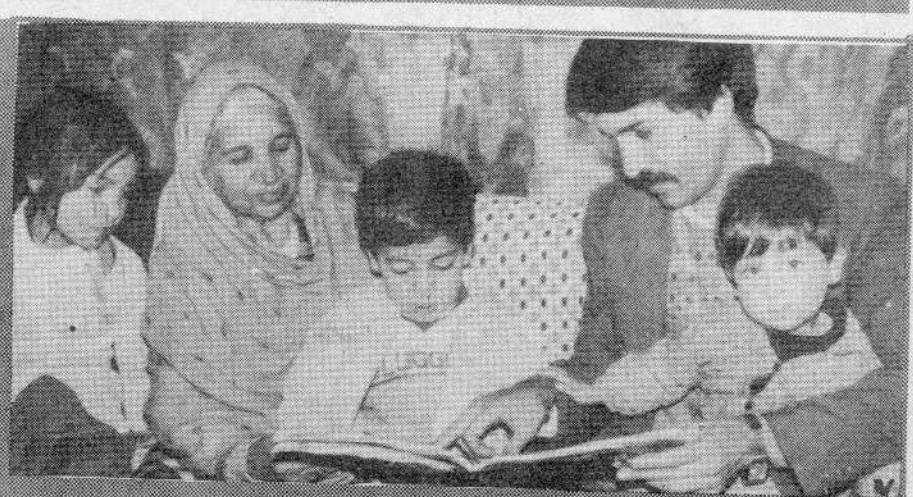
دیگر این که خلاف سایر نوزادان ، استخوان های سرش از قسمت پیشانی شروع الی استخوان های عقبی نامرئه اول گردن به شکل یک خط طولانی عرضی به عرض ۵-۶ سانتی متر بسیار نرم بود . در حالی که از دیگر کودکان تنها استخوان بالایی سر ، به شکل دایره ای نرم میباشد .

همچنان تشبیر پیر این بود که در روز اول تولد ، به اندازه یک چوش به طول نیم پلست در وسط سرش وی وجود داشت . حالانکه موهای سایر قسمت های سرش طول نورمال را دارا بود .

به همین گونه ، گریه کودک ما قطعاً مشابه گریه کودکان و نوزادان نبود و تفاوت کلی را نشان میداد .

لطفاً صفحه برگردانید





# فوتوهایی از کار و زندگی نابغه پنجساله افغانی

۱- سید اعظم مصروف عمل نمودن سوالات و پاهای ۲- در روند رسمه دار الحفظ به حفظ قرآن کریم می پردازد ۳- قاری فاخر اورا تدریس مینماید ۴- در جمع استاد انبیا در پوهنهای روشن ۵- طاهر شمس روانشناختی با سید اعظم ۶- محمد کاظم وطنیار رئیس پوهنهای روشن به او کتب درسی میدهد

۷- سید اعظم باید در «مادر کلان» خواهر و برادرش ۸- محمد شریف استاد فزیک او را بیشتر دوست دارد ۹- محترم کره نیا به او بیولوژی می آموزاند ۱۰- تا بیست و رانیز نرا میگیرد ۱۱- اسامی کلان خود را زیاد دوست دارد ۱۲- مطالعات خود را منظمآ پیش میبرد • عکاسی از شریف (لطیفی) متن در صفحه (۶۲)

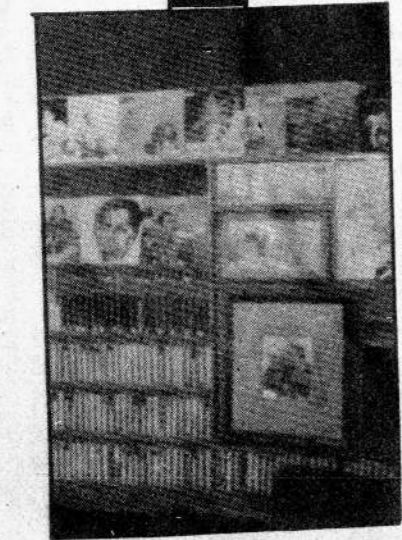






# دریک آرشیف شخصی

# پارچه آهنگ



نزد م موجود است. وهم پارچه های از استاد فقیر حسین، استاد محمد عمر باب نواز، استاد برشناه، نینواز و کبوتر را در آرشیف خود دارم.

خلاصه در این آرشیف از مجلسی تاغزل های ناب وجود دارد که پارچه های استاد سراهنگ در بین همه هنرهایک سرورگردن فراتر است.

خود شما به موسیقی دسترسی دارید؟

من به موسیقی دسترسی ندارم. مدت زیادی نزد استاد سراهنگه غرض دانستن اساسات موسیقی زانوزدم. من موسیقی را لمس میکنم، موسیقی با زنده گی من گره خورده است. اگر یک روز نشنم احساس عطش زده گسی میکنم. و صرف به هارمونی و تپله دسترسی دارم.

گنجینه پریهای این آرشیف را بیشتر آهنگهای کدام آوازخوان تشکیل میدهد؟

بیشترین آهنگها از بابای موسیقی میباشد. من وقتی مرحوم استاد سراهنگ را شناختم موسیقی را شناختم. استاد بزرگ موسیقی شملک ارمکب پتیاله در رهلسوی کارهای شریخش هنری امتیازات دیگری نیز داشت. در گرم وجوان مردی در شجاعت. در صراحت لهجه مانند مردان بزرگ بود. وی در مکتب پتیاله هند نزد استاد عاشق علی خان زانوی شاگردی زد و بعد از شانزده سال دوباره به لطفاً صفحه برگردانید.

در این آرشیف آثار اساتید گذشته و هنرمندان وزیده امروز افغانی وهم آثار هنرمندان خار-جی موجود است که از قبیل کلا-سیک و فنل میباشد. اما بخش مهم و عظیم این آرشیف را پارچه های استاد توانا استاد سراهنگ تشکیل میدهد که به هزاران پارچه میرسد.

پارچه های طبله از استادان وزیده هند چون الارکا، شاننا پرشات و دیگران همچنان در بخش سرود و ستان پارچه های از استاد ولایت خان، عبدالحکیم، جمعرخان، رئیس خان، استاد علی اکبرخان و استاد بسم الله خان شهنایی نواز معروف هند در این آرشیف موجود است. پارچه های هم از خواننده گان فلسی محمد رفیع، مکیش ولتا سنگشکر و از غزلخوانان مشهور پاکستان مهدی حسن و غیره را دارم.

بخش دیگر آرشیف را پارچه های از غزلخوانان معروف کشور تشکیل میدهد که به ده هزار پارچه میرسد.

پارچه های از احمد ولی، احمد ظاهری و علانند نیز زینت بخش آرشیف من میباشد. بخش دیگر تنظیم ونوم را به پارچه های فلکور و وحلی یک تعداد خوا-نده گان معروف کشور تخصیص داده ام.

ناگفته نباید گذاشت که پارچه های کلاسیک و فنل مرحوم استاد قاسم که به (۴۰۰) پارچه از مرحوم مرزانظر که به ۴۰ پارچه میرسد.

و علاقه او به هنر موسیقی ماست و میتوان گفت آرشیف موسیقی محترم ابوی، یگانه آرشیف در افغانستان است.

از محترم ابوی راجع به ذوق و علاقه او نسبت به موسیقی میفرسم جواب میدهد:

اگر از من بپرسید که موسیقی چیست بگویم که چیزیست که برای من اصلاً زنده گی نیست زیرا برای من موسیقی حکم زنده گی را دارد. - مرزهای موسیقی پیچیده و سرور آثار آن گونه گونه تر از آنست که در قالب یک تعریف واحد گنجانیده شود.

پس شما چگونه در رکام سال به فکر زنده گی کردن افتادید؟

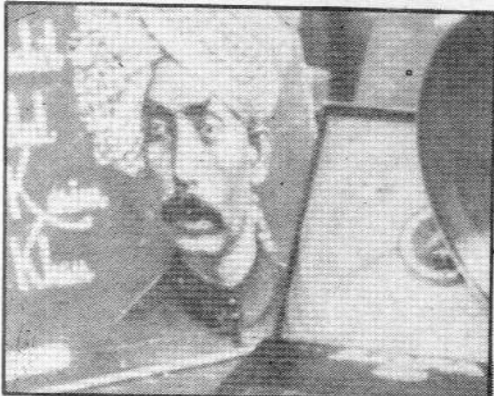
من بیشتر از ۱۰ سال نداشتم که به موسیقی سخت علاقه مند گردیدم هر روز از روز دیگر تشنه تر میشدم، هر قدر بولی که بدستم می آمد، کست میخردم و یکوقت متوجه گردیدم که میشود آرشیف موسیقی تهیه دید.

اکنون در آرشیف خود چه تعداد کست ها و ریلها را جمع آوری کرده اید؟

این آرشیف کوچک دارای - ریلهای فراوان به اندازه چهار هزار حلقه کد دارای سه صد هزار پارچه است و از ۳۰ سال به اینطرف در گرد آوری آن کوشیدم و به صورت عشق نرفته در سنگ است که میخواهم جاودانگی حفظش نمایم.

آثار کدام هنرمندان را در آرشیف خود دارید؟

# ۳



گزارشگر: کامله حبیب

## هنر آوازی پارچه آهنگ استاد سراهنگ را این گنجینه موسیقی موجود است.

میدهم سرخی شفق در افق بخش میشود، رنگهای زرد و نارنجی به شیشه های پنجره میریزد.

اینجا منزل محترم دبیح الله ابوی است. همینکه کسی وارد خانه او میشود از همان لحظه نخست متوجه میشود که با یکی از وقندان همیشه موسیقی سروکار دارد زیرا تزئین جالب اتاق گذاشتن ریلها و کست ها، تابلوها و کتابها که در هر قسمت و هر گوشه و کنار اتاق جلب توجه میکند، همه حاکی از ذوق

مثل آنست که زمان را در لای-بلاهی موسیقی به زنجیر کشید مانند گذشت لحظه ها را فراموش میکنم. با بخش هراهنگ که در فضای اتاق خاموش طنین می اندازد یاد نامه های از آن بزرگمردان دنیسای موسیقی چون ابوی سبک از افق خاطر میگذرد و تصویر هر کدام در آینه چشمان می نشیند.

هوا هنوز هم بوی نم باران دارد تا در وقت های نوای موسیقی گوش





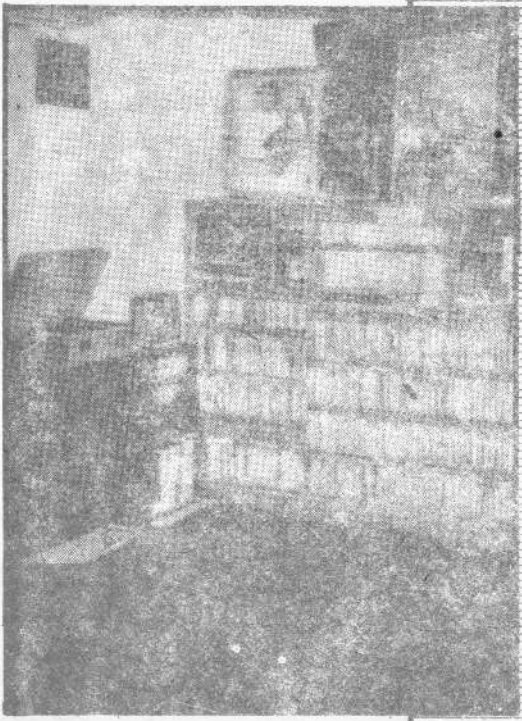
# اگر رادیو برنامه‌ی را برای ابوی اختصاص دهد او آهنگهای آرشیف خود را شر می‌کند.

وطن برگشت، من امروز این  
گنجینه بزرگ موسیقی را از سرتاج  
موسیقی بد پیونم.  
ارزش مادی آرشیف شما تا چه  
حدود است؟  
اگر رادیو یکسبک‌ها و تابلوهای با  
ارزش این آرشیف را به یکسبک  
بگذارد، تنها کست‌ها در حدود  
(۱۰) لک افغانی قیمت دارد.  
باید گفت که در حدود (۵۰۰) -  
کست از آوازخوانان داخلی و  
خارجی که ناب‌ترین آهنگ‌ها  
بوده از این آرشیف دزدیده شد.  
آیا آنچه را که شما در آرشیف خود  
دارید، در آرشیف رادیو افغانستان  
نیز موجود است؟  
نه به صورت قطع، طور مثال  
در رادیو یواز استاد قاسم ۱۲ پارچه

دارند، در حالی که نزد من (۱۰۰)  
پارچه موجود است.  
چگونه توانستید آهنگهای  
کلاسیک و غزلهای استاد قاسم  
و دیگران را جمع‌آوری کنید؟  
سالها قبل من همراه یک  
گروه هنری که در ولایات هنر  
تشکیل را نمایش میدادند، سفر  
داشتم. در رتبه‌های درام، به  
دو کانه می‌رفتم، ریکارد هاراجم  
آوری میکردم.  
شما در شمار آهنگ‌ها با هنر  
مندان ایرانی نام نبردید یعنی که  
از آنجا توشه بی‌ندارید؟  
چرا دام آهنگهای از گوشه  
مریضه، دلکش، معارف دام و هم  
دکله شعر نطقان رادیو ایران  
در اینجا موجود است.  
اگر از شما خواسته شود که از میان  
همه کست‌ها، کست مورد نظر را  
پیدا کنید، چقدر طول خواهد  
کشید؟  
اگر صرف مطلع غزل را بگویند  
در یک لحظه، آن پارچه مورد نظر  
شخص را پیدا میکنم.  
آیا از آرشیف شما باهل هنر  
گاهی دیدن میکنند؟  
بلی در روزه خانه من به روی  
هر روز شنیدلی باز است آنها یکی  
که ذوق و علاقه سرشار به موسیقی  
دارند همیشه از آرشیف من دیدن  
میکنند. این آرشیف را من به  
کلمه دوستان هنرمند و هنردوست  
بنیاد گذاشته‌ام. از هنرمندان -

خارجی مهدی حسن و هیمنت -  
کار با من از نزدیک دیده‌اند  
و در تنظیم آرشیف مرا کمک کرده  
انند.  
آیا گاهی اتفاق افتاده است که  
آهنگی را خواسته‌اید بپوشانند  
اید به دست بیارید؟  
من هر آهنگی را که خواسته‌ام  
حتماً به دست آورده‌ام.  
بسیار به این حساب همیشه نا  
فامیل را گرفته‌اید؟  
نان فامیل را نگرفته‌ام ولی آنرا  
کم کرده‌ام.  
چون بیشتر پارچه‌های این  
آرشیف از خواننده گان و نوازنده  
گان هندی و پاکستانی است آیا  
با آنان مکاتبه هم داشته‌اید؟  
شما حتماً حافظ راننده‌ایده‌اید  
ولی اشعار او را خیلی دوست -  
دارید. چون زمینه رفتن تا کسور  
به هند می‌رشد، لذا امکاتیبسه  
ندارم.  
شما همیشه موسیقی میشنوید؟  
بلی!  
آیا اعضای فامیل اعتراض نمی  
کنند؟  
این مرضی است که به همه  
سرایت کرده است.  
بسیار راجع به آینده موسیقی و  
وشنوندن‌های آن چه می‌گویید؟  
موسیقی افغانی هرگز راه رفته  
و شانزدهانی را نخواهد پیونم. مگر  
اینکه جز نصاب درسی مکاتب  
گردد. در حالیکه دیگر از جنوب

۳ و یا ۴ بصران و دختران توسط  
استادان وزیده و دست‌اندر -  
کاران موسیقی تدیس میشوند.  
همچنان تقاضا دارم تا کتساب  
معروف استاد سرهنگ که در -  
ایام زنده‌گی خود نوشته‌اند  
به زود طبع آراسته شود تا از آن -  
همه کسانی که به هنر موسیقی  
اشتغال دارند مستفید گردند و هم  
از موسیقیم تا یکصد آوازهای  
غزل و کلاسیک استاد که در آرشیف  
رادیو موجود است به صورت کست  
به بازار عرضه گردد و هم پروگرام -  
درسی استاد که آنوقت در لابلای  
امواج رادیو افغانکام می‌بافت -  
صورت کست به دسترس علاقمندان  
قرار گیرند.  
آیا حاضر استید آرشیف خود را  
در بدل اخذ قیمت به دسترس  
رادیو بگذارید؟  
هرگز نه، ولی اگر پروگرام شخصی  
برایم بدهند از پارچه‌های آرشیف  
خود در آن استفاده خواهم کرد.  
شما ارتباط شعر را با موسیقی  
چگونه میدانید؟  
چنانکه اراده بر اعصاب حکومت  
میکنند، همان قسم شعر و موسیقی  
پراراده حاکم است.  
شعرین موسیقی مثل نغجه ایست که  
هنوز دست‌شکفته نشده و معطرش  
به خوبی احساس نمیشود. شعر  
موسیقی را روح میدهد و موسیقی  
شعر را شاعر هر دو را موسیقیف  
هر سه را





# ملکه زیبایی مسکو سال ۱۹۸۸



## ملکه زیبایی مسکو کیست؟ زیبا روی، کم موی و باوقار یا قد بلند باریک و دینامیک

مترجم: ستانک

### د از دکاوت و تصیلات انتم هر خوردار باشد • ازاینکه این نخستین مسابقه نوع خودش بود • هیت ژوری در بسا موارد بسا دشواری های مواجه میشد خود را عاجز احساس میکرد • نهرا برای اتان انتخاب یک برنده باتمام - معنی از زمان اینهمه زمان جوان، نهها و دلکش کارساده نبود • درجهان مسابقه هرگانندید بایست استعدانش را به نمایش میگذاشت • خواندن اهنگ • اجرای رقص • خواندن شعرو - نمایش لباس شایسته (که توسط - خودش دوخته شده باشد) از - جمله کارهای این نمایش بود • رفتار • سلوک و مراعات آداب - معاشرت کاندیدان یادداشت میشد • بخش ذهنی مسابقه راهبه یقه در صفحه (۷۷)

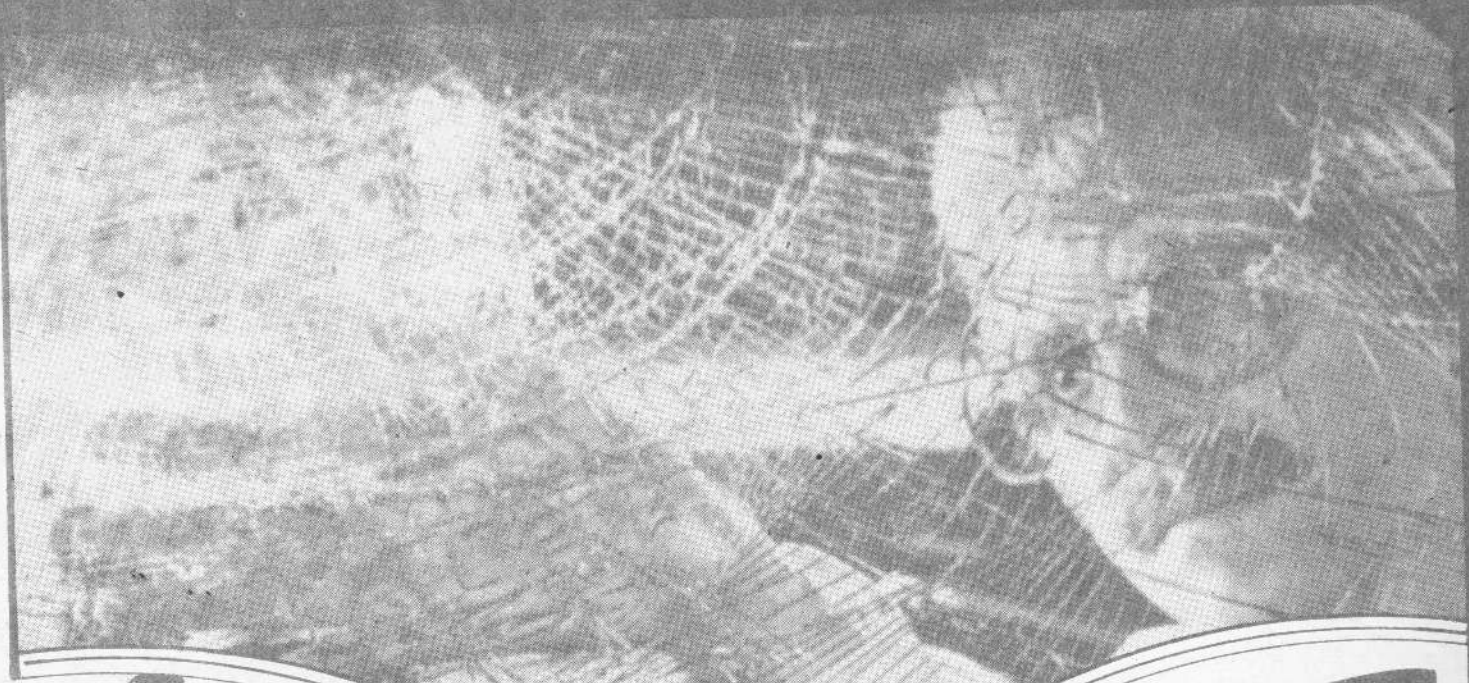
شابه عالی تهن هنر زن مورد پذیرش قرار گرفته است • انسان ادعا نمودند که اگر طبیعت به برخی چهره نهها بخشیده • دیگران باید فرصت تعیین و حظ بردن آنها داشته باشند مخالفین همچو (( امتیاز عطا )) بران فروخته شدند و به خشم آمدند و میگفتند (( چهره و اندام نهها همه چنگ زن نیست • اضافه بران • انسان زناتی را که چهره و شست و شوی قلب مهربان و - دکاوت عالی دارند • آنها را مبرر و به حال آنها افسوس میخورد • چون تا هنوز برای اینگونه مصرات - پسندیده مسابقه ای وجود ندارد )) در نخستین روند مسابقه - ۲۷-۱۷ نفر بین سنین ۲۵-۶۷ ساله که در میان آنان شاگردان مکاتب و مادران جوان نیز شامل بودند • شرکت ورزیدند • از میان این عده صرف شش نفر آنان توانستند خود را تافایتل مسابقه برسانند • این مسابقه یک صل جسرانه و مشترکی بود که چندین کهنی - اتحاد شوروی و کمیته های معرفی خارجی مانند • یوردامودن • سانس سوسی و کارتهرو • ۰۰۰ به آن مجادیت

کاری که تصویر کاملاً - ضرر دادی بود • (( مسابقه نههایی • • • آنهم اینجاد در مسکو؟ غیرممکن است )) سالهای دراز است که برداشت و تصور مردم شوروی از هنر و برتری زنانه • زن لائق و با کفایت در شغلش بوده است • ولی زمان ایده ال های تازه را بدست انسان میدهد و کبار دگر قلب ها بخاطر نههایی • بخاطر زن نهها • خوش اندام • فهبنده و رمانتیک می تپد و در قفا • همه اینجا در - مسابقات نههایی او دیده • • • هلنوس • ریگا و مسکو • جایگه نخستین روند مسابقه انجام پذیرفت • چشم میخورد • برای اکثر این روزها واقعا جشن تلقی میگردد •

هنگامیکه روزنامه نسل جوان • مسکوئی کوسمولتیز • مسابقه نههایی مسکو را که نخستین مسابقه در تاریخ پایتخت اتحاد شوروی بود • اعلام کرده • انکار عمومی در دو قطب متضاد از هم - فاصله گرفت • آنانیکه از مسابقه پشتیبانی نمینمودند خوش میگردند که بالاخره نههایی ونه ظرفیت تحمل آزمایشی های دشوار زندگی به



۳۰



# سکفتی لای مولا

این سلسله ادامه دارد





## پروا و ادتربى مادرها

شايد مادري كه نهران مادري در دنياست، خانم فتودورو- اسيليت متوفى ۱۸۷۲ باشد كه ۲۷ بار حامله شد و ۶۱ كودك بدنيا آورد. (۱۶ دوگانگى، ۷ سه گانگى، ۴ چهارگانگى) بسال ۱۱۶۵ در ينسيلوانيا از خانم (( فلورانس باچمن )) عكسى تهيه شده كه او را درميان نوايه ها، كواسه ها، نيره ها و نديده هايش نشان مي داد.

خانم يتى هالى كه ۱۴ سال از عمرش ميگذرد و فعلا زنده است دو نديده دارد، تعداد فرزندانش نوايه ها و كواسه ها و اجسامها ۲۵۶ تن است.

## چندگانگى ها

تاكون دوبار از نوزادان هفت گانگى سخن بيان آمده است كه هيچگونه گواهي هم آنها را ثابت نكرده است.

آورده اند كه در سال ۱۶۶۰ در المان، خانم اناروكومر دريك شكم ۵ دختر و دو پسر جهان آورده است ولى ميدانيم كه تنها دليل وجود اين گمان، همانا مجسمه يي است كه در سال ۱۸۱۸ از او بنياد شده است و شايعه دروغين ديگر در سال ۱۹۱۸ در ناپچيريا ميگفت كه مادري هفت گانگى زاييده است. با اينهمه علم طب ثابت كرده است كه دريك شكم بيش از شش طفل نميتواند بارورشود و تاريخ علم تنها پنج مورد (شش گانگى) در اين زمينه ميتواند ارائه بدهد، كه هيچيك از آنها زنده نمانده اند.

پنج گانگى ها بيش از شش گانگى ها كه وجودشان بسيار نادرست است، عمر ميكنند. معهدا علم ثابت كرده است كه زندگى آنها طولانى نيست.

## دوگانگى هاى بهم چسبيده

اولين دوگانگى بهم چسبيده (كه يكي از اعصاب بدنشان بهم چسبيده ويا مشترك است) در تاريخ، ماري واليزا چالكورسنت هستند كه در ۱۵۰۰ در بيدندن انگلستان بوجود آمدند و ۲۴ سال عمر كردند.

دوگانگى هاي بهم چسبيده مشهور، سيامى چانك و اونيك بانكر، روز ۱۵ آوريل ۱۸۱۱ در سيام تولد شدند.

اينان با خواهران سارا و ادلايد ميتى ازدواج كردند و از آنان صاحب ۹۱۰ فرزند شدند و در سال ۱۸۷۴ ر ۶۲ سالگى بفاصله سه ساعت از يكديگر درود حيات گفتند.

تاريخ طب عجيب ترين زايمان يك دوگانگى را در سال ۱۸۴۶ در استرا سپورگ ثبت كرده است. فاصله زايمان اين دوگانگى ها ۱۲۷ روز تمام طول كشيد، طاق اول روز ۳۰ اپريل بدنيا آمد و جفت ديگر ۱۷ سپتامبر تولد شد.

مادري كه ركبورد دوگانگى زاييدن را شكست مادام واسيليت است، معهدا يك صا در سيلى نيز كورد مهم ثبت نمود، زيرا يازده بار دوگانگى زاييد، اخيرين دوگانگى هاي او در سال ۱۹۴۷ زاده شدند.

پروزن ترين دوگانگى ها در سال ۱۹۰۰ در ميشيگان از مادري ۲۲ ساله بوجود آمدند. (( جف )) ۴۶۷۰ كيلوگرام و دانسى

۴۶۱۰ كيلوگرام وزن داشتند.

پروزن ترين نوزاد جهان در سال ۱۹۶۱ از مادري در جنوب تركيه زاده شد. او ۱۰۸۸۰ كيلوگرام وزن داشت. كوچكترين مولود جهان كه تنها ۸۲۳ گرم وزن داشت، در سال ۱۹۳۸ در انگلستان بوجود آمد، وي هنوز زنده است.

## اولين عمل جراحى

اولين عمل جراحى در سال ۱۱۳۶ توسط جراح نظامى پادشاه انگلستان، ژرژ دى با موفقيت انجام شد.

كهنسالترين مردى كه تن بعمل جراحى داد جيمز برت اهل نكراس بود وي در سن ۱۱۱ سالگى به اثر عمل جراحى سلامت خود را بازيافت (۷ نوامبر ۱۹۶۰)

مردى كه بيش از تمام مردم جهان مورد عمل جراحى قرار گرفته، يكي از سربازان افريقاي جنوبي (( ليونل دويت )) است كه در نتيجه انفجار مين مجروح شد و ۴۱ بار مورد عمل جراحى قرار گرفت.

## قد بلند ترين انسانها

چندي پيش مسلم شده كه بقايي اسكلت ميونهاي انسان نما كه ۳۶۵ متر طول قدشان بود، تقريبا در پنج صد هزار سال قبل از ميلاد ميژسته اندولى هنوز شواهد دقيقى در زمينه قد واقعى انسانهاي غول بيگرم قبل تاريخ در دست نيست.

بعضى هاهتپيده دارند كه غول بيگرم ترين و قد بلند ترين مردان روزگار ماشخصى بنام (( روبرت پر شينك وادلوا )) بوده است. وي در سال ۱۹۴۰ در ميشيگان وفات يافت. در آن هنگام روبرت ۲۷۰ متر قد و ۲۲۲۷ كيلو گرم وزن داشت.

در حال حاضر قد بلند ترين مردان معاصر مردى هلندي است كه در سال ۱۸۹۸ در امستردام پايمرعه وجود گداشت. اين مرد كه (( البرت يوهان كرامر )) ناميده ميشود، ۲ متر طول قد دارد.

قد بلند ترين زن تاريخ خانمى بنام (( ماريان وهن )) بود كه ۲۰۵ متر طول قد او بود. وي بسال ۱۸۶۶ بدنيا آمد.

## شگفتيهاي آفريش در خلقت انسان

هنوز بد رستي معلم نيست كه انسان درجه زمانى بوجود آمد و اصولا عمر منظومه ما بچند ميليون سان ميرسد. تنها در اين مورد فرضياتى وجود دارد كه بمرحله قطعيت نرسيده است.

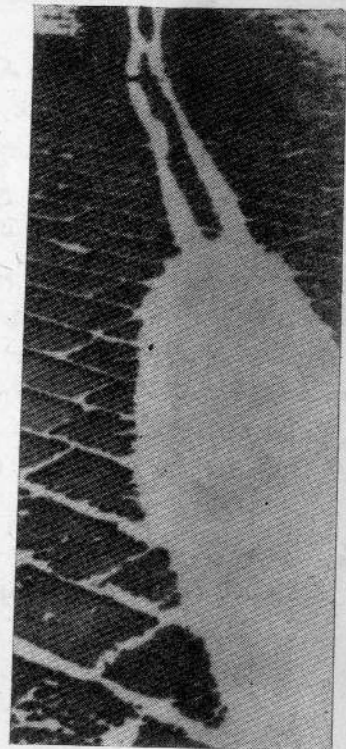
در حال حاضر حدس مى زنند كه منظومه ما ۹۵۰ ميليون سال قبل پديد آمده باشد، قديمي ترين اسكلتي كه از انسان بدست آمده از مغاره هاي اولوي تانگانيا بود.

در سال ۱۹۰۶ از ايمپن غار ها بقايي انساني كشف شده كه جمجمه آن مجهز بدندانهاي آسيابود. خانم ال اس. بي. كيلى، رئيس هيئت پژوهشهاي باستانشناسى نام اين انسان ماقبل تاريخ را (( فندق شك )) نهاد. طبق برآورد هاي مسلم و دقيق علمى اين انسان ششصد هزار سال قبل ميژسته است. اكتشافات بعدي در همان غارها نشان داد كه انسان مزبور قادر با ابزار سازي بوده است.



# بازگرسرگ

داستان کوتاه



نویسنده: حسین فخري

چرخش ایندی در انتظار بود: تا چند لحظه دیگر روی صحنه مرفتم و در برابر تماشاگران می ایستادم. آدمهای زیادی روی چوکی هانشسته بودند. ساکت و آرام مرا مینگریستند. می شدند. آنها را میخنداندم. شور و حال میخشیدم. به شگفتی و امیدوار میماندی. شناختن نگاههای هم میگریستادم. به قدری خوش و سرگشته بودم که سرزبانمی شناختم. هیجانم تا آن زمان سابقه نداشت. از شدت خوشحالی تقریباً میترسیدم. وقتی به نمایش واستقبال تماشاچیان میماندیشیدم، تلم دیوانه وار میپندیدم. بوی مخصوص گیم که در فضا پخش شده بود، مرا بیشتر سرگشته میکرد. خیاط و کیمبر سرگرم آراستن و پیراستن من بودند. بازیگران دیگر جلوی آینه هانشسته بودند. به قیافه های گوناگونی در می آمدند. برخی پیرتر و برخی جوان تر و خوشو ش قیافه تر می شدند و بعضی چنان تغییر شکل میدادند که شناخته نمیشدند. شور و شوق و جنبش و تکاپو در سراسر اتاق موج میزد.

در فکر و خیال غرق بودم. میپنداشتم که تماشاگران با همه شور و شوق تمام از دهلیز سرانبر شده به سالن پا میگذارند. صدای بگو مگو آنها یک لحظه قطع نمیشود. با اشتیاق تمام به سوی صحنه صرده میگردند و منتظر جمع شدن پرده و ورود ما هستند.

قلب من پر از شادی بود. چیزی در من می جوشید که ناگهان کارگردان با آلبوس سپاه رنگ دراز و تنگی به سوی من آمد و آهسته بیخ گوشم گفت: امروز نقش تراکتی دیگری بازی میکند. یک باره تمام امدها و آرزوهای شکست. مثل همیشه در جام خشکیدم. نفسهای بسیار کوتاه و تند شد و سخن گفتن را برایم دشوار کرد. چند لحظه کوشیدم و سراسیمه گسی را شوی و مزاج معمولی

هنری جلوه دم ولی نتوانستم که نتوانستم. وقتی به چهره اش نظر انداختم، لبانش لرزش خفیفی داشتند و آتش چشمانش تا اعماق روحم نفوذ میکرد. انتظار داشتم تا دیگران از من پشتیبانی کنند اما هیچ کس مرا نتواخت. حتی سخنی نداشتند که بزنند و همه مشغول آراستن سروصورت خود بودند. دو نفر بیروت و بزم را میگردند. لباسهایم را از تنم میگردند تا دیگری را با آنها بیاریند.

با حالت متعجب و فغان از جا جهدم. در بیرون آسمان گرفته و پوشیده از ابرهای تیره و تار بود. باد از روی بزم میوزید. اطرافم را که های بلندی احاطه کرده بودند. اضطراب و تشویش خاص روح را میخورد. همه چیز در ظلمت و تاریکی فرو میرفت. شکسته و کوفته قدم بر میداشتم. به مجرد رسیدن در اتاق سست و بیحال بر تخت افتادم.

میخشیدم. انگارم را که خیلی دردم و پرهیم بودند، منظم نمایم. میپنداشتم که در کاره کارگردان سری هست که اگر خواهم گره آن را باز نمایم کوشش بیهوده می خواهد بود. دیواره سرتخت شستم. سرم را همان زانوهایم گرفته بودم.

مراق از چهره و گردنم میچکید. روبرویم ظاهر هنرمندان روی دیوار خود نمایش داشتند. میدانستم آنها مرا میدیدند و صدایم را میشنیدند؟ خون سردی بی تفاوتی میبوی و سهمناکی از در و دیوار اتاق میباید کم کم آنها به حرکت در آمدند. یکی چشمک میزد، دیگری سگری در گوشه لبش داشت و دوش را به هوا رها میکرد. یکی دیگر با تار ریشش بازی داشت و دیگری در حالی که کلاه پیکر را سرچشمالش انداخته بود، پالخنق شیطنت آمیزی مرا زیر نظر گرفته بود.

وقتی مرا زیاد عذاب دادند، سرشان را د

# دا

کشیدم: چرا مراد رنگ نمیکنید، چرا؟ همه خاموش بودند یا آن را طبیعتی می پنداشتند. جویان را از سرتاپا تصه نمودم و کوشیدم. ترحم شان را برانگیزیم، اما بیهوده بود. طاقت به سوی تصویر یکی از بازیگران که در گوشه دورتر آهسته شده بود، رفتم و با داد و فیهاد گفتم: تراز همه نزدیک تر بودی. چرا گذاشتی؟

چرا از من پشتیبانی نکردی؟ اما او همانطور دراز کشیده بود و گویایم کوچک ترین تاثیری بر او نمیخشد. در عرض من از شدت هیجان و از ترس این که رسوایی به بار آید، دیواره سرتخت افتادم و از شرم عرق میخشتم.

به گذشته های دور میماندیشیدم. به روزها و سالهایی که در صحنه کوچک و خاک آلودی به نمایش میپرداختم. در بازی هایی که غالباً نامطمین و نسا خوش آیند بودند، شرکت میکردم. نمایشهایی که مردم تنها به خاطر دیدن رقصهای آن می آمدند. نقش هایی که در سوز سرما و گرما اجرا می شدند. چه تقصیر هایی که تحمل نکرده بودم و گاهی پس از پایان نمایش از در و دیوار و کویچه میهراسیدم و از بازگشت به خانه شرم داشتم. خلاصه بسیار تلخها و سختها کشیدم و تازه آن روزهای دشوار را پشت سر گذاشته بودم که این طو شد.

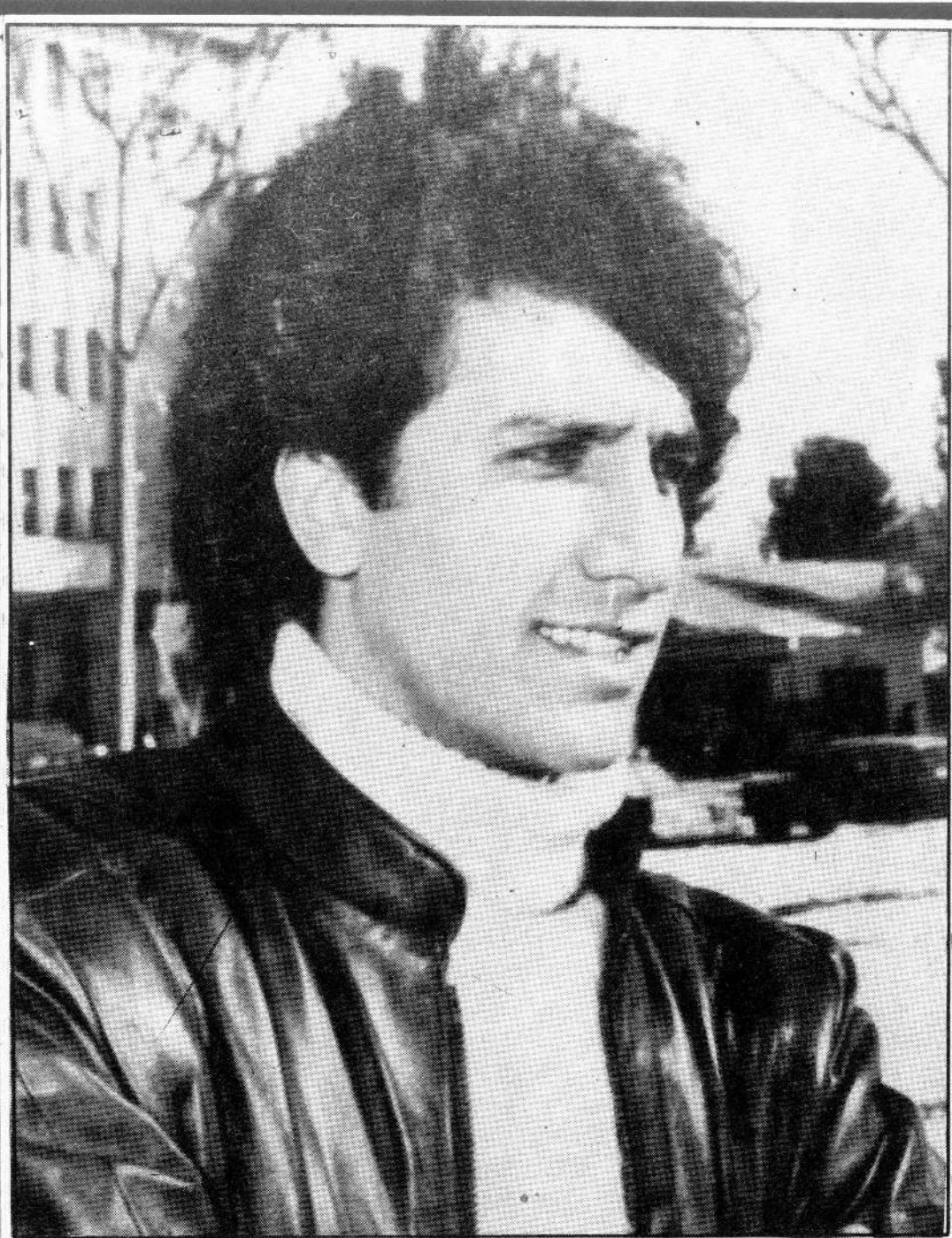
دیواره از جا برخاستم. نور کبرگ شمع مسی درخشید و سایه لرزانم را کوچک و بزرگ و دراز و کوتاه میساخت.

با خود میماندیشیدم: نباید گذاشت که این طو شود! سپس آهسته آهسته به سوی تصویر دوست بقیه در صفحه (۷۸)





دارم آوازخوانان و هنرمند انیکه  
 شريك احساس مالد و چیزها یس  
 میخوانند و میسرایند که می شود  
 بدان گوش فرو نهاد . در پرا پسر  
 چهره های رانیز میتوان نگاه  
 کرد که نه اینکه باداشته هایشان  
 بر احساس انسان دست نوازش  
 نی کنند بل آنچنان نابخردانه  
 در بگوش آدم رامی گویند که  
 جادارد دستشان را گرفته چه  
 معذرت نشینی که برادر گل -  
 نمی شود کاروبار دیگری برای خود  
 دست و پاکی از کجا باید گرفت ؟  
 شعر تاحدی نادرست خوانده  
 می شود که اگر چه جای شاعر  
 رازه ها زبان بازگویی داشته  
 باشند فریاد خواهند برآورد که  
 (( ما نیستیم )) تارها برده ها که  
 هرگز حاضر به آشنایی با صد ا  
 نیستند و . . . . .



در میان آوازخوانان جوان  
 راد پوتلویزین سرانی بر دم از  
 فواد رانز که در این اواخر ، با  
 آهنگه (( دلبر من )) بی مهری -  
 میدانم نمیدانی )) که کابی یک  
 آهنگه عریست ، به دل های -  
 علاقه مندانش بیشتر خنه کرده و  
 راه یافته است . نباید نگفته گد -  
 شت که آهنگه تازه (( نام د فنامت ))  
 که از ساخته های محترم شاد کام  
 می باشد نیز بر شما علاقه مند ان -  
 آوازش افزوده است . که فکر میکنم  
 در این مورد ، طرز محلی آهنگه بیشتر  
 از سایر جنبه ها ، موثر بوده است .  
 فواد رانز ، جوانیست خوشنویس  
 و خوش نشست ، سرو صورتی دارد  
 که بیشتر مورد پسند جوانان امروز  
 شهر ما است . چهره پشاش و جبین  
 فراخی دارد که وقتی با او هم  
 سخن باشی احساس خسته گسی  
 نمی کنی . از صحبتش چنین پیدا  
 بود که به موسیقی عشق دارد . و از  
 همینجاست که با احساس آواز -  
 میخواند و در دلها جای میگیرد .  
 او میگوید : (( من از کودکی ها  
 احساس عشقی را در خود می یافتم  
 که مرا به موسیقی می کشید )) -  
 خوب ، شاید این سخن مکرر باشد  
 که هر هنرمند موسیقی و آواز خوانی  
 بر آن تاکید نماید . پس بهتر است  
 بدانیم که با چپ هدنی بس  
 موسیقی روی آورده است . او در  
 مورد اینگونه پاسخ ارا به داشت :

بقیه در صفحه ( ۷۲ )

# درت های ویکجایی عزیز می تواند ترابه خویش بخواند

گفتگویی با فواد رانز

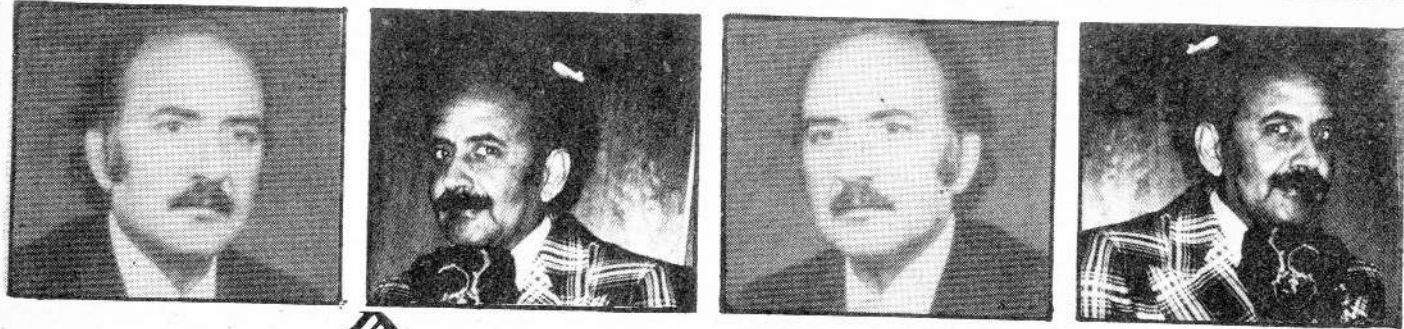
چین با لیا جمعوی از روی نوار  
 ها ، از آوازخوانان و موسیقی  
 نوازان مختلف شنیده می شنوید .  
 اما شاید ارهه آنها حظ نبرد  
 و حاضر به باز شنوی همه آنها  
 نباشید .  
 آنچه در این میان جهات -  
 دیگر را بر میگرد ، همانا عشق  
 راستین و نهادین خود هنرمند  
 است .  
 تکاز جلیل اندیشه و تصوف -  
 شمس تبریزی در این پیرامون -  
 سخنی به این نقل دارد :  
 (( مطرب که عاشق نبود و -  
 نوحه گر که در دهنه نبود ، دیگران را  
 سرد کند )) . پس عشقی و دردی  
 باید تاحدی و سرور یه لید پسر  
 آید .  
 هم اکنون در چار کار خود



موسیقی ، این عنر لطیف را -  
 هنریست که انسان را ، از خود ی  
 خود به دنیای دیگری کشد و این  
 برون آیی آدم به بیخودی و فرار  
 رفتن تاد گرگونی های عاطفه و -  
 احساس با این شکر شیرین چه  
 شیرین است ؛ وقتی ، اندوه بی  
 نهایتی دامنگیر است ، وقتی  
 شادی ایرابه بدرقه بر میخیزد ؛  
 در تنهایی و در یکجایی ، این زیبا  
 هنر میتواند ترابه خویش بخواند .  
 به گفته دانشوری : (( در نهاد  
 عاطفی انسان حس مضراست که  
 زیبایی شناسی خوانند شوی و وسیله  
 همان است که هنر را در می یابد ؛  
 و موسیقی یکی از عواملیست که این  
 حس را بیدار می کند )) . اینکه چه  
 هلوهای دیگری نیز در این  
 سخن دیده میشود ، بر آن درنگ  
 ندارم . راستی هم موسیقی  
 عزیز است که بر احساس و عاطفه  
 آدم دست میکشد و چیزی را به  
 آدم می گوید که آدم نمیتواند -  
 تکرارش را بیان نماید . زمانیکه  
 موسیقی باشعور در می آید ، دیگر  
 هرچی افزونتر کشنده می شود و -  
 احساس انسان را به نام صدا  
 میزند . اما ، آیا هنر و موسیقی و  
 هنر و شعر آنه و هرگز هم نه . . . .  
 تنها عادی آشنایی نام آدم  
 را به درنگ و باز ایستادن و امیدارن  
 همینگونه موسیقی باید آشنایی  
 احساس انسان باشد و بیامنی  
 در آن نعت .  
 شما آهنگهای به شمار را -

## درت های ویکجایی ، موسیقی این زیبا عزیز می تواند ترابه خویش بخواند .





# پند و اندرز در وقت



دارد؟  
ج - بلی، درست شنیده اید. مسافرت من به هند در همه بایسکل صورت گرفت، برادران زمان من یک روز شکار بودم (سپریت خای قبیله) در این مورد ریاست الیهیت هم تصدیق نامه می به زبان انگلیسی به معرفی الیهیت بین الطلی برایم داده شده که فعلاً هم موجود است.  
راستی یک موضوع دیگر هم به یاد آمد که به عرض برسانم بر ریاست الیهیت من به بی تقدیم نموده و برای سیاحت جهان که معنوی و مادی شان را تقاضا نموده بودم که در نتیجه رئیس الیهیت (سردار آقا) به مقام صدارت پیشنهاد کردند که در آنوقت ویرخارجه و معاون صدارت محمد نعم خان بود.

دیوانه برای روز و طفل به راهی باران مگر این شعر شما سنگ ندارد البته بالای ماه سنگ بارید نگرمت سنگ شامت سنگ انتقاد، حتی سنگ خای دشنام، از قبیلش بی شرم، بی حیا، بی پروا و غیره که حتی عشق را تکمیل میکند. یعنی در همه و امتیازی که خداوند برای انسان لطف کرده و بخشیده است آنرا حرام میدانند اما عکس العمل من چه بوده، همه این اتهامات و سنگ باران ها را به کمال بردباری تحمل مینمودم زیرا من میدانستم که:  
عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم بخته معزبان جنون را شرم کی زنجیرهاست من - شنیده ام که سفر شما به هند نرسیدید از بار بایسکل صورت گرفت آیا واقعیت

خدا ایاتیه کردم توبه اولاست زهرکاری که غیر از عشق لیل است الهی یا شتم عاشق تشرم کن سرا یا آتشم خاکستر کن  
و چنین است بی احساس عشق واقعی و انسانی در وجود انسان.  
شنیدم در عدم پروانه میگفت دی می آرزیده گی تاپ و تیسم بخش پریشان کن سحر خاکسترم را ولیکن سوز و ساز بیست ششم بخش من - چه تیغره خای در مورد عشق شما بسا یاد هوپالا در بین مردم صورت میگرفت؟  
ج - سوال کردند چه تیغره خای در مورد عشق من میشد بعرض میرسانم که:  
نهره رد عشق که خونین جگری پیدا شد حسن لیزیده که صاحب نظری پیدا شد فطرت اشق که از خان جهان مجبور خود گری خود شکی خود نگری پیدا شد حبیبی رفت زگردون به نیستان ازل حذر ای پرده تیان پرده دری پیدا شد آرزو گفت بدل در تب و تاب، تا کسی چشم واکن که جهان دگری پیدا شد زنده گی گفت که در حیات تیدم هم عمر تا ازین کشیدد برینه دری پیدا شد  
و اما تیسره مردم، مردم امانستان و مخرما باشند همان شعر کابل در آن زمان شاید ۲۵ بصد از داستان ما اگاهی کامل داشتند و هر کس تیغره دری نمود مینمود تیغره خای مختلف، تحلیل و تفسیر ما سخنان کم و زیاد پیدا جنبه مثبت نصیه را بعضی دیگر جنبه منفی آنرا توضیحات میدادند، در هر محفل و مجلس و ستان این بحث به میان کشیده میشد، بعضی عاخنون جوانی و بعضی عسا هم بی شعله زدند و میخواندند. بعضی ها شمع الغام شعرا نمود میکردند. بعضی عشق مجازی و دیگری عشق حقیقی میگفت. البته بی نظر یابی عمومی گرفته نشده بود تا نتیجه و نظریه قطعی معلوم میگردد و این بی واقعیت است که میگویند در روزه شعر را میتوان بیست و ولی زبان مردم را نمیتوان بیست. یعنی حرکتی به فراخ حال خود و به سوسه خود و از رجه در عنیت و نقل خویش نظر خود را - اظهار مینمود. چنانچه فعلاً هم چنین است، زیرا شماره بی نور سبزون که نشر شده، تیغره خای مردم راجع به بنده شرح شده، باید چنین باشد که است و غیر از این توقع نمیرود.

## داکتر علی مشتری به امید وصال ماد هوپالا

# بابایسکل از کابل

مجله "سپا وون چند" قبل خاطرات داکتر علی مشتری را بعنوان جها نگرده معاصر انسانی کا ز کشور های زیاد ی یازده نموده است به نشر رسانید در آنوقت و عد مد ۵۵ بود به که قصه معروف عشق داکتر علی مشتری و ماد هوپالا هنرمند محبوب سینما ی هند را از زبانش برایشان حکا به کسم کا پیک طبع وعد به نشر ان برد اختم:

من - برای اولین بار در کدام فلم و در کدام سال ماد هوپالا را دیدم؟  
ج - برای اولین بار بلی، ماد هوپالا در فلم محل که بی فلم زیبای پرتخیل بود دیدم که به راحتی ماد هوپالا در این فلم خوب درخشیده بود. هم از حیث هنر و هم از نظر زیبایی داستان. فلم در ایرکت و تشکیل فوق العاده عالی که وجود ماد هوپالا آنرا صد چند ان کرده بود بیاید عرض تمام که متاسفانه تاریخ وصال آنرا در فیفا به خاطر ندادیم.  
من - آیا عشق شما به یاد هوپالا از همان اولین تماشای تان پیدا شد؟  
ج - وقتی که فلم (محل) را دیدم البته چند بار شد پیدا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار گرفتم و بعد از (محل) خوب به خاطر دارم که فلم (آزین) را که ماد هوپالا هم روی آن بود در سینمای کابل تماشا کردم. که این فلم هم مرا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار داد که پس از آن در لیستگی شدید به ماد هوپالا پیدا نمودم که نمیدانستم این علاقه بی علاقه منبری است و بسا عشقی. بعد از آن هر فلم ماد هوپالا که به کابل می آمد میروانیدی به صورت سینما روانه میشدم که بعدا فلم خای دیگر ماد هوپالا را تماشا نمودم از قبیل قسم نقاب که در این فلم هم ماد هوپالا فوق العاده زیبا و دلربا شده بود که بعدا فلم خای ترانه نشانه، خزانه - ساتی - سیالی - بی قصور - تیر انداز سنگهار - خانم و آقای ۵۵ و چندین فلم دیگر او را دیدم که بعدا ۵۵ ملا تحت تاثیر قرار گرفتم.  
من - چه چیز شما را واداشت تا تحصیلات تان را ناتمام گذاشته عزم دیدار آنرا بنمایید؟  
ج - جواب این سوال روشن است بانعم عرض مینمایم.  
هر کجا عشق است شاعر میکند آنجا مگان هر کجا حمن است آنجا اشیا ن بریا کند در روز منزل لیلی که حضرهاست در آن شرط اول قدم آن است که چگونگی ناشی در این جانکه بی به خاطر آمد که بی متابعت نیست به عرض برسانم میگویند قایل و اقوام جنون او را به خانه کعبه برزند و برایش گفتند زنجیر در روزه کعبه را به دست گیر توبه کن و از خداوند تهنات آرزو کن که دلت را از عشق لیلی صبر دهد، زیرا عشقیست نافرمان و بی نتیجه و جنون چنین کرد زنجیر در روزه کعبه را گرفت به درگاه خداوند لایزال را ز نالید و گفت:





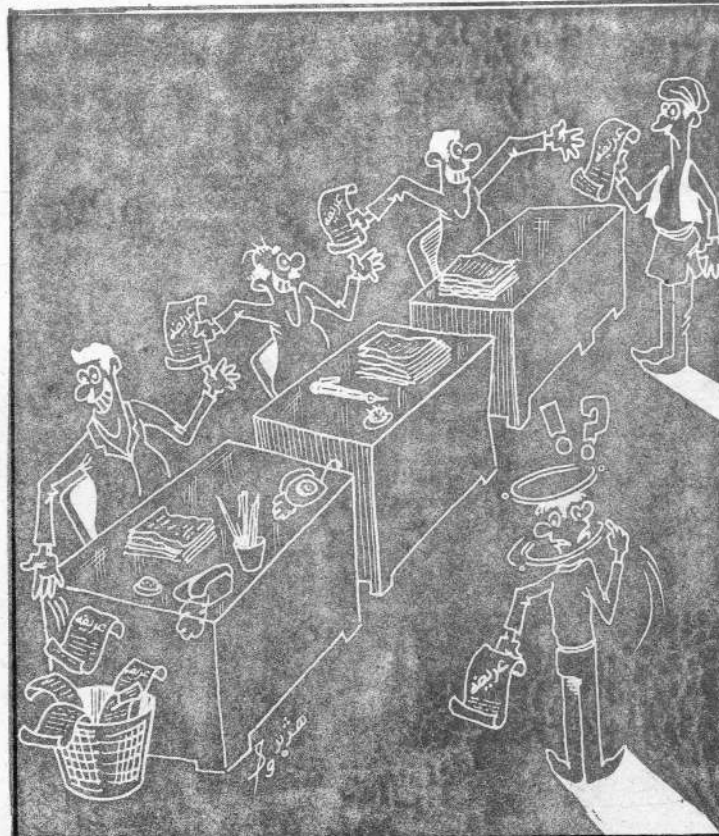
ایا پوهنيزي چي مړي خه شي دي ، اوس پايخه ته وايي ؟ که خه هم مړياله مړي خورده ده خوچس مړي نه وي نوميا به په کومه خوله وخورل شي . نو په بخاي ي ويلي دي چي :

« مړي داري مړيا پخوړ » .  
 ما په پخوا نکر کاره چي مړي به يوازي په مړياکي وي ، خو وروسته وروسته پوهيدم چي په اچارو پشيراوختي په کله نيرواکی هم چي مړي نه وي نو د خورا که هيله يي مه لسه .

پورته خبره داسي حق دي چي حق حقدار ته رسوي . بلکه چي د ژوند په ټولو چارو کي نن سبا شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي داسي پوخيزه ي لکه پنه طعام کي مالکه ، داپول مړيان دوه ډوله دي ؟ که د مړي پيژندنې علم وڅيړو نولاندې دوه ډوله به يکي پيدا کړو :

لومړي ډله يي ساه لرونکي او دوهمه يي يي ساه مړيان دي . ساه لرونکي هماغه شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي ده چي مړيان يي هروخت او هرځاي به مړيا د سرې خوله خوروي ، اوبې سامر يي لکه : پيسې ، موټر ، لوکر ، کور ، هغه کي يي ټوله دعوتونه او داسي نور . . . چي په دي ډول دغه يي ساه مړيان له خپل بطن خخه زيروي او د مړيانو مثل تکثير مومي . چي پورخت يي زموږ په چاپيريال کي زيات چلند درلود ، دوي کوي شي چي له مړياخه اچار اولسه اچارو خخه چکي جوړه کړي او همداپول د دي استعداد هم .

ورسره دي چي له ترخو مړچکيا نواو يي خوند مشلمو خخه مړيا جوړه کړي نو په دي حساب مړي دانسان په ژوند کي مهم ټول لوبوي او دغه مهم والي يي به هغو خا پوټو کي پراخه احساسيزي چي هلته چا ته يي له مړي خخه مړيانه رسيزي . پورخت زه به يوه شرکت کي کاره کړوم چي په لومړي هبل به دغه سترکشف بريالي شم او عملا مس ي وليدل چي رنښتيا هم « مړي داري مړيا پخوړ » په بخاي ويناده .  
 موږ په خپل شرکت کي له خپلوا معاشونو خخه پيواند از پيسې په گډه بانک ته تحويلولي چي د پخينو عاجلو سرورونو په وخت کي له هغسې



حق په جانيه پنه يي بخان نمونيو ه گته يي ونه کړه . ورته وي ويل چي د خپلواکوند پانونه به درته تصديق راوړم چي مړي د مرگ په حال پرته ده . او که تصديق نه غواړي شا هدا ان به درته راولم ، خو په چا دي منله ، خو آخري ماد منلسي او د اکثرانوته د نه وروستوله کبله يي مړي ناروغي لاندې کړه او سره شوه . د مړي د خپرخيرات لسه پاره يي له يواويل خخه په گته پيسې راواخستن او د بيا قرضي له پاره يي له يواويل خخه په گته پيسې ترلاسه کړي او د بيا قرضي له پاره يي عريضه ونه کړه . بلکه چي مړي ژوندي وه نو د پاکترو تصديقونه يي راغني غوښتل او اوس چي مړه ده ضروريه دهغيي د نيات تصديق غواړي . نو يي په خوله لاس کيښود او چاته يي دغه رازونه وايه . له مانه وروسته يي خلونو پخوتونه قرضه ورکړه . چي په دي جمله کي زموږ د شعبسې امر اميرگل او د فروشانو د خانگسې

چي بلاري پنه کاله مخکي په حق رسيدلي و . او همداپول د فروشانو د خانگسې امر د خپلي مور د ناروغي تصديق د ماشومانو لکه روغتون خخه ورته را جوړ کړي او قرضه يي ورباندي اخستې وه . د دي خبري په اوږد وسره يي سر راباندي وخرخيد . او که ديوا لته يي تکیه نه واي کړي نو داسي وړان به لويدي واي چي د سترگو په رپاکي به يي د مورنيزي ته رسو لي واي . خو چي گله يي لږ خه حال په بخاي شونو ترخو ناست کارگرت يي مخ رارواړ اوه :  
 - عجيبه ده . . . چي زما مور مړه شوه چاراته قرضه رانه کړه . حال دا چي د اميرگل پلار پنه کاله د مخه مړ شوي دي او اميرگل اوس د هغه د ناروغي په نوم قرضه اخلي .  
 - اميرگل خه کوي ، محمود ته وگوره چي د مور د ناروغي په نوم يي شل زره افغاني واخستې او هغه هغوي د موټر ماشين نوي کړ .

### مکالمه تيلفوني

اين تيلفون قسميکه د تصوير ديد ه ميشود ، توسط اقمار مصنوعي کارميکند ، واضافه برآن امکانات ارتباط از هر گوشه جهان با هر نقطه ديگر راحتى در قلسب ابحار ميسر ميسازد .  
 لازم است بدانيم قيمت ايسن تيلفون ۳۱۰ هزار فرانک فرانسوي است که همگان توان خريد انرا ندارند . به يك عبارت ايسن تيلفون براي اشخاصيکه در راهي کارهاي بزرگ قرار دارند ، اختصاصي دارد .



### توليد جديد هوندا

مونترسا يکل ناريه ايکه د تصوير مشاهده مينماييد ، بنام ( سکوتر ) معروف است ويکي از توليدات مهم عصرا به شماري ايد که در عين وقت ظريف ، قوي و سروسر ع نيز ميباشد . مونترسا يکل ( سکوتر ) داري چراغ نوراني و اشا رات روشن بوده ، ماشين ان خپلسي مستحکم ميباشد که به شکل اشوات کار مينماييد .  
 د سکوتر چا چراغ الکروني غير قابل اضحلال تحميمه شده ، بايد گفتم اين مونترسا يکل از ساخته هاي جديد شرکت هوندا جاپاني است .

# مسرز مهاي دانش

از منابع مړي  
ترجمه : پراسح سهاک

# مړيبي او مړيا

کاتب باخون

خخه ار و کارگرانوسره مرسته ونسي او د اوز دي مودي پوربه نامه ورغني کته واخلو . زما مور له مود و مود و راهيسې ناروغه وه . چي سمه لاشه يي ناروغي سخت شوه . د تيري مياشتي معاشي د کور په کرايه ، چاي ، پوره اوبه کچا ، لانوکي نوش جان کړي او د راتلو . نکی مياشتي معاش ته پ پسر ي قوښي پاتي وي . او که دغه معاش يي هم اخستي واي زما د مور علاج له پاره خه نه ورته پاتي کيدل . بلکه چي ټول مخکي له مخکس په پورو توکي ونډه کيده . نو يي د يويل دوست په مسلات د شرکت مقام ته خپل دغه مشکل په ليکل ډول :

وراندې کړ . خو يواند ازه نقددي مرسته راسره وکړي او نور يي هم د پورونو پاره وليواد روند کړي . کله چي مسول نغرز ما عريضه له سرته ترمين پوري ولوسته نو يي راته وويل :  
 - دخپلي اذعاد ثبوت له پاره د پاکترو تصديقونه درسره شته او که نه ؟  
 - صيب . . . زه د پوره پيسې نه لرم چي مړي د معاشي له پاره د پاکترو پوهم .  
 - واخله . . . عريضه دي پيرته واخله . چي تصديق نه وي قرضه نه ورکول کيږي .  
 ما که هرڅومره د لايل وويل او

امر محمود هم شامل وو . زه حيران شم چي اميرگل ته يي په کوم دليل قرضه ورکړه . بلکه چي مور او پلار يي لا پخوا مړه شوي وو او مخکله مجرد و . ما فکر وکړ چي کوندي د خپل واده په نوم يي پيسې تر لاسه کړي دي . خو وروسته پسو ماموراته وويل چي :  
 - اميرگل دخپل خدای بښلې پلار د ناروغي تصديقونه راوړي وو او هغه يي بيا ژوند کړي پوه سو بلکه يي قرضه واخسته .  
 او د خندا وړ يي لاداره چي د ناروغي تصديقونه يي له زير نسون خخه ورته راوړي وو ؛ بلکه چي هلته يي پوپاکترو پيواند . حال دا

### جامه بقا

اين واسکت به صورت عام نسيحلات زيادي براي مسافرين چه در صحراهاي سوزان وجه م د رما نطق ديگر فراهم نمود ما ست که ميتوان آنرا جامه بقا در قييد حيات دانست .  
 واسکت مذکور داري يك کارده ، اشارات فرما درسي ويک قسمتي براي نگهداري غذا ميباشد که در محافظت مسافر و بقاي وي در قييد حيات کمک مينمايد واخيراه گفته شده که در اين جامه خيمه يي که گنجايش د ونفرا دارد ، نيسز گنجانيد ه شده است .

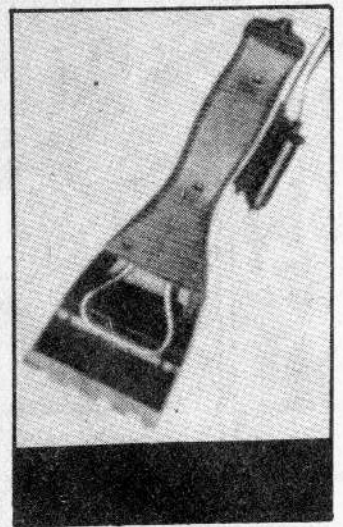


### به خاطر آسايش انسان

دراين ضمن اله يي تحيه کړن قهوه يا تمام لوازم ان مانند پيا له ها ، قهوه ، شيروشکره ساخته شده که داري ورقه هاي فلتسر نيز ميباشد . تمام اين اشيا داخل يك بکس ، بردوش حمل ميشود . البته قيمت آن بلنسد نبوده صرف ۳۳۰ فرانک فرانسوي ارزش دارد .  
 جهت اسان ساختن زندگي انسان وازدياد رفاهيت وي حتي اثناي سفرها ، شرکت هاي توليدي اخيرا مسابقتي را غرض توليد اشيا يي به کارانداخته اند که با زندگي روزمره تعلق داشنه باشد و ميتوانند سهولت هاي در حمل ونقل بوجود آورند .

### آله گوم کننده

اين آله که به ماشين ريش تراش برقي شباهت دارد به ما اجازه ميدهد که هنگام زمستان و روزهاي سرد جهت گرم کردن موترهاي خرد ازان نيزاستفاد به عمل آرم .  
 با اتصال اين آله با مکان مخصوص اشتعال سگرت در داخل موتره ميتوان ازان کارگرفت . قيمت آن ۹۰ فرانک فرانسويست







# متن درنگ مشترکین مکافات

**بیانیه احمد شاملو در کنگره  
نویسندگان آلمان**

کنگروه نویسندگان آلمان -  
(( اینترلیت )) چند ماه پیش با  
موضوع جهان سوم جهان مالیه  
درد ها و رنج های جهان سوم  
از زبان نویسندگان و شاعران  
پیداخت . احمد شاملو که از ایران  
در این کنگره شرکت جسته بود  
سخنرانی خود را زیر عنوان (( متن  
درد مشترک مرا فریاد کن )) ایراد  
کرد .

این (( متن )) همان من نویسی  
جهان سوم است و درد مشترک  
همان رنج استثمار و فقر و کم فرهنگی  
رایج در جهان سوم . جهان سوم  
که البته مرزهای جغرافیایی  
محین ندارد و کودکان فقیر  
( منطقه هارلم و سن ست پارك  
نیویورک ) در قلب جهان پیشرفته و  
ثروتمند جهان نیز باره ای از آن  
مجله . سیاهان با آگاهی از -  
محیونیت فراوانی که احمد شاملو  
این شاعر بزرگ فارسی زبان -  
جهان معاصر در زمین روشنفکران  
و هنر وستان افغانستان دارد به  
نشر قسمت هایی از سخنرانی بلند  
این خرد مند برجسته می برد از -

آقای رئیس ، خانم ها و آقایان !  
اجازه بد هید نخست شما



بید ریخ را با فشردن صمیان - دست‌هایی که چنین بانگرانی از پشت رفاہ و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کم و انگاه پیش از سخن گفتن از مسایل - جهان سوم به حضور هولناک و پیش‌مانده گی فرهنگی، جعل مطلق و خرافه پرستی حاضر در قلب و حاشیه شهرهای بزرگ سر - سر جهان اشاره کم که به ویژه تم ((جهان سوم)) را بخدوش می کند . بعضی برملیون هاندر انسان تیره روزی انگشت بگذارم که درون لوله های سیانی ، زیر پل ها در حلی آباد ها پاره - ساده گی در حاشیه خیابان ها میولند و از آفتاب سوزان واران های بی برکت بنا میچونند . انسان هایی که جفتگی میکنند . می زاینده و کودگان شان را در با - تلاقی از لجن و مگس رهامی کند تا اگر نصیرند نسل بی بنا ها را از انقراض رهامی بخشند . بر استی کی میتواند بگوید انسان های که فی المثل در ((سن ست پارک )) در قلب نیویورک تروند از گرسنگی مداوم رنج می برند مردم جهان چندم اند .

در نظام موجود جهان فرهنگ انسانی اعتلا نی یابد . بعبارت دیگر مجموعه تلقینات امنش ها بیوند های مری و نامری میان - مردمان و بیان عواطف و احساسات و درد های فردی و گروهی نمیتواند آنچنان که شایسته است ستاورد های مادی انسان برای همگان آسانی دهند ، منی و سرشار از تمدن متقابل باشد . در گودش چهار سده روزگار ما که زمام انرا قدرتمند - ان اقتصاد ی سیاستمداران حرفه ای فرماندهان نظامی و آدمخواران - امنیتی به دست دارند تمامی ارزشهای مادی و تجهیزات و تا - سیمات تولیدی و اطلاعاتی و خد - ماتی بی که آدمیان آفریده اند ، از دسترس انسان های تحت سلطه به دور مانده است . مادر - سرزمین های عقب مانده و کم توسعه آشکارا می بینم که حاصل کار انسان ها به صورت سود های

کلان از دسترس آنان خارج میشود . تا در بازگردش خود ابزارهای سلطه و وسیع تر و کارآمدتری فراهم آورد و بدین سان در برابر یکبار - چگی نزیاننده سرمایه در سطح جهانی ، یکبار چگی انسان های که علیه موانع رشد خود نیروی ذخیره عظیمی در آستین دارند خنثی می شود .

تصور این نکته که شیئی مرموز هر قلمروی از سطح زمین را به باد شاهی بخشیده ، آن قندها هم کودکانه تر از این تصور نیست که هر کشوری جداگانه مسوول - رشد و پایش مانده گی خود - است . با قبول این حکم از پیش صادر شده ، جهان به مثابه جنگل رقابتی تصویری شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و تاز ببرد از ، بجاید ، بروید ، بیند وزد ، صادر کند ، بازارها را به هزارمیکروکید بقاید و شعب - واحد های خود را در سراسر جهان برقرار کند - اگر چنین باشد جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایف را برعهده میگیرد که نه جهان - شمول است نه لایم الاجرا در آن صورت دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانی خیرخواهانه می است که حتی می تواند در همین پیام ساده ((جهان سوم بجهان ما)) نیز مستتر باشد .

باری جهان عرصه رقابت هاست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف ها . رقابت را واحد های تولیدی و بخصوص فراملیتی های دنبال میکنند که هم اکنون سقف فروش بیست تا از بیست تا از انسان از هزار میلیارد دلار نیز فراتر میرود . یعنی یکصد برابر درآمد ملی کشورین ، زامبیا ، کشورین شیلی ، کشورین بلغارستان ، کشورین بنگله دیشو حتی کشورین ایران که تازه به دلیل مناقش سرشار نفت و گازش از در آرتین کشور های جهان سوم به شمار میرود دست رقابت جهانی به جهان سوم که میرسد رقابتی می شود - سلطه جویانه و بهره کشانه .

هر چند که در ترازوی نامیزان - ارزش های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد ، کشور شیلی به مثابه تولید کننده بخش اعظم مس جهان در سال پیش از یک میلیون تن به کشورهای صنعتی - بویژه ایالات متحده و ژاپن و آلمان و انگلیس صادر میکند و با این حال دستمزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی در حدود یک - دوم دستمزد کارگران همین بخش در ایالات متحده است . و در حالیکه واردات شیلی از این کشورها در - همین دهه حاضر با افزایش قیسی در حدود دو برابر رو به رو بوده ، که سال به سال هم فزونی میگیرد . در بازار مس صادراتی رکود مریکایی حاکم است که به سال ۱۹۷۲ از - چم همه مایاتوطئه سرمایه داری انحصاری جهان خونتای شیلی به رهبری ای - تی - تی بنیوشه برقرار شد . مردم شیلی که با جان و خون شان جرخ صنعت عالم را می گردانند هر سال به نفع انحصار های جهانی ارزش بیشتری را از - دست میدهند . شاخص این معیار - ده مایوس کننده ترازوی ابلیس است .

در غرب و شرق می گویند : ((جای بسی خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگ جهانی روی نداده ))

- چه رقابتی در تمام این مدت جنگ های بی شکوه بی حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به توبره کرده است . جنگ کشور - های جهان سوم البته که جنگ کشورهای نیست . آن ، جنگ شان را به جهان سوم منتقل میکنند . کارخانه های سلاح سازی به برکت چه چیز میگردند . و مگر جز این است که اگر این جنگ ها نباشد می باید در این کارخانه ها را گل بچینند . عواید جهان سوم چرا باید بجای سرمایه گذاری در قلمرو های که حاصلش رفاہ و سرزندگی است صرف خرید وسایل کشتار ستم کشانی بشود که در اینصورت تصویری دقیقاً مشابه خود ما - رند

بقیه در صفحه (۹۴)



گزارشگر: صباح رهش

# الطرف

# گزارشگر

فلمهای خوب بخاطر «توجهات» از نشر بازی ماند

وای از دست قیچی سانسور!

توضیح دهید .  
- من و کارندان شعبه ام‌سو -  
لیت داریم تا فلمهای هنری  
کارتونی و غیره را کاندید پروگرام  
های شبانه تلویزیون نمایم اما  
اغلب چنین اتفاق می افتد که کسی  
و یا کسانی به نامهای گوناگونی  
فلم قبلا کاندید شده را از پرو-  
گرام خارج و تعویض نمایند

چندی قبل به مناسبت پرواز  
مشترک کیهانی افغان - شوروی  
درستیوال فلمهای هنری، فلم  
هنری شیرین و فرهاد را نیز  
انتخاب و یک هفته قبل از نمایش  
اعلان نموده بودیم . اتفاقاً شبیکه  
فلم باید نمایش داده میشد ما -  
دف بود با همان روزیکه سفینه  
کیهان نوردان ما با سفینه میرکجا  
روصل میشد ، در همان شب  
فلم شیرین و فرهاد از نشر بازماند  
البته به دلیل اینکه امشب شب  
وصلت و فلم شیرین و فرهاد قصه

- بلی، بسیار!  
- ایا حاضر استید شمه را عریان  
بیان کنید . مگر باکی ندارد که  
آمرین محترمان را ناخوش آید .  
- خیره میگردند مطبوعات آزاد  
شده و ضم همینطور فکر میکنم!  
- خوب زهره جان (مسئولیت  
شما تا که ام حد است ؟  
- بی نهایت!  
- صلاحیت .  
- هیچ ، هیچ !  
- میخواهم در این مورد کسی

با ان پرامون مصروفیت های مربوط  
به کاروبارش که پاسخگوی بیشتر-  
ینه سوالات بیننده گان تلویزیون  
به ویژه بیننده گان فلمها و  
سریالهاست وقت نمودیم .  
- خوب زهره جان ( صحبت را از  
کارهای رسمی تان شروع میکنیم .  
- چه خوب ، اگر از مشکلات ما  
در این زمینه آغاز شود .  
- درست است ، ایا مشکلات  
رسمی در کارتان از انداز انگشتان  
یک دست تجاوز میکند ؟

حسب معمول کار خبرنگار  
ما برای تهیه مصاحبه با  
گوینده راد یو تلویزیون زهره -  
رهگذر در تماس شده تا با او -  
پیرامون زنده گی ، کار و سایر  
مصروفیتهایش گفت و شنود پیدا  
شته باشد .  
زهره رهگذر فعلا مدییر  
عمومی برنامه های سینمایی تلویزی-  
یون است . بخش اول صحبت را





ترجیح میدهم دوسه چار پریش  
دیگر نیز در مورد آرایه دارم -  
لطف فرموده بگویند چرا در فلما و  
سریالهای هنری صحنه های  
یا کاملاً انسرت و کت میشوند و یا  
اینکه شوند و یا لنگه باقی میماند  
و تصویر برای لحظه بی سیاه میشود  
در این مورد چه گفتنی دارید ؟  
- میدانم در این مورد همه  
بیننده گان تلویزیون ناراضی  
استند راستش ما در مورد  
انسرت و سانسور فلم دستوری  
ندارم . این کار در استان شعبه  
ارزیابی نشر تلویزیون است .  
آنهاد دستور دارند که باید صحنه  
های سکسی را کت نمایند . اما این  
دستور تا به حال فقط تمبیر  
گردیده که منجر میشود به اینکه  
صحنه های کاملاً عادی را کت  
نمایند . حتی در یک فلم کارتونی  
که قیل با ما پیر آب بازی است  
برای نشرش دل میزنند .  
قبل از اینکه به توضیحات بیشتر  
در این مورد بپردازم بقیه ایراده  
نزدیک به این سو تعبیر کند  
کارمندان است باز میگویم . زمانی  
اسماعیل بیروزیک انگلیس را در زیر  
یک درخت چنار لپسنگ کرد . اما  
بعد از ارزیابی شعر اهنگه نقص  
داشت یکی از مسئولین تلفونسی  
میگوید که : (( همان اهنگه زیر  
درخت چنار دیگر نشر نگردد )) اما  
باتا سف برای مدت زیادی مجموع  
اهنگه هاییکه زیر درخت لپسنگ  
شده بود و مال هر هنرمند یک بود  
از نشر بازماند تا بعد از سروصدا  
های زیاد متوجه این تعبیر غلط  
شدند و در مورد صحنه های سکسی  
فلما نیز این سو تعبیر امد دارد .  
من به حیث یک زن افغان و  
مدیر عمومی برنامه های سینمایی  
نیز طرفدار صحنه هاییکه منافسی  
اخلاق و کلتور جامعه ما باشد  
نیستم . اما نه انطوری که هر حالت  
زیبای هنری را سکسی تعبیر  
بقیه در صفحه (۸۷)

تلخ یک فرقت وجدایی شما خود  
تفاوت بفرمایید .  
- مثالهای دیگری نیز از این شمار  
دارید ؟  
- بلی ، مثالها چند ان مطرح نیست  
زنج ما از توجیحات ! در اینجا  
از عقب میزهای مسولین زیاد تر  
فلما به خاطر توجیه های زمانی  
از نشر باز میمانند . شبیکه قرار بود  
فلم قمار با اثر مشهور استایوسکی  
نشر شود ، به ناگاه از نشر بازماند .  
فلم (( خوب ، بد ، زشت )) آمریکایی  
تا به حال از نشر بازمانده ، به  
دلیل اینکه فلم تربیتی نیست .  
در حالیکه چند ی قبل به عوض  
فلم (( مستر گه )) ایرانی که یک  
فلم تربیتی و عاطفی است ، فلم  
(( دستخوش )) که دست کمی از  
(( خوب ، بد ، زشت )) ندارد نشر  
شد .  
همین حالا ما سریال نهایت  
عالی ایرانی بنام (( سلطان نوشا -  
ن )) را آماده نشر داریم  
که بقیه بی از دوره قاجاریان  
ایران است . امیدوارم که نشر  
شود . و یاد رمورد سریال  
(( شری بیبی )) میگویند که فاقد  
مسایل تربیتی است در حالیکه  
فرانسه در سطح خوبی از لحاظ  
فرهنگی قرار دارد .  
اینطور هم شده که به افتخار  
سالگرد جبهه ملی از ما فلم  
کارتونی خواسته شده .  
در یکی از سالگرد های جبهه  
ملی از ما فلم کارتونی خواسته شد .  
فلم کارتونی که باید در برنامه  
اطفال نشر میشد (( شادی گک  
شوخ )) نام داشت . گفتند به  
موتو این فلم یک فلم کارتونی  
سنگین است . عرضه ندارم .  
- خوب زهره جان ، حالا که  
صحبت در مورد فلماست بنمهم



# توقعات بزرگ

نوشته: پروفسور پرویز لاسکی  
منتشره: مجله سپوتنیک

# وامیدهای از دست رفته

ضمناً جالاک چون بچه شیطان بنظر میرسد. اندام چارشانسه و قد کوتاه و کلفتش با زوهای دراز و متحرکش به او کمک کرده بود تا خودش را در قطار افراد عادی جا زند.

تنها چشمان کوچک و تیزش با رنگ مخلوط آبی و خاکی، گاهی سلوازمهریانی و شوخ طبعی و گاهی هم آمرانه و قهر آمیز نشان دهنده آن بود که او مرد وارد در صحنه سیاست است، گرمی و سردی روزگار را خوب چشیده و قدرت اجرایی تحولات بزرگ را در به قدرت رسیدن خروشچف به هیچوسیله تعادنی نبود. او از

تعمیب آورینود. البته چانس نیز تا اندازه زیادی با او یاری کرد. هرگاه (( طرفداران سابق)) ستالین فوراً بعد از مرگ او در سال ۱۹۵۳ (زنه در جوی - ۱۹۵۷) صورت تازیم میگرفتند و به مبارزه برمیخاستند، خروشچف هرگز به قدرت نمیرسد و تاریخ کشور اتحاد شوروی مسیر کاملاً جدیدی را طی می کند و پیش میگیرد. مسلمانان همه چیز به نفعی بسته بود.

ولی زمان انتخاب به جایی - کرد. رفویم های خروشچف با سخی بود به برابر هم های حقیقی زندگی مردم شوروی. بینوا سخی نزیانده دهات، عقب مانده تهنیکی صنایع، کمبود حاد محلاترهای پیش سطح پایین زندگی، نگهداشتن میلیونها انسان در عقب میله هستی زندانها و کمپ ها، کشور رجزها از سایر جهان - همه اینها الیسی جدید و تغییرات را در یکا ل با ایجاد میکند. در همین زمان بود که خروشچف سر رسید. او امید خلق و قهرمان عصر جدید بود. سازماندهی امور را بطه به تدریس و بیستین کنگره حزب مشکلا آنها پیت زادی را خلق کرده بود. چگونه خروشچف میتوانست جرات قبه در صفحه (۸۲)

می آید که خروشچف مسلماً طوری عمل میکرد تا به مثابه یک فرد کاملاً مفید و سالم، شخصیتی بسند و هیچگونه جاه طلبی، کمبکه منتها درجه آماده اجرای او را سر باشد، جلوه کند. در جریان ضیافت های طولانی شبانه در اقامتگاه ستالین در کونت سیکوه آنرا به علت نزد یک بودن نشیبه مرکز مسکو ترجیح میداد، خروشچف

ستالین در یکسازي رهبري حزب از تمام مخالفين خود چه واقعي و چه خیالی، چه (( راست )) و چه (( چپ )) همه کارها را انجام داده بود. در روزهای نزد یک به مرگش، ستالین حتی در مورد مولوتوف و میکویان نیز سوگن پیدا کرد. در نزد همین کنگره حزب، بی روی

ستالین بعد از سی سال رهبری حزب دولت شوروی به تاریخ ۵ - مارچ ۱۹۵۳ درگذشت. بعد از یک مدت کوتاه، نیکیتا خروشچف عضو رهبری ستالینی جانشین او گردید. دهه بعد از مرگ ستالین را نخست به عنوان دوران (( بزرگ )) یاد کردند و بعداً به مثابه زمان (( خود اختیاری )) مورد انتقاد قرار گرفت. برای مدت بیست سال نام خروشچف و رفویم های او را محکوم کردند. چگونه واقع شد که خروشچف و نه کدام کسی دیگری بعد از ستالین

لین رهبري شوروي را به دست بگیرد؟ آیا ستالین میدانست که خروشچف گورکن آینده کیست شخصیت پرستی خواهد بود؟ پیکر بعد از مرگ ستالین، جلسه فوق العاده دادیرشد. همه به انتظار بریا، دوست نزد یک ستالین و رئیس ک. جی. بی. بودند. بالاخره بریا سر رسید و لسی مالینکوف که سمت رئیس جلسه را داشت، قدرت افتتاح جلسه را از دست داد. زبانش لال شده، از سخن گفتن بازماند و رنگش پر شد. ولی خروشچف.....

به خاطر سرگرمی و تفریح میزبانیش رضی او کرایه های هواک را اجرا میکرد. البته نسل که نسال جامعه مشخصات بارز خروشچف را به یاد خواهند داشت. کله بزرگ و طاس سر صورت گندمی بینی بزرگ و تاپ خورد و بطرف بالا و آن گوشها خیلی بیرون افتاده از جمله مشخصات بارز چهره اش بود. روی خروشچف و ظاهرش به یک دهقان ساده می ماند. هنگامیکه خروشچف و من برای نخستین بار با هم واقف آشنا شدیم، او نشست سائگی را پشت سر گذاشته بود. ولی آدم خیلی زرنگ و شایسته و

سیاسی که از لحاظ کمیت کوچکتر بود به هیئت رئیس کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. تمویض شد. مخالف آنچه که تصور میشد، ستالین درباره خروشچف هیچگونه نگرانی نداشت و در وجود او چهره گورکن آینه و کیش شخصیت پرستی را نمیدید. آیا این ناشی از نزد یک بینی کبر سن بود؟ به سختی..... در حدود پنجاه سال قبل، نیکولو ماکیاویلی، این نقاد سرسخت استبداد، عبارت پر معنی را چنین نقش زده بود: (( بروتسی هم سزار خواهد شد، در صورتیکه خودش را احییق بسازد ))، چنین به نظر

سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۴، بدون شک از جمله سالهای مهم و سازا ارزشی تلقی میشود و در تاریخ معاصر شوروی نمیتوان این دهه را دوران ساده بی حساب آورد. انتقال جنگ سرد به همنستسی مسالمت آمیز، کشیدن در پیچه جدیدی به سوی جهان مدرن و برداشتن نخستین قدم ها به سوی احیای دموکراسی در سرتا سر جامعه و کشور اتحاد شوروی در مجموع، از جمله دست آورد های این دهه بشمار میرود. در طول همین سالها (در بیستین کنگره حزب در سال ۱۹۵۶) بود که برای نخستین بار طور مستقیم و تکان دهنده در رابطه به مسئله یقار مسیون سوسیالیزم در دوران کیش شخصیت پرستی سخن زده شد. در آن نقطه چرخش قاطع، در جامعه شوروی نفس عمیق نوسازی در میدان گرفت. و به علت کمبود یا مقدار زیاد اکسیجن خفه شد.

ولی معره اصلی پیچیده کهها و تناقضات این سالهای بحرانی چه بود؟ درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بود؟ در حالیکه سعی بر آن نیست تا به تمام اینگونه پرسشها پاسخ بگویم، معذرا - بالای یک سلسله یادداشت ها و مفکوره های شخصی اتکا خواهم ورزید. همینکه درباره زنده کسی امروز و آنروزها می اندیشم، این افکار و یادداشت ها کاملاً بی اختیار در مغز من خطور میکنند.

چگونه واقع شد که خروشچف و نه کسی دیگری بعد از ستالین رهبری اتحاد شوروی را بدست گرفت؟ چنین به نظر میرسد که

درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بوده است

## آیا ستالین میدانست که خروشچف گورکن آینده کیش شخصیت پرستی خواهد بود؟

## درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بوده است

## رفورم هایی که در نیمه راه ماند







# فریادی از

# میان دیوار و پنجره

مصاحبه از: حسنا حافظ

تور یکی قیوم داستان نویسی  
چون همه ما در داستان

## زنده گی پر از داستان است، باید آنرا به دیگران گفت

تور یکی قیوم را در منزلش ملاقات کردم. تور یکی قیوم سالها پیش هنگامیکه دوشیزه تازه جوانی بوده، ازدواج کرده است و شوه این ازدواج سه فرزند میاشد، دود ختویک پسر. میخوام از شما به حیثت يك نویسنده جوان زن، درباره داستان نویسی و آنریده های داستانی خود شما، زن و احساس زن درباره هنر و ادبیات چیزی بپشنم. وی لختی خاموش ماند. در حالیکه با تارهای سیاه موهایش بازی میکرد و نگاه هایش چیزی را میپالید، آه زنی کشید و بعد گفت:

زن، بلی زن! میخوامی در باره زن و احساس زن چیزی بگویم؟ فکر میکنم بسیار شواراست که احساس زن و درد زن را در هم چو يك جامعه عقب مانده کسی درك نماید. جامعه بی که گرفتار عقب مانده گی غم انگیز تاریخی میاشد و این جنگ لعنتی و خانمان سوز هزاران مشک دیگرا بر مشکل آن افزوده است که بار سنگین همه این مشکلات را زن به دوش میکشد. بلی زن - مادر!

میپنی که درد و احساس زنانه مرابه سوي دیگر میرد، نمی توانم مستقیماً به پرسش شما پاسخ بدهم، از همان پاسخهای کلیشه ای قرار ادبی ناگزیر مقداری از گهتی هایم را آزادانه بیان منیام. آیا يك مرد میتواند درك نماید که يك زن جوان وقتی بیوه میشود وی شوهر میاند و مسؤولیت تامین معیشت چند تا کودک قد و نیم قدم به دوش او قرار میگیرد، چی حال میداشته باشد و چگونه رنج میکشد؟ به یقین که بد رستی درك نمیکند، اگر درك میکند، پس چرا جنگ راه راه می اندازد و چرا شوهر زنی را میکشد؟ آیا يك مرد وقتی زنی را به پول میفروشد و یا بدون رضایت وی به زنی اش میگرد و یا به مباره دیگر او را تصاحب میکند، میتواند هم رنج زن را درك نماید؟ باز هم

میکوم که نه! آیا يك مرد رنج دوران بارداری و درد زایمان يك زن را درك میکند، به یقین که نه! آیا يك زن - يك میا در وقتی که پسرش بهرچوب از آغوشش گرفته شده و به قتلگاه فرستاده میشود و بعد نعش او را برای پایش میاورند، غم و رنج و درد او را میتواند کسی درك نماید؟ پس چی باید کرد؟ باید برای حقوق زن مجادله و مبارزه کرد. این مبارزه و مجادله بایست در تمام ساحه های زنده گانی صورت بگیرد، هر فرد آگاه جامعه چی مرد باشد و چی زن باید از حقوق زن، از حقوق مادر، دفاع نماید و در راه آزادی زن از هرگونه

اسارت معنوی و مادی مبارزه کند. یکی از این ساحه ها، ساحه هنر و ادبیات است، زنان با استعداد و آگاه باید بگویند که در این ساحه با مردان برابری کنند و این ساحه را ساحه هنر و ادبیات را - از انحصار مردان بکشند. در زنان این استعداد وجود دارد که شاعر شوند، نویسند، شوننده سینماگر شوند، نقاش شوننده مجسمه ساز شوند، اهنگ ساز شوند و غیره و غیره. گری استند نویسندگان و شاعران خود خواه و تنگ نظر مرد، که نمیخواهند زنان در پهن راه کامیابی های چشمگیری به دست آورند، ولی زنان بایست ما پیوس نشوند و تلاش نمایند که با ایجاد گری ها و ششکار پاسخ لازم به اینگونه مرد های تنگ نظر، انحصار گرو خود خواه بدهند. آیا شما بگرد نویسند، پس بر خورده اید که شمار از دستگای پانس قرار داده باشد؟ او بیاله جای رایج چاپش گذاشت و بالحنی غم السودی گفت: بلی!

دارند، میباشند. بلی او کیست که اساساً مسؤولیت دارد، تسای نویسنده گان جوان را آموزش بدهد، پرورش کند و تشویق نماید، مگر تلم سعی و کوشش او اینست که نویسنده گان را از صحنه نویسنده گی بکشد و ما پیوس نماید. او چنان خود خواه، فضل فروش، تنگ نظر و حریص رویوانه شهرت است که میخواهد در تمام کشور فقط يك نویسنده باشد و انتم خود او از آن ریا استفاده از توقف و صلاحیتی که برایش میسر شده هر نوشته خود را چندان پس بار چاپ کرده و از هر نوشته خویش چندین بار حق الزحمه گرفته و تا که توانسته و زورش کشیده از تبار سایر نویسندگان جلوس گیری به عمل آورده است. او خاموش شد. ومن گفتم: اگر گریهای شما درباره این شخص مستند باشد، پس این شخص در جه، خلاف مناقع فرهنگی مافراو، ارد. زیرا هرچی در وطن مانویسنده شاعر، هنرمند و دانشمند زیاد باشد، همان اندازه به نفع ملی ماست و به همان اندازه افتخارات ملی ما زیاد میشود. تور یکی قیوم خنده تلخی نموده گفت: به هر صورت به اصل موضوع بر میگردد. شما درباره داستان نویسی و آنریده های من میخواهد

چیزی بشنوید. من اینطور می اندیشم که زنده گی یعنی داستان، یعنی قصه، هر انسان هر روز در زنده گیاش داستانی می آفریند، اگر اینطور شود که هر انسان، هر روزه گذارشهای سرگشت همان روز را بنویسد، میشود که داستانی آفریده شود. زنده گی پر از داستان است. داستان ادبیسی در يك زمان و مکان مشخص آدمی در نیای بیرونی دارد و در نیای درونی، هر داستانی بیسی اگر بتواند در نیای بیرونی و درونی آدمی مطابق ضابطه های داستانی بیسی به درستی شرح و بیان نماید، يك داستان بیسی موفق است. مگرد داستان بیسی موفق شدن کار ساده نیست. استعداد، تمرین، تجربه و دیگری میخواد فضای بسازد شاد میخواد، آزادی و دموکراسی میخواد، زمینه مساعد کار میخواد. من هم داستانهای نوشته ام ولی هرگز مدعی آن نیستم که آفریده های من ناب و بیخسته است. به خاطریکه هیچگونه زمینه مساعد کار و تشویق لازم خانوادگی و اجتماعی برای من میسر نبوده است. من در آثار خود که (قربانی های بهنگاه)، (فرهاد های شکسته) و بقیه در صفحه (۱۶)

سباوون  
هنرمندان  
سال را  
انتخاب  
مینماید  
کارگردان فلم  
هنرمند سینما  
مثل، آواز خوان  
و کمپوزیتر  
مورد علاقه تان  
کیست؟  
نظرتان را برای  
ما بنگارید!  
گوش مجله سباوون  
پاریس ۶، ۷ مطبوعه

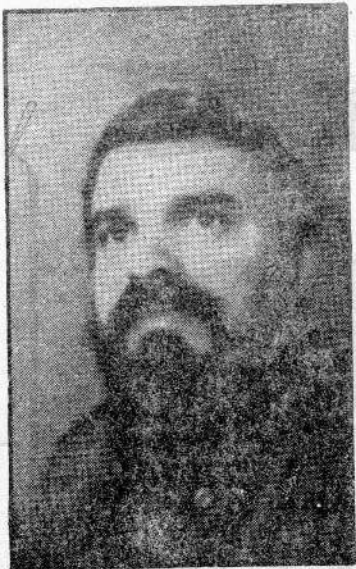






# نقشی جدید من

## عادلہ ادیم درفلم



در همین تازه گمانش را در فلم هنری ((آخرین آرزو)) به کارگردانی محترم نظری به پایان رسانیدم. در این فلم نقش یک دختر گنگ د هاتی به عهده من است.

تازه ترین نقش من در فلم هنری ((غیرت)) میباشد که کارگردانی آنرا محترم عباس شیان به دوش دارد و فلمبرداری آن محترم نورهاشم ابرویمیباشد. این فلم به شکل سیاه و سفید روی نوار ۳۵ ملی مترتجه میگردد.

فلم غیرت یک فلم جنایی است و من در آن نقش دختری را بازی میکنم که جبراً به قاچاقبری کشا-



# فلم هنری عامی برای نوجوانان

یکی از سینماگران خوب سینما افغانی که دارد خود شورا در شمار سینماگران متعهد قرار میدهد موسی را منتشر است. وی دومین فلمی را برای نوجوانان رویدست دارد که میشود روی آن مکت کرد.

موسی را منتشر کارگردان این فلم در رابطه چنین گفت: در فلم هنری ((عاصی)) بیشتر سعی به عمل آمدن تا روان اطفال و نوجوانان جامعه ما که چگونگی جنگ مصیبت بارد طول ده - سال در ریلوئی بمباناگوری عا. بر روان آنان تا تیرات سوو منفی را ببار آورد منعکس شود. در

این فلم دیده میشود که چگونگی اطفال و نوجوانان جامعه ما به بازی گوشتی و عدم توجه شان به درس و آموزش یاد داشته می شوند. در این فلم در قاصیل زحمتکش را به تصویر گرفته ایم، یکی خانواده نجار، و دیگری خانواد مآهنگری است که پسر نوجوان نجار و پسر تانیرات ناگوار جنگ در طفولیت، ذهن و روانش را به افوا گرفته و او را از مسیر جهت اش منحرف نموده به یک انسان عقده می و -

حود خواه تبدیل میسازد که همین انگیزه و غرایض جاه طلبی خود - خواهی او را در میان همپایها - پیش یک تا تو لوجون ببار آورد مودر جریان حوادث فلم او را با نسو اجواب دیگر یعنی پسر آهنگس مقابل میسازد. او درک میکند

که شخصیت انسان وابسته به نیرویش، یعنی کاری که مینماید و بسته است تا اینکه همین عنصر مثبت (پسراهنگر) سبب میشود تا روان پسر نجار عنصر لجموج، پی بند و بار را تحت تاثر خود در آورد و او را متوجه زنده می و - محبت و صداقت نماید.

این پنجمین فلمیست که توانستم با یاری و مدد سینماگران با درک خود در مسیر و تکامل سینمایی خود داشته باشم.

در ساختن فلمهای نوجوانان که ام مراجع باید بیشتر شما را کمک برسانند.



در ادامه کار توجه لازم از مسو - لین هنر فرهنگ کشور و خاصتاً مس د م ج ۱۰ که در این اواخر توجه شان روی این فشر گسترده و یامن کمتر احساس میکنم خواهانم. البته مراد رساختارد و فلم ((پیش آهنگ و گرگ و خرگوش)) کساخ پیشاهنگان یاری رسانده است.

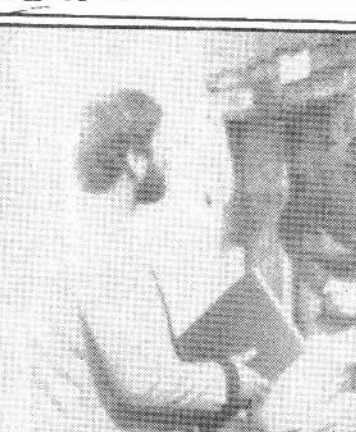
چه ضرورتی شمارا به ساختن این فلم واداشت؟ آنچه تلاش و کاری که در این زمینه مراد رساختارد فلم واداشته علاقه مندی فراوان به زنده می اطفال و نوجوانان است. من فکر میکنم ما به هستی زنده می در وجود همین نوجوانان نهفته است. روی این اندیشه که در ذهن و فعم



کوچک دام آرزو دام فلمسازی باشم برای اطفال و نوجوانان. این فلم چه وقت به تماشا گذاشته خواهد شد؟

این فلم را که امور فلمبرداری آن باصمیمیت کامل میوت ما با کمال رسیده تلاش فراوان دارم با مدد و یاری اداره فلمهای هنسری و مستند تلویزیون امور مونتاز و موسیقی آنرا هر چه زود تر آماده و سه دست نشر میسازم.

سناریوی فلم از کیست و فلمبرداری آنرا چه کسی به عهده دارد. سناریو را سعید زرگری نوشته و کارگردانی آنرا سعید زرگری به عهده دارد. مصاحبه از: مورچل



# گفتگوی با کریم نایل

س- از کار هنری تان چند سال میگذرد؟

ج- شروع کار هنری من در سال ۱۳۳۷ در راد یوکابل وقت بود که الی سال ۱۳۴۵ ادامه پیدا کرد بعد نسبت مشکلات شخصی ام الی سال ۱۳۵۶ از فعالیت هنری دور بودم و در سال ۱۳۵۷ مجدداً به کارهای هنری ام آغاز نمودم.

س- تا حال در چند اثر تلویزیونی نقش داشتید؟

ج- دقیق به یاد نیست به غیر از کارهای راد یوسی ام در زیاد. تراز مس فلم تلویزیونی تیا تر تلویزیونی و فلم های سینمایی نقشهای عمدتاً را بازی نمودم.



س- از نقش های که بازی نمودید کدام یک بیش از همه مورد علاقه تان است و از آن راضی میباشید؟

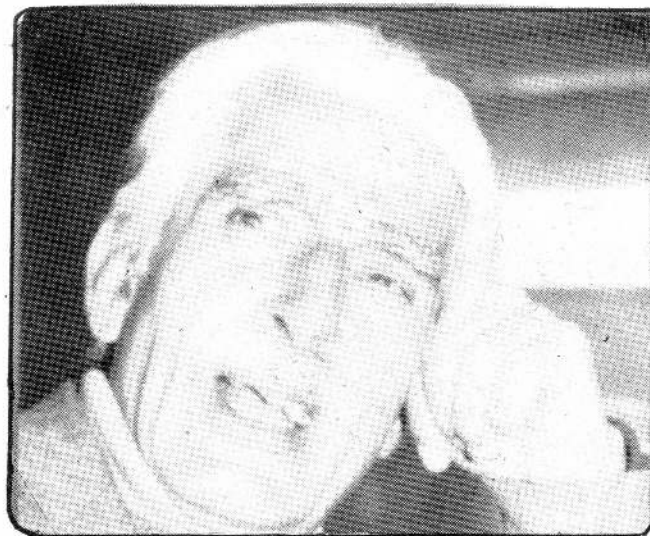
ج- من از اکثر نقشهای خود راضی میباشم برای هر یک از قهرمانان خود یک قسمت از زندگی خود را بخشیدم ولی با آنهم نقش که مورد پسند من - همچنان مورد پسند مردم نیز قرار گرفت نقش چمن لالان در فلم تلویزیونی (دختر پیراهن سفید) است که تا حال تعداد از مردم مرا بنام چمن لالا به یکدیگر نشان میدهند.

س- درباره وضع تمثیل در کشور چه نظردارین؟

ج- هنرپیشه های ما اگر چه دارای تحصیلات آکادمیک نمیباشند ولی با آنهم دارای استعداد سرشار میباشند. ولی چیزیکه ما هنرپیشه ها را مثل موربان میخورد حسادت بد بینی و خود خواهی است که بزرگترین نقیصه ماست.

س- برای از بین بردن این نقیصه چه پیشنهاد دارید؟

ج- اول: زمینه رقابت سالم در زمینه تحصیل برای جوانان.

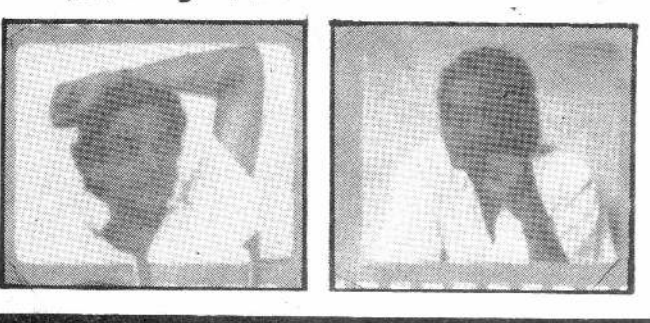


# مظفر علی کارگردان فلم عمر اوجان

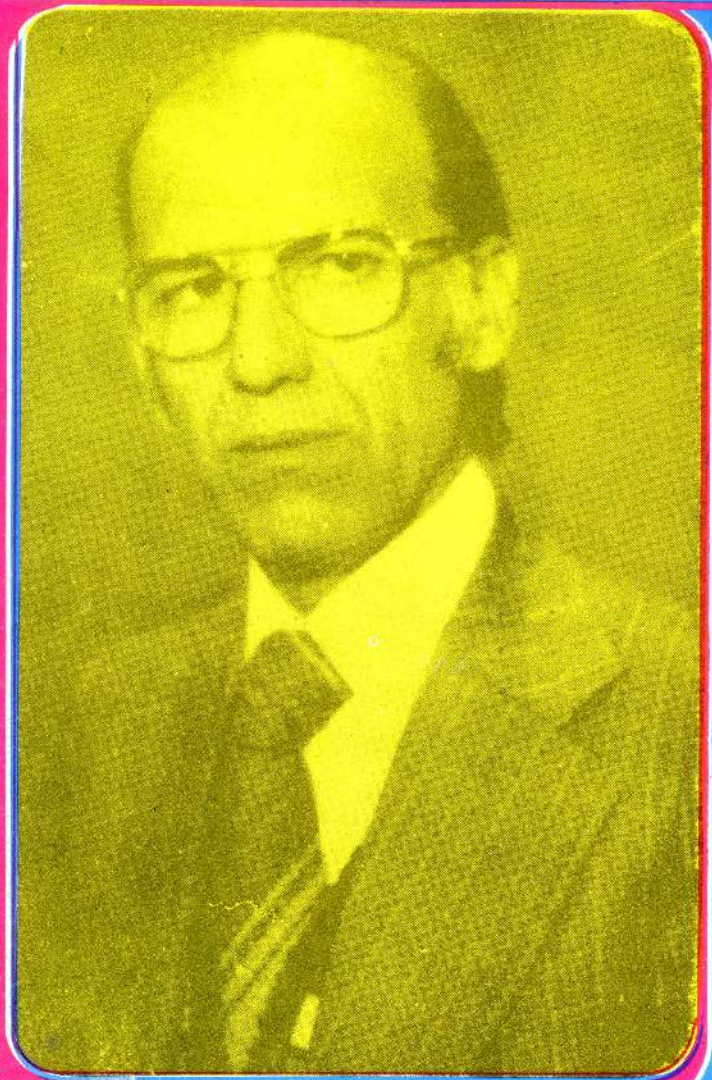
سراز فلم ((عمر اوجان)) کلتور احساس کم، در فلمی انعکاس جان))، که از یک رقاصه معروف میدهم از داستانها و قصه های کهن و حکایه میگرد، فلم ((انجمن)) که من فلم ساخته ام، هیچ یکی که با پرا بله های مردم لکنوسر و کار جنبه مذهبی نداشته، بلکه همه داشت، فلم ((گامان))، که موضوع رهنه بیانگر کلتور معین است آن بین هندو و عا و مسلمانان که خود نیزه آن تعلق دام، از مشترک بود، فلم زونی، که قصه آن همین جهت است که نسبت به راد استان ((حباختون)) تشکیل دیران آن را بهتر درک میتوانم، مه داد، یکی بی دیگر وارد صحنه انزون بران، اگر بسیاری از نقایسم گردیده اند. از مظفر علی. زبان اردو را نیک میدانند من نیز کارگردان فلم میروم که چسرا از تسلط کامل بر آن برخوردارم. در فلم های او بیشتر موضوعات نهدانم چرا از دایر کتران هندو مربوط به مسلمانان جلب توجه ران میسر شده چرا همیشه می نماید؟ آیا اویت مسلمان در فلمهای شان کلتور هندوها را بنیاد گراست و یا بخاطر داشتن انعکاس میدهند ((

نام ((علی)) باین عمل دست مظفر علی دایر کتر فلمهای میزند؟

مظفر علی اصرا میوزد که: (زونی) میگوید، که بی سراسری هران چیزی را که به متابسه، بقیه در صفحه (۸۳)







زهرا مگدر



فواد رامز

دوستان زيادي از مرکزي ولايات کشور، همواره تقاضا مينمايند  
تا صاحب بي با محترم ناشناس هنرمند خوب انجمن دهم مادر زمينه  
بنابر تقاضاي دوستان آواز محترم ناشناس و نيز سلسله مصاحبه هاي  
هنري با هنرمندان تاکنون سيار خبير نگاران اختصاصي مجله را  
توظيف نموديم تا صاحب محترم ناشناس را که فعلاً در اتحاد شوروي  
در سفارت افغاني وظيفه انجمن ميدهد آماده ساخته و با ارسال  
بدارند . متاسفانه در هر سه بار محترم ناشناس که مردم هنرناشرا  
سخت دوست دارند حاضر نشدند . صاحب نمايند و عکس هاي  
تازه شانرا ارسال بدارند . آنها استدلال مينمايند که يکي از مقامات  
رسمي کشور کار ديپلوماتيک را در دراز کارک هنرمند دانسته

لذا آنها در حدود همين سخنان گله مند اند و ديگر حاضر  
نيستند در هيات يك هنرمند شناخته شوند يا در مقام يك هنرمند  
صحت نمايند . بدنياوسيله ما به خواننده گان خود عرض مي کييم  
که تيمه صاحب مطلوب آنها تا فعلاً ميسر نگرديده و ما به احترام  
خواننده گان عزيز خود عکس محترم صادق فطرت ناشناس  
ديپلمات افغاني در اتحاد شوروي را به نشر ميرسانيم روده ميد -  
هم هرگاه آنها حاضر به مصاحبه شوند ، در اولين فرصت از طريق  
تلفون يا تلوگراف يا فرستادن خبرنگار خود به مسکو صاحب آنها را  
تعبير چاپي کييم

ستاره ي دل  
ميتواند!  
ديپلومات





انگشت خواهند گرفت تا که من از  
 اینگونه برخورد دلشاد نیستم  
 معترا ز همه اینکه آنها می که -  
 پیرامون شخصیت من آگاهی کامل  
 ندارند چگونه به خود حق میدهند  
 که مرا انتقاد نمایند . من یک -  
 هنرمند استم . هنرمندی که بیشتر  
 نقش یک زن حساس را بازی می  
 نماید و تا جاییکه فکر میکنم انگیزه  
 بعضی حساد تها نیز در همین نکته  
 نهفته است ))

من از سری د یوی پرسیدم که  
 چرا اجازه میدهد که اشخاص -  
 منفعت جواز زیبایی و جذابیتش  
 استفاده ناروا نمایند . او در پاسخ  
 میگوید : (( در جهان فلم و سینما  
 استفاده های گونه گون را مینمایند -  
 سم . دایرکتور نیز به گونه می -  
 استفاده میبرد . در هر نما پیش

کیف کردن از دیدن سروصورت و  
 زیبایی اش به سینما روی آورند .  
 امروز رمان ستاره گان -  
 سینما می دهند استند کمسانی که بله  
 وجود دارد همه های بزرگ هنری  
 هنوز نیمه نرد بان شهرت و مقام  
 سری د یوی را بالاتر نهاده اند . -  
 طبیعی است که فقط (( علامت  
 سکسی )) او را بدان مرزها کشند -  
 نه است . سری د یوی رامیتوان  
 به (( ریتم )) تشبیه نمود که در  
 سال ۱۹۲۰ در هالیوود به چنان  
 مقامی نایل آمد . با این تفاوت  
 که سری د یوی باز پرده قارار است  
 و در رجاء و کردن طرف خود توا -  
 نندی متنازی دارد . اینک سری  
 د یوی تا چه وقت بر فراز این سکو  
 فرار خواهد داشت به زیرکی و -  
 شگرد های خود شود در پیشگیری  
 شیوه های بهتر بیستگی دارد . -  
 در همین رابطه خوردش گفته  
 است : (( من نقش های خود را -  
 بوره بررسی کرده ام ، نس گویم

زیبایی جذابت برآزنده می  
 اندام سری د یوی آنگونه است که  
 گاهی هنرش را به زیر میگیرد . مگر  
 خودش طوری می اندیشد که به  
 نقش ها و بازیگری هایش بیشتر  
 اتکا دارد .  
 این یک امر واضح و روشن -  
 است که فلمسازان تا کون از وی  
 بچیت سمبول (( سکسی )) استفاده  
 برده اند . و او نیز خاموشانه سر  
 تسلیم خم کرده است . نشریه -  
 های فلم نیز با تصویرهای سکسی  
 او به رنگینی نشرات خویش می  
 انزایند .  
 سری د یوی با آنکه میخواهد  
 هنرمندی باشد باوقار و ارجمند ،  
 اما اشتباهاتی سبب گردیده تا به  
 این خواست را برایش نایل نیاید .  
 باید یاد آور شد که : تماشاگران -  
 فلم های سری د یوی ، نه به  
 قصد تماشای هنر بلکه به آرزوی -

برگرداننده به دری  
م . اندوه

# سری د یوی

**از سری دیوی تا کنون  
 به عنوان سمبول سکسی  
 استفاده شده است**

# دیوی

تقاضای جدی آگاهانه ای از هنرمند  
 دارد ، به زعم اینکه در هر بخشی  
 از هنر هنرمند خواهی نخواهی  
 دست او در خیل است . به نظر من  
 این کار یک نوع زدی است ،  
 دایرکتور فقط احساسات هنرمند را  
 زیر نظر می گیرد ، باقی کارها  
 مربوط به خود هنرمند است . من  
 هرگز نقشهای خود به کسی  
 اجازه نخواهم داد که مرا در معر  
 ض بهره کشی ناروای خود قرار  
 دهد . ((

نقشهای بدی بوده اند ، با انهم  
 اگر سخنها می در مورد وجود  
 داشته و من از اجرای آن سر باز  
 نزده ام ، د لیلیش در آن هفته  
 است که من نخواسته ام ، کامی  
 به عقب برگردم . من به انگشت  
 گذاری بر کار رقبای خود معتاد  
 استم ، شاید هیچ ستاره می -  
 دیده نشده باشد که سخن و  
 صدای خود را خفه کند . من فکر  
 میکنم ، به هر بیمانی که من در  
 هنر خویش گام فراتر گرام و نقش  
 های گونه گونه را بازی نمایم ،  
 مردم فقط در یک مورد بر نقش من

بنیاد صفحه ( ۱۱۳ )

## میخواهند!





# هدف با مصاحبه

مصاحبه کننده: کامله حبیب

یکروز هنگام تمرین افتاد واستخوان  
کمرش شکست، درین وقت بود  
که خدا به دادم رسید ببول اورا  
به من دادند از همانروزندگی ام  
باتیتر گروه خورد که تا امروز ادامه  
دارد.

- بحربه این حساب سالها ی-  
زیاد ی رابست سرگذاشته اید؟-  
ناید به مرصد سالگی یاگذاشته  
باشید؟

- ازمن رسالم نبرسیدهام که  
خدا عمرش را دراز کند یکصد  
سال دارد.

- بحربه این حساب من اشتباه  
کرده ام شماخیلی جوان استید؟!  
- بلی بکلی جوان استم.  
- شمااز کارتان راضی استید؟-  
البته مقصودم از اجرای نقش تان  
نیست بلکه هدف از هنریشسه  
شدن است.

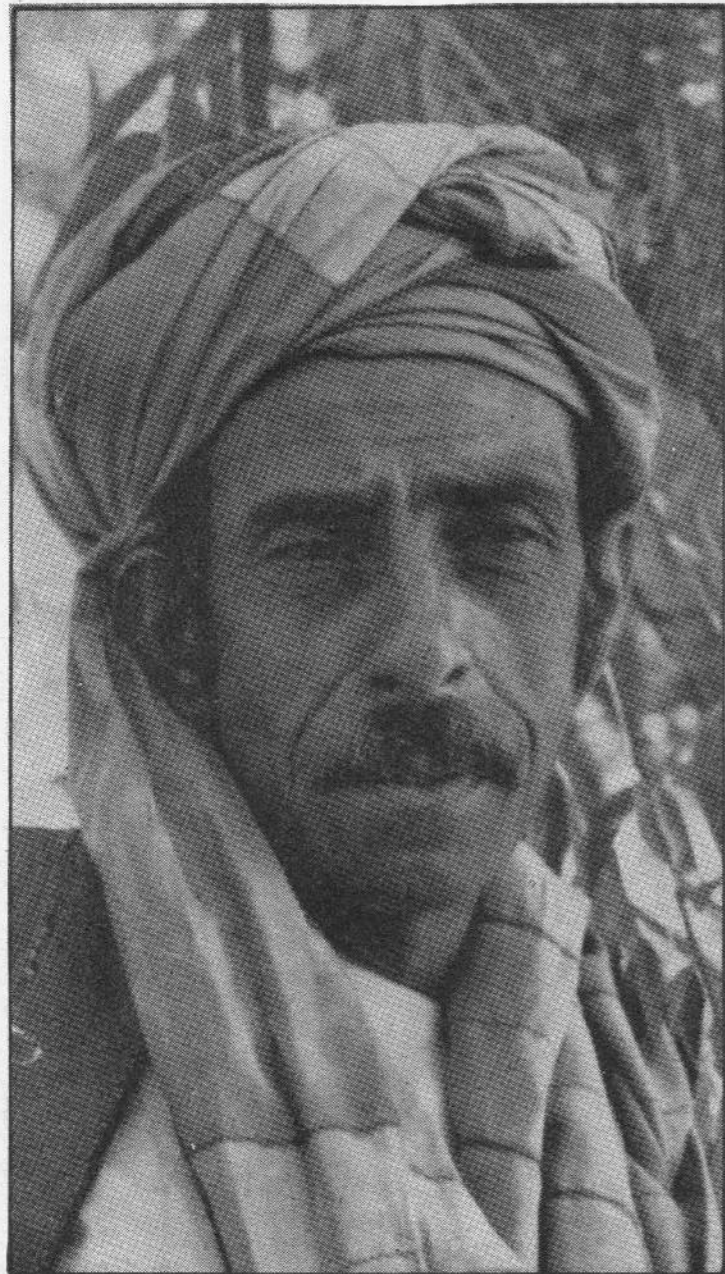
- بلی بکلی راضی استم، فکر نمیکنم  
که این راه را اشتباه پیموده باشم،  
حقن به مسلک خود افتخار هم  
میکنم.

- پورتاکون در چند نمایشنامه  
کار کرده اید؟  
- در بیشتر از (۱۰۰) نمایشنامه  
نقش داشته ام.

- نمایشنامه نویس هم استید؟  
- همین یک کار را نکرده ام.  
- شماقبلا در فلم نیز نقش بازی  
میکردید، در این اواخر در فلمها  
دیدن نمیشوید چرا؟

- من در (۲۰) فلم کار کرده ام-  
بگذار حالاجای بازار رانجاسا

بقیه در صفحه (۹۰)



- محترم عزیزالله هدف بالاخره  
بعد از تلاش زیاد به مشکل شما را  
پیدا کردم.

- جرابه مشکل؟  
- به تلویزیون رفتم گفتند عزیزالله  
هدف در افغانستان میاشد، به

امانفلم رفتم، گفتند شاید  
به روی سٹیژ کابل تیتر پیدا آیتس  
کنید، به روی سٹیژ هم نبود یس  
بالاخره سرتقسیم کردن نشان  
پیدا آیتان کردم.

- بامن چه کار داشتید؟  
- میخواستم درباره کارهای هنری  
از همه داروند ارتان برایم

بگویند تا نامش را بگذارم مصاحبه  
- باید بگویم که شما نقد در-  
کارهای هنری پیچیده اید، به

اصطلاح گد خوردید اید که نمیدانم  
از کارهای سینمایی تان بیروسم  
ویا از تیتر و نمایشنامه!

- در هر قالبی که هنرمند خوششان  
آمده از همانجا شروع کنید.  
- شما هنریشسه استید یاد راسه

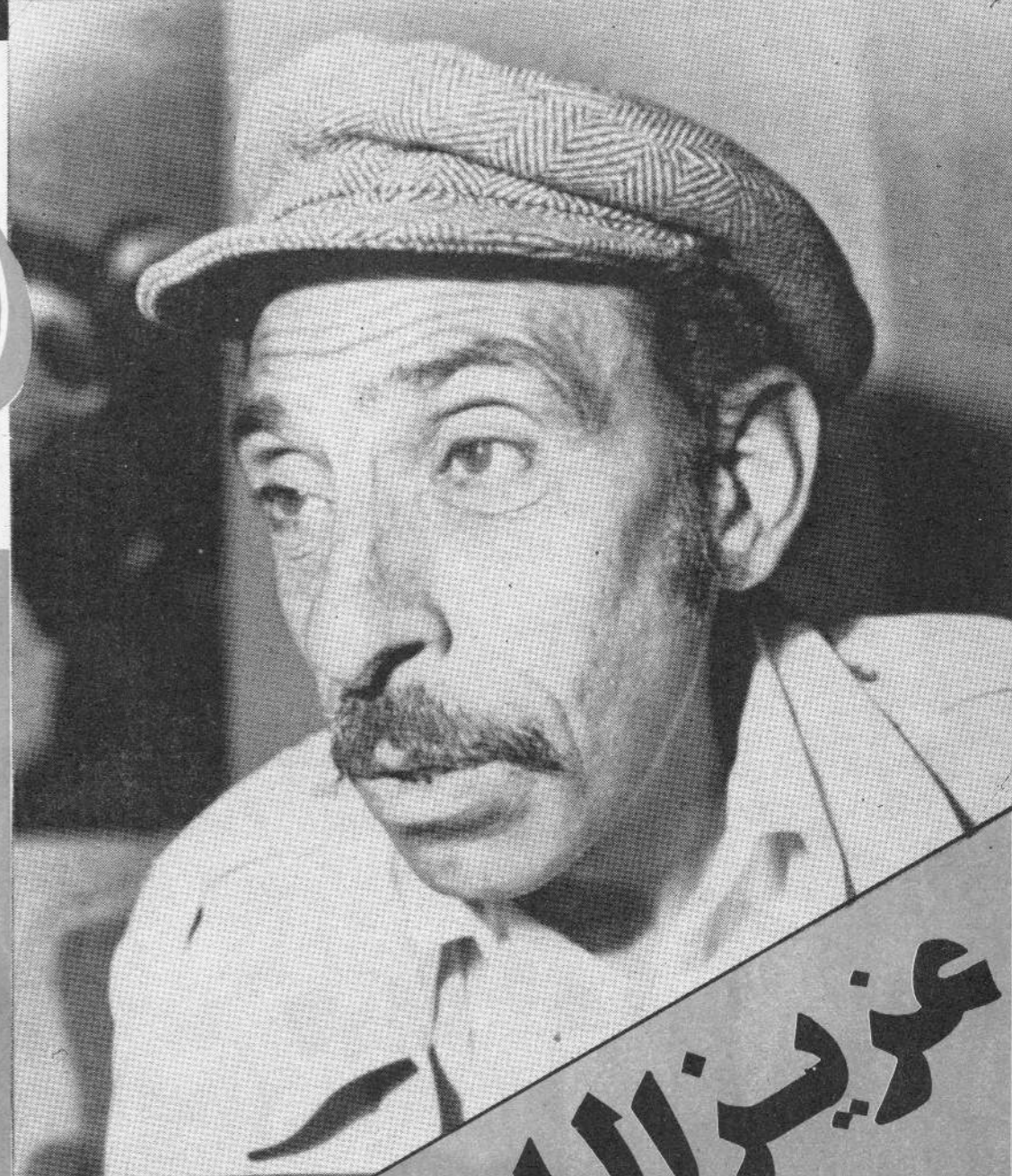
نویس زیاد ایرکسر؟  
- من عنقریب جامع الکمالات می  
شوم!

- من تابه خاطر دادم شما در  
نمایشنامه ها نقش بازی کرده اید،  
چگونه هنرتمثیل شما را به طرف

خود کشانید؟  
- در آنوقتی که من مامور شرکت  
برق بودم تعدادی از دوستان

کمرهت بستند و تیتر (لشکرنداری)  
را ایجاد کردند و من تقریباً یکسال  
مشق و تمرین آنان را تماشا میکردم،  
سید شریف حارث هنرمند توانایی

کشور که جزاین هنرمندان بود -



## عزیزالله هدف از سینما به تیتر تبدیل شد



موضوع: انجمن علوم

# رنگها

## اسرار شخصیت

انتخاب رنگهای سرد نشان دهنده منزوی بودن  
انتخاب رنگهای شویخ نشان دهنده فعال بودن شخصی است

دهنده منزوی بودن

دهنده نشانی شویخ

اینکه بین شخصیت و انتخاب رنگ در تزئین و دیکوریشن منزل رابطه ای وجود دارد، یک موضوع قابل بحث و مناظره است. انتخاب رنگ میتواند نتیجه معاشرت ها و برخورد های پیشین شما در برابر مسائل زندگی و همچنین نمایانگر وضع شخصی تان باشد. روی این ملاحظه، بین رنگهایی که برای اتاقهای تان انتخاب میکنید و شخصیت تان یقیناً رابطه ای موجود است.

هرگاه توضیحات زیرین با حالت شما مطابقت داشته باشد، خوب، در غیر آن برای رد یا قبول یک رنگ معین بطور تعمیم نیست کاملاً باطنی باید نزد تان وجود داشته باشد. همچنان قابل تذکره است که بعضی سلیقه ای را که در انتخاب رنگ و دیکوریشن بکار میبریم، میتواند عکس سلیقه ای باشد که اغلباً در باره آن می اندیشیم. طور مثال، یک زن بسیار محبوب، ممکن رنگ سرخ را به منظور پوشاندن محبوبیت خود انتخاب کند.

گرچه بطور معمول، کسانی که رنگهای گرم - سرخ، نارنجی - زرد را انتخاب میکنند، مایلند نسبت به اشخاصی که رنگهای سرد - آبی، سبز و بنفش - را میپسندند، اشخاص اجتماعی و فعال بوده و صروفیت های خارج منزل داشته باشند و آنانیکه مایل به رنگهای سرد اند، اکثر اشخاص منزوی مستط و خویشتن گرا اند. هر اندازه ای که زن در زندگی آزاد، ساده و بی تفاوت باشد، همان پیمانه رنگهای اصلی - آبی سرخ و زرد - را میپسندد. هر

قدرت شخصیت اجتماعی و شخص داشته و در رهت اضل و موازن اجتماع سخنر باشد، بهمان پیمانه به انتخاب رنگهای نوس مانند بنفش، نارنجی و سبز تمایل پیدا میکند.

اشخاص متمایل به رنگ سرخ از جمله اشخاص آماده هر نوع پیش آمداتی، بیباک، سخی، ورزشکار و رقابتی اند.

اشخاصیکه رنگ و گل میخک را دوست دارند، متمایلند افراد سالم بار آیند و هوس بازی ها سابقه شانرا با کمیک شخصیت سالم جبران کنند.

آنانیکه رنگ نارنجی را میپسندند، طبع آرام داشته و خوش قلب اند.

افراد متمایل به رنگ زرد از

جمله اشخاص سرور و ذکی بوده و از مقامات طبع برخوردارند.

رنگ آبی، رنگ دوست داشتنی و مورد پسند کسانیست که اگر آرام، با نظم و دارای دیسپلین خودی بوده و مایلند بیشتر پابند منعمات و رسوم باشند.

دوستاناران رنگ سبز در جستجوی ثبات و احساس صیق اند از نگاه اجتماعی، صروفیت های خارج منزل را دوست دارند، متکاپابنده قواعد و نظم زنده گی واید آل های مادی اند.

مقامندان رنگ آرزواتی مایلند احساس، شهوانی، دوستدار هنر و ذکی باشند. اینها خوش سلیقه بوده و دارای میرال عالی و ایده آل های معنوی اند.

دوستاناران رنگ کرمی محافظه کار و قابل اعتماد بوده و



در جستجوی سلامت جسمی اند. برای اطاقهای مختلف منزل تان احتمالاً رنگ های گوناگون را انتخاب خواهید کرد و اینگونه انتخاب نشان دهنده اهمیت است که سعی دارید خود را با در نظر داشت این امر بنگهد که هر اطاق تاچه حد در زنده گی شما نقش ایفا میکند. اطاق نشیمن و تاقخوری برای اکریت خانمها نشان دهنده اینست که میخواهند چگونه در اجتماع ظاهر شوند. بدین ترتیب، رنگها را که شما برای این اطاقها انتخاب می کنید، به جرات میتوان گفت که نمایانگر این واقعیت است که آرزو دارید دیگران چگونه شما را درک کنند. رنگی را که شما برای اطاق خواب تان می پسندید، انعکاس دهنده وضع روانتیک و جنس شماست. رنگ شتاب مین این امر است که در مورد اعتماد تان چگونه می اندیشید.

تفاوت بین استفاده از انتقال تدریجی و نامحسوس رنگها یا استفاده از رنگهای کاملاً متضاد و متضاد نیز در باره شخصیت شما گفتنی های دارد.

زنانیکه آرزوهای دراماتیک و قوی مانند سبز و سرخ یا سبزه سفید استفاده میکنند، مایلند اشخاص حاد و احساساتی باشند و کمتر واهمه دارند از اینکه دیگران در باره شان چه قضاوتی نمایند. زنانیکه شکل انتقال تدریجی و نامحسوس مایلند یاد و رنگ را ترجیح میدهند، خیلی بیم دارند از اینکه احق جلو کنند. اینها رسک را ناطعانه نمی پذیرند، خیلی محتاطانه و شیطانی عمل میکنند.



با هم خواندم که:

زیلی وایو هولند دودل داده و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانیک می‌اندیشند. هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بد و برای انجام ماموریتی قصد سفر را به رید و جنیرومینا پیدا کرد. زیلی نگران است که می‌آید هولند را سیرام خوریان شود. اما هولند برخلاف وید مید همد که به عشق آتشینش وفادار ماند. وی که در راه سفر به رید و جنیرومینا یکی از ایالات کشور مد تارکوتا می‌را اقامت می‌گردد ملول و غمگین حتی به بستر مرضی می‌افتد. زیلی خود نروید ان ایالت نزد هولند می‌رساند. سرانجام هولند مصمم می‌شود که سفرش ادامه دهد. هولند پیر از انجام ماموریت و نه روز اقامت در ان شهر روز به برگشت بومین، در دوسلد و روملین اقامت گرفت. او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زیلی رازنا پدید شدنش را جویا شود. یان هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فرید من آشنا شد. روبرت عکس‌سینج ایگ لوی را بنام های تینزاد بامن، همیلوتزنی، ماریوتزنیو، گیزاری نووفو و کارلو سامیا معرفی کرد. هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورد است. یان پس از تحمل شقاوت زیاد خود شراموقمی به همیلوتزنی رسانید که وی نقش زمین‌گردیده وحسد به قتل رسیده اش روی اتاق افتیده بود. سرانجام زیلی با زنی بنام تینزاد از دوستان همیلوتزنی آشنا گردید. پترا مدعی شد که نام اصلی گذشته او زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برونشویک است. زیلی که به عشق قبلی خود تونیوتزنی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلوتزنی متهم است. او ده سال می‌شود، زیر همین نام جعلی به سر میبرد و خودش را از انظار پولیس دور نگه داشته است و اکنون در داخل همین شهر به سر میبرد. وایو هم ادعا می‌کند که:

چشم‌انداز نواح غیر طبیعی و متحیر کننده بود میدان اینبار با پترا بود و جملگی پول روی میز راجع کرد. جلد روی سینه اش که چون نقره شفاف بود، شویس آفرید، او توارید و میگرد، باهای قشنگ و خوش تراش داشت. گمان آدم میشد که هیچ‌گاه در هیچ گوشه جهان چنین مجلس گرم و هیجانی وجود نداشته است. به زودی وضع پترانقلاب شد و سالون راه سوی بارتک رفت. بلافاصله رفت، کنارش زانوده، گفت: شام خوش!! باسخدام: شام خوش! شما چه می‌نوشید؟ - کن شامپاین - منم و سکی می‌نوشم - پترا برسد: هنگام بازی متوجه ام بودید؟ گفت: بلی! ساقهای زیبا پترا روی هم دور داد، تنیاکوئی سگرتزرا تکان داده، گفت: شام خوش! منم شما را از نظر دور نگه‌داشته ام. پترا از نزدیک شما اینهمه به چه می‌اندیشید، به زیلی لورید؟ - بلی، مایه نگرانی ام، گوشواره ایست که متعلق به دوست و در خیابان مشجر کاسی به دستم افتیده. اکنون... اکنون نمیدانم چه کم؟ پترا بیگانه اش را بلند نموده، جرعه ای نوشید، گفت: تصویری از خانم لورید و دارید؟ - بلی! بکس جیبی ام را بچرون آورده و عکسی از زیلی لورید و را که با خود داشتم، به دستش دادم. عکس زیلی به تن و خنده بر لب داشت. آن فوتو برام زیاد عزیز بود. به یکباره گم شیشه از دستم به زمین روی قالمین افتیده و شکست، متعاقباً زن جوان به هوش شد.

کدام حقیقت؟

حقیقت درباره ویکتوریا - ویکتوریا کیست؟ - زنی که عکسش را با خود دارد. نزد یک بود از اضطراب و ناراحتی فریاد بزمن بیج بجان گفتم: او که زیلی نام دارد زیلی لورید و! اما نام اصلی اش زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا است و در پشت این نام دروغین خود نرا بنهان داشته است.

۱-

ناگه برودم برای پترا حقایق را بگویم. حقایق زندگی ای را که بخشی از زندگی ام را در گذشته می‌ساخته است. این حقیقت را که من آنرا فقط و فقط به نام زیلی لورید می‌شناختم. حالانکه در حقیقت نام او ویکتوریا برونشویک بوده است. هفته ها گذشت و من با ادعاهای پتران متقاعد تر می‌شدم. - صحنه ای که متعلق به سالهای گذشته میشود، در برابر من مجسم گردید. صحنه ای که در اپریل ۱۹۴۴ در یک شام گوارا در سفارت ایتالیا واقع در برلین پیش آمد. آتش کلتوری ایتالیا که جوان خوش قیافه و نافذ و بوهایی سپاه داشت، مورد توجه همه خوریان از جمله پتراوند که جلد شفاف و چشمان آبی به شگفتی آب داشت، قرار گرفته بود. آتش کلتوری به پتراوند گفت:

# خدا با عاشقان است

دوشیزه قشنگ، شما زیاد مهربان و جوان استید و از قاضی سرشناس شما به ریم دعوت استید و آنجا، آنسایک بخوابید بالا پتان خوش میگذرد و پترا برسد: بدون هیچگونه وظیفه و ماموریتی؟ - چرا این دوستی شما؟ محبت هایمان است. میتوانی همین فردا سفر کنید؟ سفره (فیا ایبا) - اما من پول ندارم. فراموش نکنید که شما همان استید، میتوانم برای تان بانکوت... پتراوند دوقزه و واقطاعمانه د نیاله حرفهایش را گرفت: این، این دلچسپ ترین سفر زندگی منست. - پس میتوانی سفر کنید. - و جواب پترا مثبت بود.

۱۰-

در المان دوران پوران جنگ بود. پترا با پتراوند همی سفر پتراوند تارک دیده شده بود. دعوتنامه به اتاق ۳۱۴ در طبقه دوم به دست پتراوند به وسیله جان هلموت گاردارد رسفارت. ایتالیا رسید. جان هلموت متذکر شد بود. امید وارم سفر خوش بگذرد. - هم... حتی میدانید در ایتالیا هوا گرم است. پولیس در این میان گفته بود: دوشیزه وند، شما نمیتوانید به زودی سفر کنید.

چطور؟

ما اجازه نمیدهم. - ملتفت نشدم. - بعد میدانید.

۱۱-

آن صحنه مایه امید واری من مخصوصاً از جهتی گردید که او بالاخره به ایتالیا سفر کرده بود و حرف های کاملاً جدی را در مورد زیلی لورید و میداند. از نشو و نرا مخاطب ساختم: - بلی برای نوشتن دارید؟ سرش را تکان داد. - بازم شما این... - بلی، لطفاً.

به سوی تلفون عجله کرده، شامپاین و ویکتوریا طلب کردم. پترا به حرف آمد: چرا احساساتی به نظر می‌رسید؟ گفت: حرف دل من حرف در مورد زیلی است. از او کفه کنید، لطفاً... خانم وند. - من به ایتالیا سفر کردم، آنجا به کار پرداختم، پول خوب ستانیدم. با ناراحتی گفتم: این برای من مطرح نیست که شما آنجا چه کردید، از او بگوید. از زیلی (میخواستم ادامه حرفها) پترا برایشم، در حالیکه پترا برای باحوصله بودن دعوت میکرد. گفت: آتای هولند، در روم در منزل (فیا ایبا)) زنده می‌میکرد. آتش کلتوری از برلین آمد، مرا با اشخاصی بسیاری آشنا ساخت. خودم در یک مغازه کار می‌کردم، مستخدمین پول و خانه قشنگی داشتم. - ادامه بدید. - سرانجام آنجا مردی عاشق من شد، برام سرود آید و الی بود. اسمش تونیوتزنی بود. درست به قتل رسید.

۱۲-

دروازه کوپیده شد، صد ازدم: پیشخدمتی با قیافه متیسم داخل آمد و گفت: شما بلیان سرد حاضر است، من به ویکسی خود سود او ترا اضافه کردم و پترا جرعه جرعه گیلان شامپاین اش را سر کشید. برسدیم: این تونیوتزنی که عاشقش شدید، کی بود؟ - مشاور سفارت. - مشاور سفارت! - بلی، مرد ۲۸ ساله ای بود، چست و چابک، دارای پوست تیره و چشمان میخی. پتراوند دعوت حرفهایش را قطع و به گریستن آغاز کرد. منتظر نشستم تا گریه اش ختم شود. اشکهایش را سترد و گفت: مرامی بخشید. - مرد جوان را زیاد دوست داشتید؟ - بلی، از حد آتای هولند، اما با ملاقی شدن - نخستین نگاه هایمان عاشق و دلخواه هم شدیم. آتش کلتوری ما را آشنا ساخت، او آنروز تا صبح نزد من ماند.

باعتقاد من به لبان پترا چشم دوختم حاضر بودم - حرفها پترا را با بشنم چون مطلقاً این او بود که مرا به سوی زیلی رهنمون میگشت. اینبار برسدیم: او از توخواست تا برای وزارت خارجه ایتالیا کار کنم؟ - بلی، شما همینطور؟

تونیوتزنی موجود طرف اعتماد یافته، میخواست خبرهای تازه، بلان ها و اطلاعات را در اختیارم بگذارد. او برای من بیان داشت که یک گروه د پیلومات های ایتالیایی با آمریکایی ها در ارتباط اند... - بدین حساب شما به امور پیلوماتیک پرداختم؟ - بلی! - به عشق تان کی خیانت کرد؟ - بکن.

جرعه د پگ نوشیدم. پترا خندید، گفت: زنی که به تونیوتزنی کرد و ویکتوریا برونشویک بود. - یعنی زیلی... زیلی من چه ماجراهایی... -

۱۳-

یواخیم زینر خارجه المان مرد مقتدری بود و در استفاده از زنان قشنگ در امور سیاسی پد طولانی مدت از طریق به خاطر نگاه های نامزد و جدا بپیش همه زنان قشنگ، حرمت او را داشته، همه چیز را به او گزارش میدادند. از ۱۹۲۹-۱۹۴۵ حدود سه صد زن به خان المان فرستاده شده بودند. باری چنین اطلاعات را در اختیارم قرار گرفت: در رها هر سال دوتن از این قماش زنان د روم می‌آمدند. یکی از سالن ها به پتراوند متعلق بود و سالن بزرگ دیگر به زیلی. پتراوند برای چندین معشوقه تونیوتزنی بود. این زن به وسیله زیلی دعوت شده بود. زیلی لورید و با ویکتوریا برونشویک در خانه نیمه پلنسد ((بیبا)) که اطراف آنرا درختان کاج احاطه نموده بود و آنسوی تریک الهه روس تراشیده از سنگ جلب توجه مینمود. باری زیلی لباس بریشی سبزه تن داشت. مو های سیاهش را بالاشانه زده بود. ابتدا هیچکس به شمول زیلی نمیدانست که تونیوتزنی منست، زیلی مدعی گردید: میدانید که تونیوتزنی از آشنایان منست.

انگاه پترا متزرف گردید. بود: - تونیوتزنی از آشنایان توست، مراد یوانه وارد دست دارد و من نیز عاشق او هستم. اما دوستی ما چون د دوستی کودکان خوش قلب سرشار از صمیمیت بوده، همیشه با هم درسی می‌آیختم. زیلی سگرتی را روشن نموده، گفت: برای من بی تفاوت است که تونیوتزنی تو گفته که دوستت نداشته به توشق میوزد و پاهم تو به او شق میوزی، اما باید ازین عشق منصرف شوی. پترا فریاد برآورد:

توکودن و بی عقل استی، من ماموریت یافته ام که یا او دست بمانم و به هلموت جان از شره ایمن آشنایی گزارش بدم و تونیوتزنی... در غیر آن هم من و هم ترا از اینجا د بیاره خواهند فرستاد و ماموریت ما با یان خواهد یافت. باید بدانی که تونیوتزنی پاره گو و بر حرف است و حتی در لحظات هیستریک ن بازمان نمیتواند به هوش رابسته کند و اسرار را فاش نسازد. گیزاری فرانک، برویسوزولش، الیا کارنیلانرا د مطمئن برای آتای جان استند. اما تونیوتزنی کسون از این اعتماد تا حد و دی گاسته است. پترا استدلال کرد:

شما میدانید به مردی که واقعا آدم دوست دارد، خیانت کردن چه عواقب ناخنجاری در پیال خواهد داشت؟ پیشخدمتی که جای را سر می‌میکرد، آنجا سر و کلهش

پیدا شد. زیلی یاد لویسی پرسید: چه خبر است انگلوس؟ پیشخدمت جواب داد: پوزش میطلبم، میخواستم خبر بد هم که آتای تونیوتزنی آمده است.

زیلی، ترنتی را برای چند دقیقه به صحبت دعوت کرد. ترنتی با لباس های آبی که خط های سفید داشت، همچنان پیراهن و نکلی آبی، در برابر زیلی زانوده، ترنتی با احترام تمام دستان هردو زن را بوسید و گفت: از هر دو بتان غمخوایم، هم از تونیوتزنی و هم از خود پترا!

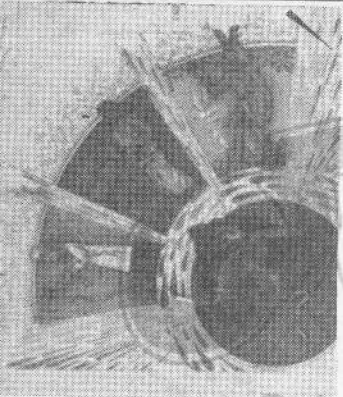
هر دو زن بهت زده به مرد چارشانه با سکو و نگرسیستند. مرد جدید، ادامه داد: پترا تو اکنون باید بدانی که من مدت زیادی را با ویکتوریا گذرانیده ام، زیاد دوستش داشتم. اما اکنون آن محبت وجود ندارد. اکنون به تونیوتزنی پترا! و انگاه تونیوتزنی سوی زیلی رونموده، گفت: چنانیکه قبلا هم برای تو نمود ساختم آنز که تنهارا پست میکم، معدوم به دار. من خیال از دو واج با پترا را در دام، سگرتی د راتاق حاکم گردید. پترا این سکوت را شکست. زیلی به ما خیانت خواهد کرد، همه اسرار را به فاشیت ها قهص خواهد کرد.



زیلی گفت: این که توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای، چیزا، پترا که توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای، تونیوتزنی برسد: چرا اینهمه تعذ بد؟ زیلی جواب داد: برای اینکه در مسترخوب و مهربان استی. انگاه تونیوتزنی دست پترا را گرفته، هردو به سوی ترانس شتافتند. زیلی به دنبالش مجله نموده، اما فریاد زد: تونیوتزنی حرکت نکن، لطفاً... اما تونیوتزنی فریاد های اوراناد پده گرفت و دست به دست با پتراوند از لاله های زینه به بیرون رفت.

روز بعد زیلی ناید پد شد. در حقیقت او دیگر به روم برگشت. چندین بعد ترنتی و دوستانش به برلین فرستاده شدند و پترا پگرتی را مورد آماج پیزی نه شنید. مجدداً زیلی برای نجات تونیوتزنی و پدرش همیلو - ترنتی و عطفه گرفت و آنان د برلین حتی نزد یواخیم (ادامه دارد)





# آياسگار په طبابت کارول کيږي

تجربه ترسره کړه . د پښتورگو اوسختو زهرود سمويت پيسه حساسوژنکو پښورگی د ناروغانو حالت اورفتيا بڼه پرسختک کړی دی . دياتيسيدرايديدانفکوره دټولونه زياته هغه وخت ډيره گټوره اوهالي ويلل شوه ، چې په جراحي که د ((صنوي زړه)) او((صنوي پښورگی)) جوړونه اوه کاراچونه باب شوه .

په (۷۰) کلونوکی شوروی اکاديسين ای .م . لوکين د هيموسور تړولو بڼه اومکل ميتود چې د هيني د جوړونکو اجزاو (پلازما اولنف) په تصفيه اوتجزي کی بڼه گټور واقع کيدافه شي ، رامنځته کړ . په دغه وخت کی د لوپري لامل له پاره په شوروی اتحاد کی په تېروال پراکتیک کی مصنوي سگار په چې د لوپرواښو هيموسور پښورگی د بنسټ اواساس په توگه شى خدمت سرته رساوه ، دود اوباب شول . ددوی په مرسته د هيني تصفيه دگني شمير هغوناروښو په علاج کی چې طب شى په مقابل کی کمزوری بڼه شوه ، لوپري نتيجی ترلاسه کړی . خو د هيني تصفيه اولتړيوه ساده اومعمولی جراحي عملیه نه ده . درگونو د سيستم په عملیاتوکی داسی بڼه آله کارول کيږی ، چې د هيني جريان او دوران ، حجم اوچټکتياگړندی کوی . د يوه خاص سيستم له هغی د سکرو فلتره ددی له پاره برابره اوچمتوکی ، چې پخپله دپروښنه ناولی نه کړي . داهم سه ده ، چې دوی بايد تل د ناروغ د هيني سره متابليت ولری ، اوکه نه پونډيږی . د هيموسويشن د معالجي ضررناهي ساده شى . داکترانو د زهرياتواوتو کمميتو دى موجزونکو د کارولنی اوگولی ساده ټپوتسه سترگی په لاری دی .

## انتراسورپانټونه

پورتنی نومونه د درولونو ټپو ((يوثانی او لاتيني)) څخه اخيستل شوی دی ، او ټپا په شى په انندی ډول ده: «انټرو کولسی اوسورپو» جذبه کالغه کوچيني گرانولونه چې ۰۳-۰۶ ر . ملی متره قطرلری اوشوروی کيچاپوهان شى په ترکیب اوجوړولو بهالسی شوی دی ، د هغی اوسورانوتکی خصوصيت لرونکی دی . دوی د وجود زهرجن ډول شى اودمعدی اوکولمو په ټوله لاری چې له گسپی اومعدی لڅخه تېرېږی ، خپل تاثیرات بندلی شى . اود کارولسن په پرتله اوتېهر بېر ژر او په سرعت اشباع کيږی . له دی امله هغو د کولمو په ټپتواولاندنيو برخوکی علاه خپل تاثیرات نشی بندلی . له دی پرته مصنوي انتراسورپانټونه د کيچاوی مفاصر وديوتونو

له ډير پخوا راهيس، درمل جوړونکو په طبابت او علاج کی رنگار شیان کارولی دی . هيوکرات چې له ميلادی پيری نه يی ډير کلونه پخوا ژوند کاوه . انپه هماغوکلونوکی د ((اورپمی)) هغه نارضی چې د ادرار د نيادتيدو سبب گرځي، د علاج په کار بوخت و .

اروپايانو يثانی د صهيانو لڅخه د لرغونو سگار په هکله ، چسپي دگني شمير شیانو د جذب اودخنيو محلولونو د رنگو د منځه وړلو قابلیت اوتوانائی لری ، معلومات لاسته راوړی وی . لرغونو صهيانوسگار د بدن د داخلی برخی د پريمختلو اود بدن د بدبوی څخه وژغورلو په هیله ، کارول . دغه ساده اومعمولی درمل يواځی په ۱۸ پيری کی اروپايانو په طبابت کی دود کړل . د شلمی پيری په پيل کی د سکرو استحصال په صنعتی ډول سره پيل شو . خوياید زياته شى ، چې د سکرو استحصال څومره چې سکری اومحصولاتو د توليداتو په قصد ترسره کيږی ، هومره په طبابت کی نه لگيږی .

داکترانو په زوروتيا سره د سکرو د يودرواستعمال په غذائی تصم، د درندو فلزاتو په سمويت بر د مزمو گاستر يتو ((تيزاب)) اودکولمو د مزمن التهاب په علاج کی ، تصبه کاوه اولپيری يی نتيجی لاسته راوړی .

انتي بيوتیک اوانتي باکتريا ، ترکیبونه چې په دی وروستيوکی په طبابت کی په پراخه اندازه کارول کيږی ، هيڅکله سگار د درملسو له ډلی اوقطار لڅخه نشی ايستلی ، داځکه چې هغه د بشری ټولنی د ژوندانه د ژغورنی په لاره کی ستر خدمتونه سرته رسولی شى . سکرو دديزانټری دايپيديم په کلوکی د ډيرو وگړو ژوند له پرينسی وژغوره . اود آسيائی يامعمولی کلورا اوبطنی محرقی څخه يی ټپير انسانان بچ اوخوندى وساتل . د سکرو لڅخه ډولونو اود هغو پيسه ډله کی منگنی د کارولن د قابلیت په بڼه پراس هم په گني شمير هيواد وکی توليديږی .

سگار هغه تصفيه کوی :

((۲۰)) کاله پخوا د يونان د بېود وداکتر يا تيسيديو نوی متود ، چې په طبابت کی د ((هيموسويشن)) يعنی له هيني څخه پيسه مستقيم ډول د زهری مرکبونو شيرلو او تجزی په نامه يادېږی ، وړاندی کړ او هغه شى د ((سکرو مېچتورگی)) په نامه ياد کړ . نوموړی د فعال کاربن دغز او طبق له لاری د ناروغ د هيني د تېيدو آزمېنه او



# استعدادها ثروت...

بقیه از صفحه (۲۲)

- چه تفاوتی ؟
- هدف تان ؟

- هدف من این که گریه اش چه وصف داشت ؟

- وصف آنرا نمیتوانم به سما با کلمات بیان کنم . کاش آنوقت متوجه میشدم تا آنرا ثبت میکردم . اما این نکته این که گریه اش حالتی بین گریه بزرگ سالان و اطفال داشت . البته او طفل زیاد آرام بود . بسیاریه ندرت گریه میکرد .

مادرش همیشه میگفت که طفل ما نظری است . اما من انقدر به این گفته ها توجه نمیکردم . تا که کودک ما پای به دو سالگی گذاشت . درد و مالگی او ، متوجه شدم که سید اعظم جان درهلوی - هشیاری و سرینکاری های طفلانه ، خیلی کجکارویاد قات است . مخصوصاً به قلم و کاغذ . انقدر علاقه نشان میداد که تصویرش را هم کرده نی توانستم . وقتی قلم پاکغذی را می دید ، تا آنرا به دست نی آورد و کاغذ سفید را خط خط نمیکرد ، آرام نی گرفت . این همه علاقه مندی اش به قلم و کاغذ باعث شد تا بیشتر متوجه اش شوم .

هنوز دو نیم ساله بود که آموزش الفبا را با وی شروع کردم . ولی با تعجب مشاهده نمودم که در مدت کمتر از یکماه نه تنها الفبا را - کاملاً خوانده و نوشته میتواند ، بلکه یگان جملات و کلمات را نیز تحریر نموده ، میخواند .

برایش کتاب صفا اول خریداری کردم . آنرا در مدت کمتر از ۲-۳ ماه ختم کرد . در این زمان بسیار به ساده گی میتوانست هر متن را از کتاب ها ، مجله ها و اخبار بخواند و تشریح نماید . خصوصیت دیگرش این بود که وقتی یک موضوع را یک بار می خواند ، دیگر ضرورتی به تکرار نداشت . بلکه آنرا کاملاً با تمام جزئیات حفظ کرده و هر وقت که میخواستم ، از یاد تشریح میکرد . این خصوصیتش هنوزم - با درجه عالیتر - در وی وجود دارد . در این جریان ، که او سه ساله شده بود ، حادثه ای جالبی روی داد که موجب جهت یابی اش گردید .

- چطور ؟

- طوری که یک روز ، گریه ای از کارکنان ریاست مبارزه با بیسواد ی به خاطر جذب اشخاص بیسواد در کورسها ، به منطقه ما (( جوی شیر )) آمده بودند .

وقتی آنها دروازه را به صدا آوردند ، با سید اعظم جان مقابل شده پرسیدند :

- در خانه شما کسی بیسواد است ؟

- اگر باشد چه کار دارید ؟

- برای درس یاد میدهم ، تا خوانده و نوشته بتواند .

سید اعظم جان با جدیت جواب داده است :

- تشکر ، به کمک شما ضرورت نیست ، اگر در خانه ما کسی خواسته ،

باشد درس یاد بگیرد ، خودم برای شان درس میدهم و شما هم

اگر خواسته باشید ، شمارا هم درس میدهم .

هیئت سواد آموزی به خنده ، می افتند و آنرا یک شیرین زبانی تلقی می کنند ، رویش را می پرسند و میگویند :

- خیر اجازه است که داخل خانه بروم و از تو امتحان بگیرم .

هیئت داخل می آیند و کتاب صفا اول سواد آموزی را برایش می

دهند تا بخواند ، او با صراحت و بدون هیچگونه غلطی قسمت های

مختلف آنرا میخواند و وقتی ، برایش املا گفته می شود ، بی هیچ

اشتباهی می نویسد .

هیئت با تعجب به وی خیره می شوند ، در او استعداد سرشار

می یابند ، کارهای شانرا به فردا میگذارند و سید اعظم جان را گرفته

با خود به وزارت تعلیم و تربیه می برند و ریاست تعلیمات عمومی

معرفی میدارند . لطفاً صفحه برگردانید

ن را کمی ورکمی توان لری ، که به دیگسکروماندی د وجود ارتها  
و پروپونونه نهات شی . دهفوی به مرسته به هته کی د مالگبی  
دمحتوا اوه حجروکی دننه د مایعاتو لئف سم او برابریدی شی .  
تن و یخ کولی شو ، نه د پاسه د (۳۰) نارویو او پتالونیکی  
حالتونیو مونه واخلو ، چی د انتراسورینتو د داخلیدوله لری او -  
قاعدتی معالجه کیزی اونی او لوی ریختیانی نتیجی تری حاصلهیزی .  
د خور و درطو ، کیچاوی اسبابوسخت اوحاد صومیتونه ، سختی -  
سونی ، د مفصلوهغه پرسوبونه چی تداوی بی هه اندازه پسه  
سختی ترسو کیزی . برانشتی سه لئوی ، د حمل توکسیکوز ،  
د شرایینو د حلب اوختی قلی او صهی ناروی هم د انتراسورینتو نسو  
د پورتنی قاعدتی به مرسته له منته نی .

تن و یخ د طبابت پوهان انتراسورینتونه ، دهغو نارویو ، -  
چی د روانی پوری پورستیلوسیزوکی به چاپیریال کی د زیانتمو سواد -  
ودیتوالی او ککرتیاله کبله باب اونخته راغلی دی ، هم به پراخه  
اندازه کاروی . دغه نهانمن مواد ، که چی د انسان به بدن  
کی ننوزی ، یعنی ناروی لکه د زره اسکیک ، د معدنی او کولمو  
پینتورگو او خگر ناروی . . . . . چی د معاصر تمدن د نارویو لقب ورکم  
شوی دی ، منخته راوری .

د پینتورگو د کیمیت مزمنه ناروی یوه پیره سختی او خطرناکه  
ناروی ده . اوس نوموری ناروی د (( هندوی پینتورگو )) به مرسته -  
چی له یوی خوا پیره قیمتی آله ده اوله پنی خوا نی پروسود را و  
د معالجه طرز هم پیر خطرناک او دارونکی دی ، تداوی کوی .  
میکروسفیروکی کاربونلرونکی انتراسورینتونه به آسانی او ریمکی -  
میتابولیتونه چی باید له پینتورگو یعنی وایستل شی ، را با سسی ،  
اود تهولونه ضرور او مهمه داده ، چی د انتراسورینشن د قاعدتی  
به مرسته هم به پولیکاینیک کی او هم د کور به شرایطو کی کولی شو -  
نجان تر تداوی او معالجه لاندی ونیسو .

د نوری ۱۵ فیصده وگرمی تن را لرنیکی نارویو سره ، چی د -  
خنو غیر احتمالی شیانو سره چی انسان تن له هفوی سره به تماس کی  
دی ، اس او گویوان دی . الرئیکی ناروی هله له منته زلی شی او  
هله د نوری د اکثران کولی شی ، به مدتی برخه کی ژور هیالیتوبونه تر  
اسه گرمی ، چی د الرجن دول به دقیقه توکه ثابت کاندی . خوپه  
دغه حالت کی هم د پوره هیالیتوبونو هیله که لیدله کیزی .

به ورستیدوبو ، خلور و کولونوکی د شوروی اتحاد به منسو  
طبی مرکزونکی دالرئیکی نارویو به نیسیو دولونوکی د انتراسور -  
ینتو د اغیزی شمزی سرته ورسیدی چی تر ۸۰ او ۹۰ فیصد پوری -  
نارویان له رختیا خه برخن شول ، اود علاج اوتداوی موده شی  
هم رایتیه شو .

طبی اونجوبوی شمزیو ثابتی کوی ده ، چی د سکرو انتراسور -  
یسمنتونه ، همدارنگه د زره اود شرایینو د صلب د اسکیک -  
نارویوکی هم اتمکل شوی دی ، دا نخه چی به هته کی د -  
کلورستول اندازه برابروی ، زره نه دیوتاسیمو او مگنیزیمو لری اندازی  
د نشتوالی او کمینت به صورت کی هم کیدای شی ، د اسکیک د پر  
مخگ د خطر سبب هنی . دغه حالت هغه همنوی سکباره  
چیسیمی د کوچنیو نمگرو عناصرو د چارج شهوتونو یعنی منخته  
راغلی وی ، معمولی اوله منته وولی شی .

خود سکرو د نیگسونه به باب خیری لرنوی هم پیری دی اوه  
دی هم هرچه پای ته نه رسیزی . داسی شواهد اوسناد چسی  
به خنوی حیواناتو باندی د تجربو او آزموینو به اساس منخته راغلی  
دی ، شته چی به زینت کی د انتراسورینشن اغیزی تصدیقوی .  
ایا هغه به د طب به منه کی قولونالونیکی نارویو د علاج  
اوتداوی به برخه کی نوی امکانات اوسانتیا وی رامنخته کوی ؟



بقیه از صفحه قبلی

آنجا مجدداً اوی امتحان میگیرند و او تالیف می نماید .  
 بالاخره بعد از طی مراحل ، امتحان نای د پتر بوفیت ها ی  
 دیگر ، موسس با زیر صاحب تعلیم بر سه درجه یان گذاشته میشود .  
 زیرا که در این مطالعه ، شدت حدی بسیار مختلف به صورت  
 فوق العاده امری بر میآید بپوشنشی روشن را موسس سازند تا  
 این کود پنج ساله را جذب و آموزش ایشرا به وجه احسن  
 تعقیب نمایند ، بدین ترتیب سید اعظم ، آن از طرف صبح بکتاب  
 میرود بعد از ظهر در بوشنشی به تحصیل ادامه میدهد که در یو-  
 هنجی باز . . .

محترم سید محمد اقبال میخواهند که حاضرات طالبی از پیشتر را  
 در بوشنشی روشن حکایه کند ، اما من که تصمیم گرفته ام حریسان  
 درسی این کود پنج ساله را در بوشنشی از زبان استادان آن  
 برای خواننده گان گرانقدر مجله ، سابقون تقدیم بدانم ، موسوع را  
 عوض کرده ، میگویم :

— خوب اما صاحب اثر اجازه ، آن باشد که چند سوال را از سید-  
 اعظم جان بپرسم .  
 — هر چه دل نماند .  
 — تشکر !  
 کود پنج ساله که تا اندک کنجگاران به سخنان ماگوس میداد .  
 خود را آماده می سازد تا به بر شمشاد باسخ بدهد .

ازش میپرسم :

— به کدام مصامین دلاقه ، ریاد داری ؟  
 — به ریاض ، فزیت ، کیمیا ، بیولوژی ، دری ، پشتووانگیسی .  
 — در آینده میخواهی چه کاره شوی ؟  
 — می خواهم داکتر شوم .  
 — چرا داکتر ؟  
 — به خاطری که انسان غای میسراند اوی تمام .  
 — چرا نمی خواهی مثلاً انجینر شوی ؟  
 — انجینر ماشین ها را ترمیم میکند و داکتر انسان را ، نسا بگویند .  
 کدام معترت است ؟  
 — هر دو .

— نخیر ، نخیر ، انسان مهمتر از هر چیز است ، انسان !  
 — چرا مگر انجینر ها در خدمت انسان قرار ندارند ؟  
 — دارند ، اما به صورت غیر مستقیم ، در حالی که داکتر مستقیماً  
 به انسان ، آنم انسان میخورد و محتاج به کت ، خدمت میکند .  
 — خوب نه ، بخصوص ، میخواستم بدانم به غیر از مادر جان پدر-  
 جانت ، چه چیز در جهان بسیار دوست داری ؟

— در جهان ؟

— بله ، در جهان !  
 — چار چیز : آفتاب ، انسان ، کتاب و ماد رنگلام را .  
 — چرا ؟  
 آفتاب را برای این که همه با را روشن ساخته ، گرم میکند ، انسان  
 را به خاطری که آفتاب زمین است ، کتاب را برای آنکه تمام  
 دنیا را معرفی میکند و ماد رنگلام را به خاطری که هر روز مرا به  
 مکتب ، ماکولته و مدرسه می برد و باز وقتی رخصتندم تا خانه  
 میرساند .  
 — خوب سید اعظم جان ، حالا اجازه است که از کتاب هایت چند  
 سوال بکنم ؟  
 — بلی !

— چند سوال از بیولوژی ، کیمیا ، فزیت و الجبر از او میپرسم . بلی  
 استدلال قوی پاسخ میدهند در حالیکه از استدلال و منطقش  
 خوشش می آید ، به ساعت نگاه میکنم ، پوره (۱) تمام است .  
 قلم و کاغذم را جمع کرده در دو وسیله میگذارم ، از جا بر می خیزم ، خیلی  
 اصرار میکنم که شب آنجا بمانم و صحبت کنم . در سیمای بدروسر  
 نهایت نهایت حس همان نوازی ، آنچنان که مردم با در مسلمانان  
 نوازی شمرده اند ، می بینم .  
 اما من ناگزیرم با آنها جدا افتدنی کنم .  
 هر دو تا دهن دروازه ، حویلی بدرقه ام می کنند ، وعده می  
 گذارم که فردا به خاطر تعهد ، تزارش از بوشنشی روشن و مدرسه  
 دار الحفاظه ، بوشنشی و مدرسه ، که سید محمد اعظم جان در آن درس  
 میخواند ، با هم ببینیم و صحبت نمای با استادان و مسوولین آن یو-  
 هنجی داشته باشم ، زحم به مدرسه ، اسلامی دار الحفاظه سوری بزنم ،  
 طاعت بدار را در بوشنشی تشییع کرده ارم جدا می شوم .

\*\*\*

خلاف دیروز هوا ، برفی نبود ، آفتاب اشعه اش را به زمین  
 فرستاده بود ، به شهر ما ، تابون های روز گذشته را آب سازد  
 و رکودت سردی را درهم بشکند .  
 برف ها آب میشوند ، آب در حوضچه کوچک جاده ، آسمانی وات  
 در جریان بود ، و آب این حوضچه آسورا می بود ، سویی در سیمای  
 شهر ما ، دریای که سال هاست این از حرکت ایستاده است  
 در این حال چشم به کود پنج ساله افتاد که در دست  
 در دست بند ر داده ، سویی بوشنشی روشن در حرکت است .  
 گام هام ، اتند تر کردم ، نزدیکی دروازه بوشنشی به هم  
 بقیه در صفحه (۷۲)

# رازگلهها

گل سن : عشق آتشین مرا -  
 بید پیر -  
 غنچه گل : برای نخستین بار  
 قلم به خاطر تو توتیید .  
 گل میخک : قلم راه تو  
 هدیه می کنم و س -  
 گل شقایق : زنده گیم تنها  
 به خاطر عشق تست .  
 گل بنفشه : همینه به یاد من  
 باش .  
 گل همینه بهار : عشق تو  
 برای همینه در قلم لانه ساخته .  
 ارسالی :  
 شکره حسین ظفیری

# باور بسید

چند روز پیش در خانواده بود -  
 فتوف که در سایه سکونت دارند  
 طفل قوی الجته می متولد گردیده  
 که دارای وزن هفت کیلو و یکسده  
 گرام میباشد برای طریکی از ضخیم  
 شدن وضع مادر طفل توسط  
 هلیکوپتر از قریه شمالی به زایشگاه  
 مرکزی انتقال داده شد .  
 عملیات جراحی موفقانه صورت گرفت -  
 فت و علاء ، مادر بیست و هشت ساله  
 و سرتش هرد و صحت میباشد .  
 ارسالی سیماکوهستانی بارز

# پلی سلطان فوتبال

پالی !! ای این ضعف کار ترینان  
 بازیلی نیست که یکتعداد  
 زیاد آنها ، در کشورهای همسای  
 و آفریقای به سمت مرئی ایفای  
 وظیفه مینمایند ؟

جواب : من باشما موافقی  
 نیستم ، زیرا بازیلی قهرمان سه  
 مرتبه بی جهان فوتبال است  
 و دارای فوتبالستان و ترینران  
 ورزیده میباشد و هلت استخدام  
 مر بیون بازیلی در کشور های  
 آفریقای همسای اینست که آنها  
 خواهان استفاده از تجربه آنها  
 جهت رفع عقیمانده گی خویش  
 در جهان فوتبال اند . چنانچه  
 (( زاکالو )) که در هرستان سمو -  
 دی به سمت مرئی ایفای وظیفه  
 میکند ، سه بار قهرمان جهان  
 گردیده است .

سوال : (( دیچادی محمد و  
 سینگال )) آیا تکان دهنده نیست  
 و تنبکه مافقرو گریگی جهان  
 و مخصوصاً (( نور دوست )) بازیلی  
 را با معانی بعضی از فوتبالران

مقایسه کنیم .  
 جواب : نه ، زیرا این رهبران  
 حاکم بر کشورهای جمله برازیل  
 اند که سیستم نادرست اداره را  
 در کشورهای شان اختیار کرده اند .  
 من خواهان و طرفدار این سیستم  
 عالی و عادلانه تقسیم و توزیع نعمت  
 مادی بالای افراد جامعه هستم  
 و تا جائیکه به همگان میرهن است ،  
 نظامیگران هرگز مردمی اندیشند .

سوال : (( بلیز گولو - سوئیس ))  
 فکر نمیکنید که فوتبال فعلی  
 نسبت به عصر شما بسیار خشن  
 است ؟

جواب : نه ، فوتبال بطور  
 کل خشن نیست ولی بعضی  
 از فوتبالران از شدت و خشنونت  
 کاری گیرند .

سوال : (( سٹیوان لانسول -  
 سوئیس )) لطفاً نظر خویش را در  
 قسمت برگزاری مسابقات جام  
 جهانی جوانان ، تیم های امید  
 و زنان بگوئید ؟

جواب : این بی اقدام نیک  
 و شتر است زیرا جوانان برای  
 مسابقات حقیقی جلم جهانی  
 فوتبال ، تجربه اندوزی می نمایند .  
 سوال : (( مر توهیبی - الجزایر ))  
 چرا آفایر عادلانه نخواهند  
 بود که فوتبالست در سطح شما  
 تا حال در کرسی رهبری FIFA  
 ( فیفا ) قرار نگرفته است ؛ آیا  
 تا حال به شما پیشنهادی همسری  
 فدراسیون جهانی فوتبال شده  
 است یا خیر ؟

جواب : تا حال از جانب FIFA  
 کدام پیشنهادی بمن صورت  
 نگرفته ولی به نظرم آنسای  
 ( جاثو هاوا لانوا ) رئیس فعلی  
 ( FIFA ) رهبر بزرگ است .  
 از جانی برای من وظایف  
 سپرده شده جام جهانی مکسیکو  
 ۱۹۸۶ مهم ، سترگه و طاقت است  
 فرساییده است .

سوال : (( عمر تانگری - شوروی ))  
 به نظر شما ممکن است که فوتبال  
 برازیل در مدت کوتاهی درخشند .

گی قبلی خوش را باز یابد ؟  
 جواب : فوتبال برازیل با زهم  
 در جهان بی رقیب و شمشاره  
 یک خواهد بود . هرگاه رهبران  
 کارها را جدی و تعینات فوتبالران  
 را با ساخت گیری تعقیب و ادامه  
 دهند .

سوال : (( رو بور توگالس -  
 هسبانیه )) لطفاً نظرتان را در  
 باره مسابقات جام جهانی فوتبال  
 مکسیکو ۱۹۸۶ ارائه نمایید ؟  
 چرانتی بر ازیل به دورنمایی  
 مسابقات راه نیافت ؟

جواب : جام جهانی ۱۹۸۶  
 مکسیکو برای من یکبار دیگر  
 خانه فراموش نماندنی جام  
 ۱۹۷۰ مکسیکو را زنده ساخت  
 و بر ازیل باید با زهم در دور-  
 نهایی بایست حضور می یافت .  
 اما باخت آن در مقابل تیم ملی  
 فرانسه غیر عادلانه بوده است  
 زیرا تعریات بنالتی هرگز راه حل  
 درست برای شناخت تیم فاتح  
 نیست .

بقیه از صفحه (۷۲)  
 آمریکای جنوبی خط نادرستی  
 در پیش گرفته اند ؟  
 جواب : نه ، زیرا فوتبالران  
 آمریکا جنوبی ، بیرو فوتبال  
 منحصر به فرد خوش اند ، زیرا  
 فوتبال در آنجا تهداب گاری  
 شده و روی تکنیک و مهارت  
 فردی استوار است و نباید بطور  
 کور کورانه فوتبال اروپایی را دنبال  
 نمایند .  
 سوال : (( ولی ترار - جمهوری



# فریادی از میان دیوار رنج

بقیه از صفحه (۴۷)

و (( سکوت شکست )) کوشیده ام  
رنج و تیره روزی و مصیبت ناشی  
از تضاد های ژرف طبقاتی و چهره  
غمزده کودکان و نوجوانان محروم  
الم ورنجهای زنان را که نمایانگر  
یک جامعه نابسامان و نهایت  
عقب مانده است انعکاس بد هم  
مجموعه بی ازداستانهای کوتاه هم  
به نام (( زنجیر گناه )) زیر چاپ  
است و همچنان اثرهای دیگری  
تحت عنوان (( اندیشه های تلخ ))  
(( دیوانه و بر تو بیدرین ))  
آماده چاپ است امید که روزی  
چاپ شوند .

- همینکه با وجود گرفتاری  
های خانواده کی، مسوولیت  
شوهر داری و اولاد داری با وجود  
شرایط نامساعد توانسته اید  
اینقدر داستان بیانی بنویسید  
و چاپ کنید قابل تحسین  
و قدر دانی است. به خصوص که  
شما زن استید و در کشور ماکه  
نویسنده زن انگشت شمار است.  
برای تمام مردم و به ویژه زنان  
کشور پایه خرسندی و افتخار  
است. میخواهم در زمینه داستان  
و داستان نویسی گهای بیشتری  
از شما بشنم .

توربیککی به اندیشه نور رفت  
و بعد از لحظه بی چند گیسو  
هایش را از دور گردنش بیس  
زندنگا هایش را بین دو خست  
و در مورد چنین به سخن آغاز  
نمود .  
- داستان یک بدیده هنرست

و نویسنده هنر مند هریمدیده  
هنری همد تا به سایل عاطفی  
و احساسی انسان سرگارد ارد  
نویسنده بایست به طور جدی  
و صمیمانه بکوشد که با اثر نیش  
داستان بر احساس و حافظه  
خواننده تاثیر بگذارد، این تاثیر  
گذاری طوری باشد که جهت  
زشتی و خصلت های زشتی انسان  
را تضعیف نماید و نیروی نیکی  
و انسانی را در انسان بپروراند  
انسان را از بیعدالتی بیزار  
سازد، او را صلح خواه بران بار آرد  
از جنگ و جنگ اندیشه روزی  
و آدمکش متفرس سازد و او را به  
سوی یک فرهنگ و الای انسانی  
رهنمون شود .

طعارت و نظافت را در او پرورش  
دهد، ذوق زیبایی بسنبدی  
و عدالت پروری.  
آزاد  
اندیشی و آزاد بخوای را در نهاد  
دش بیدار سازد و پرورش دهد .  
نویسنده ادبیات و خواننده  
ادبیات بایست به هیچگونه  
اسارت تن درندد و به طور  
بیگرو آشتی نباید بر علیه هرگز  
اسارت مادی و معنوی برزسد  
و نویسنده در وجود خواننده اش  
باید اینگونه رزم و یگاری تحریر  
و تشویق نماید .

خواننده و با خواندن داستان  
خوب جوهر ادبیاتش پاک میگردد  
و جلایش میباید و هر چه بیشتر  
مطالعه کند به همان اندازه  
به سوی انسان والا شدن گام  
برمیدارد .

هنگامی سخنهای توربیککی  
قیم نویسنده جوان کشور ما درین  
جاریسید، از روی پرسیدم :

- درباره انجمن نویسندهگان  
چی گویا دارید ؟

توربیککی قیم آه زنی از دل  
برکشید، لحظاتی خاموش ماند  
و نگاه هایش به گلبرگی که در گلدانی  
بود چسبید، لحظه ها خاموش  
بود و انگار که درباره چیزی  
در اندیشه، سپس نگاه هایش  
را از گلبرگ برچید، از اندیشه شدن  
بهرین آمد و به سخن آغاز کرد :

- انجمن نویسندهگان اساساً  
یک سازمان صنفی است، سازمان  
صنف نویسندهگان و شاعران .  
این انجمن اصولاً مکلفیت دارد  
که از حقوق صنف نویسنده و شاعر  
دفاع و حمایت نماید و به شا -



هران و نویسندهگان نیازمند  
یاری برسانند و از هیچگونه  
مساعدت در رخ نه ورزد . وقتی  
یک نویسنده و یا شاعر را به بهانه  
های گوناگونی منوع القلم  
می سازند و از چاپ آثارش جلو  
گیری به عمل میاورند، انجمن  
وظیفه دارد که از حقوق همجو  
نویسنده و شاعر دفاع و حمایت  
نموده، قلم وی را آزاد و آثارش  
را چاپ و نشر نماید . وقتی یک  
نویسنده و یا شاعر را در زندان  
می اندازند، انجمن مکلفیت دارد  
که به خاطرهای وی مبارزه  
و بجاده نموده، از هیچگونه کسک  
مادی و معنوی به او خانواده اش  
در رخ نه کند . وقتی یک نویسنده  
و یا شاعر مریم میشود، انجمن  
وظیفه دارد که در تدابیر و معالجه  
وی مساعدت های لازم را به عمل  
آورد . وقتی یک نویسنده و یا شاعر  
بیکار میشود، انجمن مکلفیت دارد  
که در کارهای به وی کمک نموده  
مساعدت های لازم را در دورویی  
کاری وی معاشی، به او برساند .  
انجمن نویسندهگان وظیفه

درد و مکلف است که به خاطر  
دموکراسی به مفهوم واقعی کلمه  
و به خاطر آزادی قلم به طور  
بیگرو و شریک بخش مبارزه نماید .  
تمامی نویسندهگان و شاعران و اهل  
قلم را در انجمن گرد آورده و جا -  
معه ادبی کشور را هرچسی  
گسترده، ترویج و تفرس سازد .  
مجله انجمن (مجله

ژوندون) را از انحصار چند نفر  
بهرین کشیده، در خدمت چاپ  
و نشر همه نویسندهگان و شاعران  
واهل قلم قرار دهد . در معرفی  
تمامی نویسندهگان و شاعران  
واهل قلم کشور و آثارشان بدین  
همچگونه تمییز و تمصب از طریق  
مجله ژوندون و سایر مجاری  
ادبیات جمعی اقدام نماید .  
در تمامی برنامه های ادبی، همه  
نویسندهگان، شاعران و اهل  
قلم را سهم سازند .

در اعزاز هیئات های ادبی  
به خارج و در چاپ و نشر آثار  
ادبی و استفاده از هرگونه  
امتیاز باید نوبت و عدالت  
را مراعات کند .

وقتی سخنهای وی به این  
جاریسید از وی پرسیدم :

- درباره خود بگوئید، برخورد  
انجمن نویسندهگان با شما  
چگونه است؟ باشتاب یا سخ داد :

- بسیاری با وجود یک من  
عضو انجمن میباشم، با من هیچگونه  
کمک و مساعدت نکرده است .  
چند وقتی که من در انجمن کار  
میگردد، اشخاص مسئول هیچگاه  
نوشته مرا نخوانده، کمک  
و اصلاح نکرده و چاپ و نشر نه نموده  
اند، هر وقتی که من نوشته های  
خود را به شخص مسوول داده ام  
با پیشانی تشر و برخورد مایوس  
کننده گفته است : قابل چاپ  
نیست .

در حالیکه توقع من به حیت  
یک نویسنده جوان و انم یک  
نویسنده زن این بود که شخصی  
مسئول انجمن که وظیفه اساسی  
اش همین است با من یا پیشانی  
باز و تشویق کننده برخورد  
مینمود و از رهنمای های استادانه  
اش در رخ نصیحت، مگرم بنده

نوشتن ادامه دادم و ادماستانهای  
انفردم و به چاپ رسانیدم و تصمیم  
جدی دادم که اینکار را تا گه  
زنده هستم ادامه بدهم و در جا -  
معه ادبی کشور سهم باشم .  
- میخواهم در اخیر این صحابه  
- باره زندگی خصوصی شما چیزی  
های بشنم .

توربیککی خندید و گفت :  
اگر قصد از زنده گی خصوصی  
دردهای درونی من باشد، یک  
مقدار در آثار من منعکس شده  
است . به عقیم که خواننده دقیق  
چیزهای از انهادری باید .

اگر قصد چیزهای بیرونی  
و ظاهری باشد، چندین سال  
پیش هنگامیکه دختر تازه جوانی  
بودم خانواده ام مرا به شوهر  
دادند، اکنون سه فرزند دارم . یک  
پسر و دو دختر، فرزند ام همان  
در مکتب میروند و خوشبختانه اول  
نمره هستند . شوهر کارمند دولت  
است . تقریباً دو سال قبل کار  
رسمی را ترک کردم، فعلاً به حیت  
یک زن خانه به انبیزی و جمع  
و جابو مشغول استم و گاهی کسه  
ازین کارها فارغ میشم، دست  
به قلم میبم و چیزهایی را نقش  
کافه ها میبم . از لیبه آنرا کسا  
فارغ شده ام و در شهر کابل،  
زادگاه پدری ام، در یک خانواده  
روشنفکر چشم به جهان گشودم  
شروع کارم در مجله زنان افغانستان  
بود . مدت یک و نیم سال در آنجا  
به حیت خبرنگار کار میگردم، بعد  
به حیت معاون مجله مذکور توظیف  
گردیدم، مدت هم مسوول بخش  
زنان و جوانان روزنامه انیس بودم .  
ولی نسبت حادثه ترافیکی مجبور  
به ترک وظیفه شدم . آخرین کار  
رسمی ام در انجمن نویسندهگان  
بود . خیلی توقع ها و امید ها از  
انجمن داشتم ولی در آنجا حتی  
یک جای ارلم و یک میز تحریر برایم  
میسر نند و یک کلمه هم از نسو -  
پسندیدم کی تماموخت .

برای اینکه بیشتر ازین تحقیر  
نشده و وقت ضایع نگردد، تا گریس  
رخصتی بدون معاش گرفت و تقریباً  
دو سال من شود که مصروفیت  
رسمی نداهم .

## انجمن رهنمای خانواده

ولاد تعالی شیریه شیرامست  
بلند رفتن و نیات طفل و ماد ر میگرد  
د د جهت ایجاد فاصله بین  
ولاد تعالی و تقویت بخشیدن و نیات  
اطفال و مادران و تامین سلامت  
انها و تقویه بنیه اقتصادی خانو -  
اده تان میتوانید به نزد یکترسین  
کلینیک انجمن رهنمای خانواد  
محل زیست تان مراجعه نموده  
وازد ما تان که طور رایگان  
عرضه میگردد مستفید گردید .



# از پرنامه کورنی ژوند

در این روزها خوشم بامن بسیار  
مهربانی میکند، نمیدانم چه  
کم بسیار بریشانم.  
جواب: شما هم مهربانی کنید، تا او  
هم بریشان شود.

\*\*\*

نطاق: نامه گرفتیم از برادر عزیز  
(ج. ل.):

جوانی استم ۲۰ ساله، دو  
سال می شود که با دختری دوست  
استم. هر دو میخواهیم با هم  
ازدواج کنیم، اما فامیل های ما  
راضی نیستند، نمیدانم چه  
کنیم، لطفاً مارا راهنمایی کنید.  
جواب: بهترین راه حل اینست  
که با هم فرار کنید.

تعیینکننده: احمد (یادگار مینی)

نطاق: نامه داریم از برادر گرامی  
(ن. ک.):

جوانی استم ۲۴ ساله عاشق  
دختری ام که یک سال تفاوت  
سنی بین ما موجود است.  
هر قدر برایش نامه نوشتم، -  
جوابش را نفرستاد، نمی دانم  
علتش چیست. لطفاً مارا راهنمایی  
کنید.

جواب: شاید دوشیزه مورد  
علاقه تان بیسواد باشد، کوشش  
کنید با فرستادن نوا سه های تان  
وی را آگاه سازید.

\*\*\*

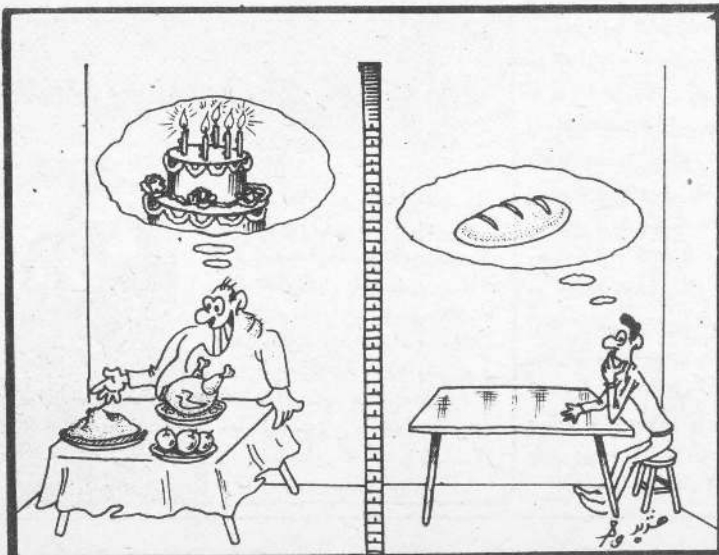
نطاق: نامه داریم از خواهر  
گرامی (غ. ع.):

خانمی استم ۲۰ ساله، باشو-  
هر خوشم یکجایزندگی میکنم.



# گفتگوی دو تپل

اولی: گفتگوی بچیش در یک سال  
چند دفعه حمام میکنی؟  
دومی: وله میشه یک یا دو دفعه،  
و تو سال چند دفعه حمام  
میکنی؟  
اولی: جاری یا پنج بار.  
دومی: وله کت ماهی استی  
ماهی.  
ارسالی: محمد نادردی



# کجا بودی

موتری از ارتفاعی سقوط کرد.  
عد و کشته و عد و زخمی شدند.  
یکی از کسانی که زخمی شد، بو د  
ناگهان شنید که کسی چیز های  
در گوش او میگوید.  
وقتی خوب گوش داد، این  
حرف را شنید:

برخیزای مرد، من نجات د  
هند و نواسم پنج سال پیش  
موقع افتیدن از اسپه چار-  
سال پیش در جنگ و بالاخر هفته  
گذشته از آتش سوزانی ترانجات  
دادم.

مرد زخمی در حالی که به زحمت  
از جای بلند میشد، باناله  
گفت:

ای نجات دهند عزیز، پس  
شبی که من خواستم زن بگیرم،  
کجا بودی؟!

فرستنده: نبیله کوهستانی

# مگس شناس

زن: چند مگس را کشتی؟  
مرد: ۴ تا مذکر و ۱۲ تا مؤنث.  
زن: از چه نوعی که مؤنث  
بودند؟  
مرد: به خاطر این که پیش روی -  
آینه نشسته بودند.  
ارسالی: مسعود و شتیق



## موقع مناسب

معلم - احمد بگن بهترین موقع  
چیدن سبب ها چنی وقت است  
احمد جواب داد : موقعی که  
باقیان از باغ بیرون رفته باشند و  
سگ او بسته باشد .

## آدم پخته

در مجلس صحبت از آدم های  
پخته بود ناگهان شخصی بلند  
شد و گفت در تمام مملکت آدم سی  
پخته ترازی درین یافت نمیشود ؟  
گفتند دلیلی هم برای گفته  
ات داری ؟ گفت چه دلیلی  
محکومتر از این که بدین در مسافرت  
به جنگل های افریقا بدست  
قبیله آدم خوران اسپوشد و او را  
در میان دیگ بزرگ پختند و خو-  
ردند .

## توگر جدید

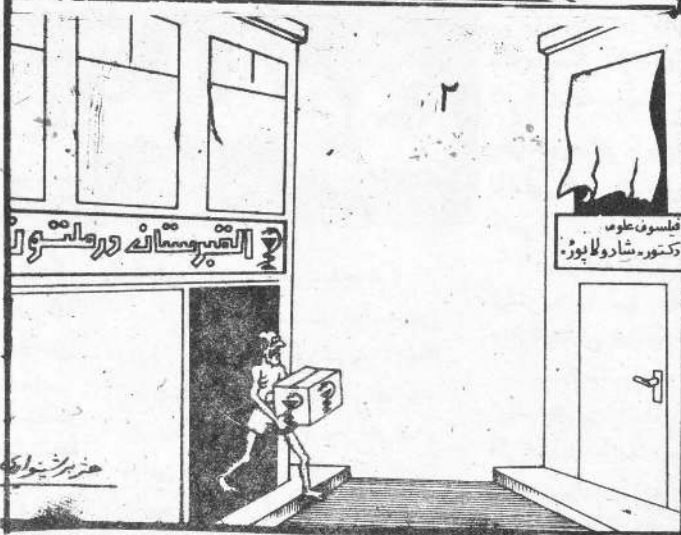
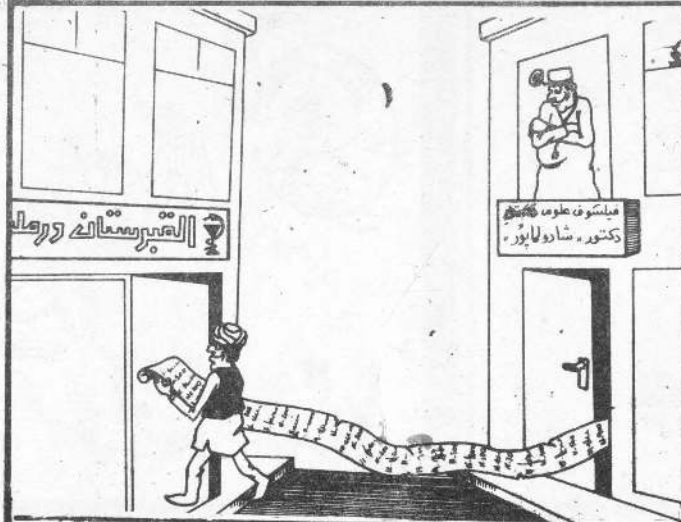
خانم به نوگر جدید شان گفت :  
خوب گوش کن ماجای صبح را به  
ساعت هفت صبح میخورم که اقا و  
بچه ها به کارشان بعد از صبحانه  
میروند .

نوگر - بسیار خوب خانم اگر من تا  
ان ساعت بیدار نشدم جای صبح را  
بجای من نوش جان کنید .

## پاستخا قناعت بخش

- دختران برای چی به مکتب  
میروند ؟  
- برای نشان دادن کتابچه  
خاطراتشان به یکدیگر .  
- یک دختر مکتب باید چی صفات  
رادار باشد ؟  
- باید گلکسیون بوستکارتهای  
و متن راداشته باشد و بداند  
که مایکل جیکمن چند آهنگ  
دارد .

- قهرمانان سرکس در افغانستان  
به چه کسانی اطلاق میشود ؟  
- به آنهایی که بالای یک پایسکل  
بنشینند یا چهار نفر سوار میشوند .



وقتی مریض میشوید . نزد اکثر بزرگان پول بریزید و بزرگ  
ارحقی دارد با استناد از این پول زنده گی کند . وقتی نسخه را گرفت  
فتید به دو اخانه بروید . پول در اراهم بپردازید زیاد و آموزش  
حق دارد زنده گی کند . اما وقتی در اراکتید . از آن استناد  
نکنید . زیرا شاهم حق دارد . زنده گی کنید .

## انتقاد منطقی

از مسخوره می پرسیدند چرا خورس وقت صبح بیدار میشود یک پای  
خود را بلند میکند .  
جواب داد : زیرا اگر هر دو پای خود را یک دم بالا بکند می افتد .  
صالحه ( موج ) متعلم آمده فدیوی

## عیادت

شخصی که کربود به عیادت یکی از دوستان خود میرفت در زمین راه  
با خود خیال کرد حالاکه میروم اینجا پس از سلام و علیک و تعارف از او  
می پرسم . حالتان چطور است ؟ خواهد گفت : امروز یک کسی بهت سر  
میگویم الحمد لله . می پرسم غذا چه میل کردید ؟ خواهد گفت : شور-  
بای رقیق یا فرفری خواهم گفت : نوش جانتان . می پرسم طیبیب تان  
کیست . لابد یکی از دو کشورها را اسم خواهد برد میگویم قد مشمارک  
وقتی نزد میفرماید شروع کرد به بر سفتقا . حالتان چطور  
است ؟ گفت : خیلی بد . نزد یکست بسمیر . گفته الحمد لله . پرسید  
غذا چه میل کردید ؟ گفت : زهرمار زدم گفته نوش جانتان . بالاخر  
پرسید طیبیب تان کیست ؟ گفت عزیز امیل گفت : قد مشمارک  
ارسانی بلقیس این چندتا محصل بوهنسی علم طیبیبی

## مرد خوشبخت

خبرنگار روزنامه ای برای تهیه  
رپورتاژی در جاده ای با اشخاصی  
که از دو واج کرده بودند مصاحبه  
میکرد . از مردی که حلقه از دو واج  
در دست داشت پرسید : ببخشید  
آقا . آیا شما از خانه وزنده گی  
خود راضی هستید ؟ مرد جواب داد :  
البته . . . من پنجسال است که  
از زنده گی خود رضایت کامل  
دارم . . . در این صورت معلم میشود  
که شما پنجسال است از دو واج کرده  
اید . مرد بلافاصله جواب داد : نه  
جانم . . . پنجسال است که  
زخم فوت کرده و من تنها زنده گی  
میکم .

## دوستدار مجله : شفیق حسین فردا فانتا میخورد

روزی پسری جوان مشروب و پ  
نوشیده و مست به خانه آمد پدرش  
با دیدن وضع پسر خود سخت  
ناراحت شد و شروع به لت و کوب  
پسر خود نمود . وقتی مادرش از  
موضوع باخبر شد . به شوهر خود گفت  
به لت کردن اصلاح نمی شود .  
چرا لت میکنی ؟ شوهر با عصبانیت  
جواب داد : او زن توید اخلسه  
نکن . این پسر امروز شراب خورد  
فردا فانتا میخورد . پس فردا کولاک  
کولا میخورد . بازگی اصلاحش  
میکند .

فرستنده : بنامه نظری توخی

## رودندان

اولی : با من جنگ نکن واگر نه  
۴۳ ندانت را میشکام .  
دومی : دندان جمله ۳۲ دانه  
است تو چطور ؟ ۴۳ ندان مرا  
می شکس ؟  
اولی : بخاطریکه حتما ۲۰ دانه  
دندان از من هم از بین  
میرود .

فرستنده : عبد الجبار عزیزی





# مزایای تلفون

ترجمه واحد نظری :

## مره‌نمی شناسین

ازخانه که برآمد در ریشی سره بی به تن داشت داخل خشک شوی شد بعد از چند دقیقه از آنجا برآمد اینبار در ریشی فولادی به تنش بود معلوم می‌شد که در ریش قبلی را به خشک شویی داده و در ریش شسته شده را گرفته و در همانجا پوشیده است و آخراً - بیان خرامان در جاده به راه افتاد آهنگی را با اشپلاق ریزه می‌کرد و فوغز پوتها پیشه گوش می‌رسید او بدین توجه به اشاره سرخ ترا - نهکی خواست جاده را همورن نماید ترافیک اشپلاق کرد اما اعتراضی به این اشپلاق نکرد ترافیک جوان هلاقند به وظیفه باز اشپلاق کرد حس ششم اش به برایش گفت که همشهری در رهروی دیگری است با دو قدم به او خود را رساند و گفت :

- اشاره سرخ نه دیدن  
همشهری باد ریش فولادی اشپلاق خود را قطع کرد و با فرور و بی اعتنایی خاص گفت : (( برو بی کارت ))

ترافیک وظیفه خود را تحقیق شده یافت و با قهر گفت :

- لطفاً دلبره جرمه تاد بکشد همشهری تمعجب کرد :

- ای گاربه نقص تمام می‌شد . . . .  
تونسیدانی که مکی استم  
تذکره تا نرانسان بد مید

بقیه در صفحه ۲۹

- چون در فایده که باید به یک سلسله کارهای عاجل رسیدگی کم به بنا به جلسه آمده نمیتوان خواهش میکنم ، بعداً برایم تلفون کنید تا در مورد پسر صحت کنیم .

چون فراموش کرده ام که تا تریه یعنی چی ، به رئیس این مرکز فرهنگی تلفون کرده میکنم :  
- متاسفم ، که نخواهم توانست به تماشای نمایش بیایم . اگر زحمت نباشد موضوع آن را بطور مختصر برایم بگوئید .

حالا دیگروزنه برداری راهم رها کرده ام .  
تھا گوش تلفون را بر

چندی قبل به دکتور معالجم تلفون کردم :

- الوه دکتور فکر میکنم درین اواخر چاق شده ام . آیا امکان دارد که در همین لحظه توسط تلفون مرا معاینه کنید ؟ شنیده ام که در خارج اینکار مود شده است .

گوشم که در این اواخر زیاد حساس شده ، صدای ضربه بی را که در آن سرخط به گوش تلفون وارد شد شنید :

نهادم پرسرد کتورچی آمد که اینقدر صباتی است ؟ در حالی که او هم صباتی مانند من راضی باشد که تلفون دارد .

ایا باید قصد برایت بفرستم ؟  
از زمانی که صاحب تلفون شده ام ، زنده گی ام به انصاف شجاعت دارد . وقتی دلم نمشود که به سرکار بروم ، به آمرسا تلفون میکنم یک هفته در روضن جاوم .

- رفیق آمره امروز به سرکار آمده نمیتوانم تلفون بی برای ترجمه تلفون خواهد آمد .  
امرجواب میدهد .

شبه  
- فرق نمیکند ، تشبیه ندا باشند ، از این که اطلاع دایم شکر .

وقتی که باید به جلسه اولیای اطفال به مکتب بروم به نگران صفت تلفون میکنم :

حالا میتوانم بگویم که در زندگی موفق هستم . خانه ، موتور سیکل صلا کوچک داشتم ، ولی تلفون نداشتم . برای این که صاحب تلفون شوم مجبور بودم مدت زیادی انتظار بکشم . در ابتدا پایه های تلفون نبود . بعداً این ها بالخره هم شماره آزاد باحل شدن این معضلات حق دارم انشائی دیوانه شوم . تا زمانی که این وسیله مالی شخصی را نداشتم شدیداً احساس کمبود میکردم . دایره شناخت و معاشرت محدود بود . حتی نزدیک ترین دوستم نمیتوانست بگوید :

- تلفون که نداری چگونه معنای هوساقل دوستت کم ؟













# گل‌هایی که نباید...

(( من خواستم عرواطف واحسانم ت درونی ام را به پلوسیه به مر- دم بازگوشم . وازده سال به اینسوسما به راه پوتون پون پاک داشته . و تا هنوز نازده آهنگ در آرشه های راد پوتون چون ثبت نموده ام که از ساخته های شادگار ، فرهاد دریا ، نیسازو الفت آهنگ می باشند ))  
وقتی از نواز رانزی سپیدم که خود فریبه که ام یک از آهنگهای پیشتر است - همه دل بسته است . او می آرزود - نگه کوتاهی گفت ؛  
(( با آنکه همه آهنگهای راد وست دارم ، مگر آهنگ . مد لبرون پی مهری . میدانم نمیدانی به بیشتر مورد توجه من است ))  
اینکه چرا نواز جان رانزی بیشتر به لبر پی هم علاقه مند است . چیزی در این مورد آواز نشنیدم .  
گویا چشم به راه مهریانی دلبر خود است .

من تکی کمی که ده سال و - یازده آهنگ . آنگونه که رسم بره آوازخوانان قرار دادی راد پیو - تلویزیون است خیلی کم به نظر میرسد . نواز رانزی در این مورد خود را بر ابرایت بخشیده گفت ؛  
(( از این مدت ، چارسال و چند ماه آنرا سران بردم . و نتوانستم به کار آواز خوانی بهتر رسیده گسی نمایم ))

در شمار سایر بخش های موسیقی شرقی ، یکی هم موسیقی غزل است که در ده های نزدیک گذشته رونق بهتری گرفته و علاقه مندان بهینسانی یافته است . در کشور های هند و پکن و پاکستان و کشور خودمان ، هر روز از رنزد پگر بر شمار علاقه مندان و خواستاران این مکتب افزون میگردد و آواز خوانان جوان و تازه کار ، از این درجه سربلندی می آرند . نواز رانزی یکی از دوستداران و سبب غزل است و میگوید ؛  
(( به موسیقی غزل و کلاسیک علاقه مندی ویژه ای دارم ))  
من به این گفته نواز رانزی که بر دم ، زیرا اگر چنین است ، پس چرا تا هنوز غزل نخوانده است . یا سخ او در مورد چنین است ؛

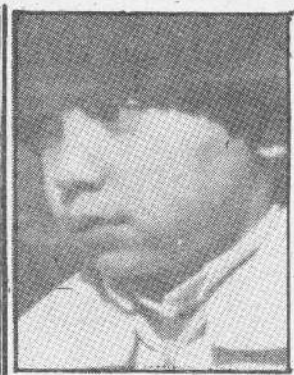
(( از اینک بیشتر نه در محافل شاد و شهربان ، به آواز خوانی می بردم . در وقت آن محفل ، موسیقی جاز و آهنگهای جاز را بیشتر ترجیح میدهند . پس ما هم میخواهیم داشته باشیم برابری ذوق آنان باشند ))  
خواننده گان عزیز ! آیا شما نیز بر این نظر است ؟  
آیا موسیقی ملی و میهنی خود مادر - برابری موسیقی غرب ، یا سخی ندارد . یا به اصطلاح (( کم آمده )) است ؟

آیا موسیقی شرقی فقط موسیقی شور اندو است ، هیچ ضرب و صدای ندارد که جوانی دست افشانی های با یکی ها باشد ؟  
این ما استم که خود را با فرهنگ بیگانه آلوده ساخته ایم ؟  
نواز رانزی میگوید ؛ (( موسیقی ما همه چیز دارد . هم با سخگویی وجد و وسع و هم بر انگیزند هموا - طف واحساسات هم انگیزه است . اما من هم میدانم که چرا مردم ما اینک بدانند ، به ساز های بیگانه دست و پا می جنبانند ))  
وقتی از نواز رانزی پرسیم که چرا عده ای از آهنگهای راد پیو تلویزیون از کیفیت خوب برخوردار نیستند ، می گوید ؛ (( چون ثبت آهنگهای هر هنرمند در ماه ، قبالا قرار داده شده ، یعنی اینک یک هنرمند به اساس قرارداد قبلی باید ماهانه ، چند آهنگ ثبت نماید . پس از آهنگهای قرارداد ای چه برون می آید ، همچنان نوازنده گان نیز قرار دادی اند که چندان دل بسته گی ویژه ای به نواختن سازهایشان ندارند . جای - مساعد و خوب برای تمرین وجود ندارد . دستگاه ثبت خوب نیست و ۰۰۰ و دیگر اینکه خود آواز خوان باید در مورد آهنگ خود وقت و کوشش نهایت به خرج دهد تا آهنگی را که ثبت و اجرا می نماید کم از کم سزاوار شنیدن باشد ))

یکی از نکاتی که باید روی آن انگشت گذاشت ، (( کاپی خوانی )) است . که در پی برای عده ای از آوازخوانان ، مجال اعتیاد را گرفته است . تا آنجا که بعضی ها بدون اینکه کترین سواد در مورد آهنگ مورد نظر داشته باشند به - کاپی خوانی آن می بردند . وای بر حال آوازخوان اولی اگر آنرا باز شنود ، نواز رانزی میگوید ؛  
(( کاپی خوانی تا جاییکه از اصل آهنگ به دور نماند ، بد نیست ))  
نواز رانزی آوازهای مرحوم استاد سر آهنگ و احمد ظاهر ، فرهاد دریا و نیز در شمار آوازخوانان هندی به مهدی حسن ، غلام علی و انوب جلوتا ، دل بسته گی ویژه ای دارد . در مورد موسیقی اینگونه نظر دارد ؛

(( موسیقی روان آدم را آرام نگه میدارد ))  
از ت ترین آهنگهایی که نواز رانزی در دست یوهای راد پیو ثبت نموده است (( بی گفتگو )) نام دارد .  
و اما اکنون در مورد (( بی گفتگو )) گفتنی ندارم . آینه هادر - انتظار اند .

# استعدادها شروت ملی ما



سپیدم . وقتی نگاه به جوی امتداد یافته آب افتاد ، به نظر در پای آمده جهانی را سپراب خواهد کرد ، و آن آب جاری بود ، آری جاری و با حجم بیشتر به پیش می رفت .  
با هم سلام کردیم . سپید محمد اعظم با صمیمیت بیشتر و بیشتر به من خیره شد ، دیگر احساس بیگانگی نمی کرد ، در حالی که دست در دست داده بود ، سوی اداره پوهنسی در حرکت شدیم و آنجا صحبت های باصوبولین و استادان داشتیم که اینک پیشکش میگردد .  
محمد کاظم وطنپار رئیس پوهنسی روشن ؛

بنابر امریه ، وزیر صاحب تعلیم و تربیه ، ما سپید محمد اعظم را شامل موسسه خود ساختیم و فعلا ، او در یک دوره آماده گی پوهنسی ، تحت تد ریس استادان قرار دارد .  
سپید محمد اعظم جان یک محصل بسیار د سپهین پند پیرو و استعداد است ، هیچوقت غیر حاضری نمی کند و یک لحظه هم ناوقت به درسی نمی آید .

اداره پوهنسی تمام امکانات خود را در خدمت این استعداد کشور قرار داده است . تمام استادان که به صورت اختصاصی سپید اعظم جان را تد ریس می نمایند ، با علاقه مندی فراوان در س شانرا پیش می برند .  
در س این کودک پنج ساله تحت یک پلان منظم پیش برده می شود و برای او زورنال مستقل ثبت اداره شده تا تمام برنامه آموزشی اش منظم تعقیب شده بتواند .  
چون این کودک نظریه سن خوردش در مکتب هم درسی خواند ما تقاضا داریم که این کودک را در مکتب شامل صنف هشتم بسازند تا در آنجا وقتش ضایع نگردد . و امور پوهنسی را منظم تعقیب خواهیم کرد .

استاد عبدالرزاق امر د پیارتنت ریاضی پوهنسی روشن ؛  
هر چند ، ما در س منظم و سیستماتیک از ابتدای ریاضی با سپید اعظم جان شروع کرده ایم ، ولی خاطره جالب من اینست که یک روز او را با خود در یکی از ساعات ریاضی به صنف سم پوهنسی ( صنف یازدهم ) بردم .  
هر چند موضوع درس مسله بهیشترفته ، اشتیگال و توابع مربوط آن بود ، وقتی از صنف بر آمدیم و موضوع را از سپید اعظم جان سوال کردم ، تمام آنرا برایم تشریح نمود و کوچکترین اشتباهی هم نداشت .  
دپلس انجنیر فرامرز کرهنیار ، استاد بیولوژی پوهنسی روشن ؛

استعداد ذهنی سپید اعظم جان فوق العاده است ، من - از بازگاه خداوند بزرگه برایش آینه ، خوب تمنای کنم .

(( شغل گزول )) را نمایش میدادیم ازین برسیدند آید رلندن تحصیل کرده آید و یاد آمریکا ؟  
من در جواب گفتم ، تحصیلات عالی من در شورپازاریوده است .  
چه نکریمیکید در انتخاب نقض باید حساس بود ، و یا هر چه پیش آمده خوش آمد ؟  
گاهی شرحه پیش آمد و خوش آمد ، و زمانی هم باید نه تنها حساس بود بلکه باید دقیق هم بود .  
بیا باید یک کمی عم از بر ابله ها و مشکلات تان صحبت کنم ؛  
حق الترجه روی که ام معیارها به خنریشنه داده میشود .  
معیار ، معیار وجود ندارد ، چیزی که لایحه حکم میکند همانطور اجر - ات میشود . برای خنریشنه تیاثر رذ . ۲۰۰ افغانی برداخته میشود ولی شب اول نمایش ، هزار افغان - نی برایش میدهند دیگره کسی بالای سابقه کار خنریشنه حساب میکند زنه بالای استعداد و لیاقت او ؟  
گاهی هم تقد یر شده آید ؟  
بلی (۵) سال قبل جایزه اصلی کلتور را به دست آورده ام ، و یکم افتتاحی اتحادیه خنریشنه را - برای داده اند . همچنان بدال صداقت ، بدال افتخار و بدال دوستی افغان - شورپی رانییز نصیب شده ام .  
تازه تاجه رسیدت دارید ؟  
عقربد در نمایشنامه ( نامه نگار شاه )) یک نقش کیدی خواهم داشت .  
پس اینطور ( نامه نگار شله ) !  
بلی !  
پس رفتن مثلی که پرسشهایم خسته تان کرد .

# مدت

باید گرفتیم . من می دیدم که او هنگام صحبت کردن مانند یلنگ میچرید و هنگامیکه اولین نقش خود را در داستانهای دنباله دار - را در یو حیثت ملک بازی کردم ، خیلی موفق بودم .  
شما همیشه در نقش های سپرده شده موفق بوده آید . میتوانم از تحصیلات هنری تان بپرسم -  
چرا نه ؛ وقتی در شورپی -



بقیه از صفحه (۸۳)

### مظفر علی

لباسهای فلورا (ما ری مک فادن)) در نیویارک یزاین کرده و کمپوز موزیک آن از ساخته های (اریوچی سگاموتو) جاپانی، برنده جایزه اوسکار میباشند. به صورت علی باین نقیصه است که هم آمریکایی و هم جاپانی برای اجرای این وایفه مناسب نیستند.

((علی)) اینتلان بیرومون کار جاپانی را کنار گذاشته میگوید: ((از کار او شما به بحث اندرخواه. همه شد)) زمین انزاید: ((لگریه از زمین کسب شهرت و امتیازات را نمیتوان مجزا ساخت، با آنهم این امر کاملاً تجارت نیست. به علوهایی سایکولوژیکی نیز دارد. یک فرد هادی جاده های نیویورک به کارمن علاقه من گیرند. پس به خاطر جذب توجه آنها برای کارنامه نامهای بزرگی را انتخاب می کند. به دست آوردن بیرونی از تجارت نیز مهم است، زیرا آینده کارنامه بر آن دشوار میاید. متفرعلی علاوه میکند: ((خوبیخانه یا بدیخانه بمن یک نفس هم هستم، بنا براین تصویرگری برام از درجه یک دارد. هرگاه چشم انداز مناسبت میسر نباشد، احساس راحت نیستیم. از همین جا مونی تلم ((زنی)) فد بر من انزاید. در این تلم که میری باارنص رسان بازتاب می یابد که برای تاملگر بهتر از آن نوع شده نمیتواند.

هنگم تولد، داشتن دندان، چوتی موی، نم بودن استخوان های سر، گریه منحصر به فرد قابل توجه بود.

همچنان از نظر روانی اوسپار کنجکاو، دقیق و جستجوگر است، حتی اگر دوشخص دیگر هم صحبت کنند و او آنجا باشد کاملاً به سخنان شان دقت می کند و متوجه است.

در مطالعه های معرفتی آن، حافظه اش بسیار قابل تامل است. قوه برداشتی و نگهداری مطالب و مهمتر از همه انتقال دوباره مسایل در وی بسیار قوی است و نکته قابل دقت.

مثلاً وقتی که اوسه سال داشت، روزی خانه شان رفتند بودم و تا دوسال دیگر وی را هیچ دیده نتوانستم، چون به یکی از ولایات سفر کرده بودم، ولی بعد از گذشت دوسال، روزی که لباس محلی به تن داشتم، ریش هم گذاشته و در یک کار غیر از رسمیات درسی، مصروف نقاشی یک تابلو بودم، با وی سر خوردم. باور کنید هر کس دیگری که میبود حتی حدس هم زده نمی توانست که من استم، همان ادم دوسال پیش، وی سید محمد اعظم جان به هجرتی که به من نگاه کرد، با گزرتن آرام و موذی که خاصه اش است گفت:

استاد شمس پلام! شما کجا بودید؟

برایش گفتم: چطور شناختی، مرا در کجا دیده بودی؟

او گفت: شما دوسال پیش خانه ما آمده بودید، آنروز می خواستم برای تان چای بزنم اما در ترموز چای نمانده بود و دیگر این که همانروز شما برایم یک مجله هم تحفه آورده بودید.

و بدین ترتیب تمام جزئیات دیده از نخستین راکه حتی من فراموش کرده بودم، به یاد آورد.

خصوصیت دیگری اینست که دارای کرکتر بسیار هالی است، طوری که هنگام ختم درسش در بوهنسی، اگر در صحن مؤسسه کسی باشد یا نباشد، او مثل بزرگان متین و استوار قدم بر میدارد. حرکات موزون و حساب شده دارد. و یکسرا استوار در دست میداشته باشد تا از بوهنسی خارج می شود.

هر چند استادان بوهنسی روشن گشتی های زیاد و زیاد ی درباره این کودک پنج ساله داشتند اما من بایست دیداری هم با امر مدرسه دار الحفظا کابل می داشتم.

بعد از گرفتن اجازه از استادان بوهنسی با آنها خداحافظی کرده، همراه با محترم سید محمد انبیا بدر کدوک پنج ساله رسید محمد اعظم سوی مدرسه که رزید یکی بوهنسی روشن قرار دارد، حرکت کردیم.

در جریان راه از سید انبیا پرسیدیم:

- یک سوال که در پیروز فراموش شده، آنهم این که نگفتید اصلاً از کدام ولایت استید؟

بقیه در صفحه (۹۴)

مثلاً کتاب (ایکالوزی) راکه برای صنف پنجم بوهنسی (صنف شانزدهم) آماده ساخته ایم، اوبه خوبی می خوانند به حافظه می سپارد و تحلیل میکند.

- ببخشید استاد، در صورتیکه چنین است و استاد ریاضی هم به آن اشاره کردند، پس چرا سید محمد اعظم جان را رسماً شامل صنف اول بوهنسی نساختم که یک دوره کوتاه آماده کسی بوهنسی را با وی شروع کرده اید؟

- بلی، حالا هم سید اعظم جان در بوهنسی شامل است و رسماً شامل است و به صراحت می گویم که او از عهده هر نوع درس در ناکولته ما بدر شده می تواند، ولی دوره کوتاه ماقبل ناکولته راکه اداره با وی آغاز کرده، نتیجه دلسوزی بی نهایت نسبت به وی بوده است.

این درست است که نوابغ مسایل را زود می گیرند و تحلیل می کنند، اما مسایل را حداقل یک بار باید مرور کرده باشند تا آنرا بتوانند ارزیابی و نتیجه گیری کند، در حالی که بنا بر مسئله سنسی، سید اعظم جان مثلاً توصیف دو مکتب شده است و او موضوعات در صنف ۲-۱۲، مخصوصاً از صنف ۲-۱۲ را مطالعه نکرده هر چند مطالعه آن برایش بسیار ساده و آسان است ولی بایست یکبار مرور کرد تا خلایق درسی از مکتب تا بوهنسی در وی وجود نداشته باشد، به این خاطر بود که ماسله را جدی گرفتیم، تا به سرعت مسایل درسی مکتب را یک بار با او مرور کنیم و بعداً بوهنسی که از اوست و سخن دیگری که در سر راکه فعلاً هم با او پیش می بریم، جزئی از پروگرام درسی است و او محسب است.

در اخیر می خواستم بگویم که امید وارم مقامات با صلاحیت در زمینه مسایل مادی و اقتصادی این کودک نیز توجه نمایند، زیرا وی در شرایط بسیار دشوار اقتصادی زنده می کند.

من پیشنهاد می کنم که وزارت تعلیم و تربیه باید به طور فوری برای معاش ما نوار مقرر نماید و کمک های مادی دیگر هم انجام دهد.

و هم آرزو مندیم، ارگان های باصلاحیت دیگر به خاطر تسد ارک یک سرینه برای نامیش کلم کنند تا او بتواند به تکرار بخواند و مطالعه نماید. زیرا او کودک هادی نبوده، بل کسی است که در وی آثار نبوغ و وضاحت دیده می شود.

روانشناس ظاهر شمس استاد بوهنسی روان :

((من تست های دست داشته روانشناسی را برای تعیین درجه استعداد این کودک اجرا کردم. و بنا بر حالات بیست و لوزیکی، نزدیکی و روانی سید اعظم جان، مشاهدات را انجام دادم. مثلاً از نگاه مطالعه بیولوژیکی، جسامت بسیار خسور و

### میخواهید کودکان

بقیه از صفحه (۸۹)

است که عزیزستان در کشور ما بسیار مریک و مریک میگردند. این کار از احتراق ناقص نغان و دید مویتر ایجاد می شود. گذشته از آن، از سمومیت ناشی از نفت، فایاد، انغان می افتد. هم باید نام برد. چنانچه باید دانست که وادانستن کودکان به استفرغ تنه ها و وقتی مجاز بنداشته شده می تواند که در حال بیعونی نباشند. به درعین زمان آهنگرانی وارد ریه او شده و جیب های آن ریه بسیار خطرناکی خواهند کرد.

در انامورود در سرسیرامون دو مویع به لومات وجود ندارد که یکی سمومیت با بود رتد و دیگری مددیم ندن با ما: این تیل در وی میباشد. بسیاری از این بین خوش دارند که بهر از حمل دادن کودکان آن نشان به بدن آنها بود و راس بد بدند. این ازینکه این بود

کان، باد ارونای مسکن شکل دیگر خطرناک آن است. همین در ایوانه، آبی که از وی یا حاسد سیت بیود دارد درونای سید حساسیت بوقت دیده میشود که بی احتیاطی در نگهداری آنها منن است باعث سمومیت اطفال گردد. در آخر از ارونای سید سنامتگی هم باید نام برد که ایما سیرکاتگاه سبب سمومیت کودکان میگردند. در این مورد بیبیا نانا دای تویه میباشند که سر خاواده باید همیشه این بوتل شربت ایبیا نانا در اختیار داشته باشد. این شربت توی بر بود براد بیج شده و از جمله کود ک خان میسارد. طریق دیگر ایجاد استفرغ تحریک نشانی مخاطسی دهن باند است.

عامل دیگر سمومیت استنشام گازات ارقبیل تا این موناو رساید

زیادی شده است. جلد اطفال هم محل خوبی برای جذب بعضی مواد است. از جمله ترکیبات حیوه بنا بر این برای اطفال کوچک از حللول غلیظ مرکب نرم استفاده نکنید. زیرا مرکب های از ترکیبات حیوه است و از راه جلد میتواند جذب شود. در اطفال باید اطفال داشت که اکثر مساجات اطفال از قصور والدین ناشی میشود و واقعیت ناراحت کننده تر این است که این حوادث قابل وقایه استند. در حالیکه مرگ به علت جمله قلبی، سبک و سرمان چندان قابل وقایه نیستند. بهر حال تا زمانی که والدین کودکان از وقایه حوادث ناگوار به اندازه کافی آگاهی ندارند مساجات خاکی ادامه خواهد داشت و عمر اقتصاد آن کماکان در حدود بیشتر از آن ملایر دالر میباشند.

در دسترس مردم قرار داشته. میباشند. بطور کلی میتوان ادعا نمود که هر داری که در دواخانه منزل فراوان باشد احتمال سمومیت از آن بیشتر متصور میباشند. تا بلینتای دیگری سبب سمومیت کودکان میگردند و فرغنی حاوی ترکیبات آهن است. این نوع سمومیت شدیدی تر و بدتر از نوع قبلی میباشد. انتی بیوتیک های کیسولی هم ممکن است در مجرای تنفس کودکان بندماند و سبب خفه شدن او گردد. سمومیت کودکان





# د سهاره هفتي

خو وړې د مخه د آواز مجلی دریمه گڼه لسه چایه واوښته او په هغه کې یی د هماغی روانسی میاشتی، یانی د جزوا، او راتلونکی میاشتی، یانی د سرطان دراد یوا وتلو یزیون د خپرونو (تقسیم اوقات) خپور کړي و. حال دا چې مجله د همدغه کال د د لوی په میاشت کې د لوستونکو گوتونه ورغله اوس لوستونکی نه پوهیزي چې د خپرونو دغه معرفتی دراتلونکی کال د سرطان د میاشتی (پیش بینی) ده، او که دروان کال د سرطان د میاشتی (پس بینی) ؟

که هغه هم په خپله مجله په دې هکله چوپه خوله یانی شوي ده، خود حالاتو کونکی اومبصرین په دې نظر دي چې دغه کار د مجلی د کار کوونکو یونونست دي. بلکه چې د تیر سرطان په میاشت کې د بریښنا وضحه چندان ښه نه وه، او امکان لري چې د بریښنا وړاندوینو او اوردونکو هغه وخت د نلو یزیون او راد یو خپرونی نه وي اوردلی. د دې لسه پاره چې خوک په دې برخه کې هم بی مالوماته یانی نه شی، نو دا لول (پس بینی) ضرور بریښی.

چینه د س پی پی  
کې  
پس پی پی

**تر ټولو مهم**

په رسمی دفترونو کې تر ټولو مهم د سهار حاضرې، د رسمی وړې وړې د مازد یتر خصن ده.

**محتکر**

محتکر هغه د ناوړې چې په دوه پښو حرکت کوي. طبیعت او مجاز یی د پروج دي او یا سمان کی د ورپه ورو په لید لوسره د پسر ژر متاثر کيږي. وچکالی، د لار و بندیدن او د بیولوژی یوازینی مساعد محیط دي چې دغه د ناوړې کی خوب او خوشاله وي. دغه عیب او غریب ژوندی موجود نردي حده حریر دي چې که خلوړ کونجه د نیا هم په خپلو زیمو وریات کړي، بیای هم سترگی نه مریزي.

**اعلان**

نطاق: د غیزي نیولو په زړه پوري لوبی.

نطاقه: هغه لوبی چې کلونه کلونه روانی دي، خود اتلوالی جام یی چانه دي تر لاسه کړي.

نطاق: دغه لوبی د سهار لسه شپږ بج وڅخه د ماښام تر اوج پورې، بی له خنده روانی دي.

نطاقه: مینه وال کولای شی چې هره ورځ د د غولوبوننده وکړي، او هم کولای شی چې برخه پکی واخلي.

نطاق: نویسه وکړي او خانونه د سرویسونو تر ټولو نيز دي تم لخوا یونونه ورسوي.

نطاقه: د ټکنو بیه یوازي یوه افغانسی.

**پا سپور څه ته وایي؟**

(پا) په دري ژبه کې پښو ته وایي، او سپورت امان ته ویل کيږي. اوس نو بی له خندا ویلای شو چې: یا سپورت یانی د پښو سپورت.

**د ما مور پته**

که کم مامور چایه کاروي، نو لومړي دي په کوراود وظیفی په بخای کې ولیدل شی. که چیرته په دغو دوه بخایونو کې نه و، نو حتما په داناوې، کویونی مغازی او نیلوتا نک تر مخی لیکه کی ولاړوي. او که په دغو دري بخایونو کې هم نه و، نو هغه په ماموریت باندي هر ورو شک په کار دي.



JGMMO

پتی وال کتاب پښتون





# د کچالو خیال



هغه وخت چې نري وریجی من په اتیا او غونډه کیلو په پنځلس افغانی وه، نو د یرومفلسانو او تنگ لاسو خلکو په دېلو وس ته درلود، نو د پلوه خای به یی (( خیال پلو )) نوش جان کاوه.

خواوس چې نري وریجی من په یونیم زراو غونډه کیلو په شیزسوه افغانی ده، نو ننخوا خواره مامو - رین او مفلسان نه یوازی داچی پلونه شی خورلای، بلکی خیال پلوهم د دوی وچی او سپوړی کولمسی نه شی هضمولای.

د دې له پاره چې دغه ډله خلک د ژوند وړخنی خړ وخرولای شی، نو ورته په کار ده چې د (( خیال پلو )) په خای خیال کچالو، خیال شلم، خیال کدو او خیال پیاوه نوش جان کړي.

اوس هغه خوک چې د بناریه لوړویوکی په خپله میاشتنی ننخوا د کچالو اخستلونوان هم نه لري، کولای شی چې د خیال کچالو په پخولو سره وچه او سپوره ډوډي ترکولمورسوي.

د ضرورت ورمواد: که چیرته د کورنی غړي پنځه تنه وي، نو یو کیلو خیال کچالو، یوه غوټه خیالی پیاز داچی تازه رومیان په مشکل پیدا کیزی نودوه قاشوخی وچ او خیالی رومیان، درې قاشوخی یا یوه خمخسی خیالی غوړی، مالگه د ضرورت په اندازه، داچی د لرگو اوسکرو بیبه ډیره لوړه ده، نوره خای یی یو

پایه خیالی ډیزلی شتوپ او وچه خیالی ډوډي چی هرڅومره خورلای شی.

د پخولو ډول: له خیالی مینه لوړوسته خیالی د یگ د خیالی شتوپ له پاسه کیزدې او خیالی غوړی پکی سره کړي، که چې غوړی سره شول نو هغه خیالی پیاز چی مخکی له مخکی توتی شوي دي نسر هغی یوړی په غوړوکی سور کړي هغوی رنگ کلابی شی وریسی وچ او خیالی رومیان د دوه د نیکو له پاسه د پیازو سره یوځای سره کړي او بیا هغه خیالی کچالو چی په خیالی جاقوسپین او غوڅ شوي دي، د یگ نه ورواچوي، له خوخله لرلو وروسته پنځه شیز خمخسی اوبه هم پري ورواچوي، که چې دغه یوړته کارونه په نریب سره ترسره شول، نویاد نیم ساعت له پاره انتظار وپاسی، خوشناسی په ذوق او اشنها برابر خیال کچالو یاخه شی.

د خیال کچالو له پخیدو وروسته خیالی د سترخوان وغوړوي او وچه خیالی ډوډي په مزه مزره ورسره وخوري.

خودي ته مو پام وې چې له خیال کچالو وروسته که چیرته دوه درې کیلو تازه خیالی میوه په خیال کی دروگرید، نو په خورلو یی سرته مه کوي، بلکه چې ډاکتران وایی چې: (( له ډوډي وروسته تازه میوه گټه لري ))

## د مدیر کوندل نوښتونه

خبريال: لطفاً ووايست چې دگرځنده پلورونکو او ترانیکو ترمنځ د پلي لاري په سرلانجه به څه وخت حل شي؟

مدیر کوندل: که څه هم دا مساله په بناروالی پوري هېڅ اړه نه لري خو بیا هم زه یوه طرحه لرم چې په یوه بیت کې یی خلاصه کوم: (( هر سر یی پیدا دي خپل خپل

کار لسه کسه))

خبريال: تاسو ته هم څرگند ده چې په بازار کې د مواد وپیه له کنترول و تلی ده، تاسو به دې هکله کوم تجویز نیولی دي؟

مدیر کوندل: واوا... واوا... تاسوله ډیرې نېس مسالې سره تماس ونیو، باید زمانه اونوست په ډاگه شوي وای، هو... ما به دې برخه کې یو پیشنهاد وړاندې کړي دي.

چې متن یی داسی پیل کیزی: چې په رسد تفتیش څه کارونه شو څه ضرور چی ریاست وېد تفتیش خبريال: تاسو وایاست چې ډوډي پخوونکی تر سخت کنترول

لاندې دي آیاد ا خبره سمه ده؟

مدیر کوندل: بیشت... موز د رام پوتلونیز یون له لاري د ا کار کوو، خوموز به خپله خان ډوډي پخوونکو ته هغه وخت ورسوچی ډوډي مویه کاروي، ځکه له دې متل سره سم (( اول خان بیارام ))

خبريال: مدیر صاحب دا متل داسی نه دي.

مدیر کوندل: اصل یی راته مالوم دي خوته یی تقلبی د رواخله دا ځکه چې په هرڅه کې تقلب رافلی، په متلونوکی... د اهم زمانو نوست دي.

خبريال: یوه وروستی نوښتونه د ملی بس په باب څه نظر لري؟

مدیر کوندل: تاسو هم عجیبی نوښتنی کوي د ا مساله به ما څه اړه لري، ملی بس ته ورشی او خپل خواب واخلي د ا متل دینه دي - اړیدلی چی وایی: که دې خپل کار هم وي، قلی اوسه، هو... دا باید هیزه کړي چی د ا متل هم زمانه نوست جوړ شوي دي.

اوس که څه ویل نه لري او باید یی هم ونه لري دا ځکه چې زه نور خوابونه نه لرم، زه هم ځکه د بیو د تینگت په خاطر یوه ضروري غونډه لرو.

مرکه کوو کی (( خیالی ))



# گاز

از: ریدر ایچست چاپ لندن  
مترجم: ستاره



• مواد مخدره  
قرآیدی بزرگ  
نسل جوان

• تجارب سوئدین  
این کشور پیستگام

در عرصه مبارزه علیه مواد مخدره  
برای جهان آموزنده است

اقدامات سهدن در راه مبارزه جهانی علیه مواد مخدره، از جمله تدابیر مؤثر و موفق در سطح جهانی است. برتانیها با داشتن حداقتر يك صلمون معتاد به مواد مخدره تاکنون نتوانسته جلوتأچاقتمبران ودست اندرگاران این مواد را بگیرد. بنابراین تراهدی مواد مخدره خلاصتا مان نسل جوان، هنوزم در سرخط وقایع روزاست. سهدن که با پروابلیم های مشابه مواجه است، يك سلسله اقدامات تمر بخشی را سازمان داده و نتایج چشمگیری از آن بدست آورده است.

سهدن از روزگاران پشمن در معرض تهدید مواد مخدره قرار داشته است. چارراه (ماهها) سی سنگلم و چابیک جوانان مشترک در آن صرف دودکردن مواد مخدره اند، بعنوان چارراه (ماری جوانا) معروف گردیده است. در حوالی سال ۱۹۸۰ مرگ و میر ناشی از استعمال مقادیر زیاد مواد مخدره ربه افزایش گذاشت و طوییکه حتی وکلا و مستویولین تمقیب و مقادیر روز افزون کاتایز وامیبتامن هارا برای استفاده شخصی خود نگهداری کرده و در جهت جلوگیری از آنها به اقدامات مؤثری متوسل نم گردیدند.

ولی مردم هادی سهدن ناگهانی متوجه خطر گردیده و تصمیم گرفتند که از آن جلوگیری کنند. دولت نیز سیاست عدم مداخله در امور تجارتي مواد مخدره را کنار گذاشت. از نهه دوم سال ۱۹۷۰ به اینطرف در تنلفات ناشی از مواد مخدره ۴۰ فیصد کاهش بعمل آمده است (در برتانیها این ارقام به ۴۰ فیصد افزایش یافته است).

تعداد نوجوانانیکه به مواد مخدره امتیاد دارند به نیمه هزارم به نیمه تلیل یافته است. در میان جوانان ۱۶ ساله و از جمله ۷ پسر یکفر و از جمله شش دختر یکی آن در اوائل سال ۱۹۷۰ به مواد مخدره معتاد بودند. اکنون صرف از جمله ۳۳ نفر یکی آن باقی مانده است. بقیه در صفحه (۱۰)





تدبیر خود که او هم از کارگردان بدل پرخونی داشته رفتیم و گفتم: - خوب شدی از کارش؟ مبدائی که بره نام کرد؟ حال چی باید کرد؟

هنکار قدیمی با چهره زنده و چشمهای بی قرار و انوسنگش در قاب تصویر راست مسکم ایستاده بود. دستهایش را در پیشانی گره زده بود و هر اندازه بوی تسلط بر خشتن میکشید، بی نیاید بود و سر انجام سخنان ولحن کتاکم پیرویشد و قفل نهانش را گشود. چنان به گریه و تندوی به ابراز اندیشه هایش میرداخت که گویی تنها اوست که میتواند از همه کار برآید. برای این که آتش درین من و خودش را گرم روشن نگاهدارد، صبری زنده نقاشی میکرد و مرا به سختی به گرفتن انتقام برهانیکشت. اما ناامواری ها و دشواریهای نهادی سر راه بود. دوستم باید کوتاه و اندام چست و چالاک اقبال - تصویر با راهبردی کشیده بود. با شور و سرارت نهاد پایین و بالا هرفت و به شرح اندیشه هایش منی پرداخت و طبع او کاشیدن هنرمندان به دور ما - گسستن شهر از کار تئاتر و کارگردانی بود. ولی هنوز مرقعات نتوانسته بود با خا - مایند شدیم.

اگر دیواره مرا خواست، اگر از من پیشی طلبید؟ تصمیم در گزینش راهی که در پیش رو داشتیم برایم سخت دشوار بود. نماندیم چند روزی منتظر بمانیم تا با تئاتر و کارگردان بگلی قطع و بیهیتم و حتی تیشه راه جانش بردارم. انیساری جهات با تئاتر و کارگردان هنوز پیوند داشتیم و هنوز امید را بگلی نپهنده بودیم یا از در و دیوار آن خاطره های تلخ و شومین نهادی به خاطر داشتیم. هنوز به ام در آن جا - داشت. آیا میتوانستیم از دیدار بگلی چشم بپوشیم؟ آخر در خواب دیداری او جلوم بود. چطور میتوانستیم دوران خوشی طلایی گذشته را فراموش کنیم یا از آن - بگلی بگذریم؟ روزهای نهادی نزدیک تئاتر می آمدیم. در گوشه خلوتی می نشستیم. کیمیک میدادم. چهره ها را از دور جستجو میکردم. با سر روی بپچه - کردار و تمیز میگفتم. سینه ام را از هوای آن - مانتاشتم. با چشمم در دور دیوار و رنگ رفته آن را - صمیمیم. وقتی کمتین نشانی از لطف و آشنایی منی یافتیم، میبندیدیم که سراسر زنده گیم مثل سایه لرزان و سرگردان در ختبان بیدکار دنیا بی معنی و بی قصد گذشته است. در این صورت صبری را که - دوستم کشیده بود و چیزهای را که ندیده بودیم - تاثیر زهر آلودی داشت و انگارم را صمیم صفاقت ویرا بر میانیکشت تا هر طور شده انتقام را بستانم. کم کم این فکر تویی و تهنرت گشت و سر انجام سراسر وجودم را صخر ساخت.

دوستم هنوز سرگرم قدم زدن و نشوونگی بود. کار او زود در انکار و خالهایی بود که از سالهای - سال ز هنر را نمانده بودند. گاهگاهی به کارمن میخندید. زمانی مرا ملامت میکرد. گاهی با من دلسواری داشت. گاهی برای سر گذشت ام انوس صخورد و آن را هدر رفته میبنداشت.

کم کم همه یاد بود ها به طرز انوس ماندنی از من فاصله میگرفت. انگار زنده کی مستقی داشتند

حس میکردم که جان من و گذشته هایم دیوارهای بلند و ضخیمی قد بر انراشته اند. موجودی که تا دوسه روز پیش بودم دیگر نبودم. او کم - سرا نصفه من قادر به درک او نبودم. فکر میکردم سرو کارم به جاهایی کشیده که از آن به شدت متنفر داشتم.

سر انجام به سرم تریس را گشاند و گفتم: - باید کاری کنم که برای تئاتر نه هنرمندی باقی بماند و نه تماشاگری.

بخت و صورت منی سر پایم را فرار گزید... مدتی ساکت بودم. نماندیم چی جواب دهم. در اول شرم و خجلت از سر و صورت صبراید. مدتی بیملک بودم. به تدریج خود را فراموش کردم. - آهسته آهسته چیزی در من شکست. هر چه در - گذشته داشتم دیگر به من تعلق نداشتند و خود را جان زمین و هوا معلق میبنداشتم. هر چه در آن - لحظه نتوانستم همراه کدام صلی و ادا و دلی از همه چیزهای قدیمی ریزد و فراموش کنم. در هوای نیکو نفس میکشدم. به تدریج کعبه های ذهنم را از زهرهای تازه انباشتم. سر انجام تصمیم گرفتم. یک تصمیم ترسناک و باور نکردنی.

بامداد هر روز از خانه می برآمدم و تا نزدیک شام سرگرم دید و باز دید با هنرمندان بودم. دشوار است که بتوانم همه کارهایی را که در آن زمان انجام میدادم شرح دهم. ساعتها گنگو بیست و شش سوره ادا می میبافت. یکی راه دادن نقش مرکب منی اجداد و صفاقت. دیگری خوشتر راه گزین میباید. یکی دیگر مرا ترسید. نجات میبنداشتم.

خلاصه تا توانستم باغ سرخ و سبز به همه نشان دادم. یک ماه نگذشت که گویم و مخاطب و چند بازیگر دیگر را از این جا و آن جا هم بد راه کردم و - تئاتر تازه ما شکل گرفت.

شب و روز هر چه به دست می آمد - تکه، تکه، کلاه، پتلون، پوشاک زنانه و مردانه و همه آن چیزهایی را که برای نمایش صبر هایم که خود خلق کردیم بودیم، و زخوره میکردم. شب ها تا نیمه شب در - مقابل آینه میبایستادم. صبح به چشم میزدیم. کلاه و رنگی به سرم میگذاشتم. حرکتها و ژست هایم را اصلاح میکردم. صدام را بر روی صدام. گاهی به نظر خود را در قالب نقش جا میدادم.

سر انجام یکی از تئاتر های شهر را اجاره گرفتیم. روضه همه خوب بود. همه با جوش و خروش کار میکردند. بسیاری کار تازه، باب طبع شان بود. کم کم مردم هم رجوع میکردند. همه آینه بانام و نشانی را انتظار میکشیدیم. آهسته آهسته تمهین پیش میرفت. وقتی بازیگران را بانام و تخلص صدا - میزدیم همه تعجب میکردند. سالها بود که آنها - به جز امروزی چیزی را نشنیده بودند. در نتیجه با دلگرمی و از به دل بازی میکردند و کارها به خوبی پیش میرفت. اما مدتی نگذشت که گرد و خاک و سرماها را سرمام ساخت. به جز یک اتاق خالی، اتاق دیگری وجود نداشت. هنرمندان همه در آن نمیگذاشتند و مسجور بودند که ساعتها در دلهای انتظار بکشد. بیگاری، گرد و خاک کم کم تاثیرش را بر صبر و صبر و صبر شوره و شوق و نظم پیشین وجود نداشت.

ماتحت نمایش آغاز گشت. سالن پر از تماشاگران

بود. بیم واحد خاصی در چهره های هنرمندان موج میزد. صحنه طور از من روشن نشده بود و فقط دیوارهای اتاق را نشان میداد. بازیگران به گنگو می پرداختند و سایه های شان به گوشه و کنار صحنه میخیزدند. میدهند. دراز و کوتاه. و از هم جدا میشدند. همه بازیگران در میان سایه های خود گم شده و جدایی شان از سایه ها دشوار شده بود. گاهی که به گنگو میرداختند، انگار هدیسان میگفتند. یا گاهی را شرح میدادند. گاهی هیچ و هیچ. زمانی مکی طولانی و کشنده. سپس صدای خشن و مسکمانا هتجار و در دناک و لفظه بعد نهاد های دور رسا تر صحنه تسلط داشت. سر انجام نمایش کم کم نظم گرفت. حرکت آرام و منظم سایه ها شکل گرفت. نمایش روش ریانت به اندیشه قدسی مبدل گشت.

درست در همین لحظه مرد قد بلندی به صحنه یا گذشتیم. با سوسوله کی تمام با صدای هم و شکم آهسته کی خالی از هر گونه ترم و شفقت بود، گفتم:

درد تئاتر و بازیگران اینها هستند.

وقتی نظر انداختم خوش بود. کارگردان - سایه و از بر طرف کتفه چون مید جلزید و در پهلوش چند بزغی با دانه، طرز ابرار با نفوذ و افراد صالح قرار داشتند. این صحنه منظره بی اندازه ما را ترساند. بگلی مانگم شده بودیم. غش و خورنیم نظم صحنه و مسائل بهم خورد. نمایش تعلیم شد. همه چنان تکان خوردند که گویی جهان بی از سر سر وجود شان گذشته است. من و دیوارها که در گوشه بی تشنه بودیم با تریس و نشانی از جان صبر پیشیم و در میان سبیل تماشاچیان کم وضیب شدیم. لحظه های اولی سکوت مرگباری در سالن سایه - انگند. همه کج و صبران بودند. سپس مردم به درون صحنه دزدند و آدم میخوانست بیهیتم که در - اطراف صحنه چگونه سرهای جنیدند و دستها تکان میخوردند. سالن پر از هممه های توام با خشم بود. بازیگران، بیچاره بگلی خود را باخته بودند. وقتی جاور و جنجال به اوج خود رسید چاره جز ترک محل نداشتیم.

دیواره فلاکت و بدبختی آغاز گردید. تمام زحمتهای به هدر رفت. بازیگران آواره و سرگردان شدند. وقتی یک هفته گذشته چهار پنج نفر آمدند، همه ساکت و خاموش بودند. دل شان نمیشد که با من کج بزنند. یکی در چند قدمی من ایستاد. از - خشم غنی انداخت و با صفاقت آن را لگد مال کرد. دیگری با چشمان نیز وضیبناکی با سینه جوش و تهنرت مرا میگوشت و بالنس فضاکی گفتم:

- می بینی؟ چی حال داریم؟  
- با حوصله مندی گفتم:  
- چرا، چی شده؟  
- چرا، نه منمسی؟ اگر کم مارا نخوری مرمم.  
- کجا میرود؟  
- هر جایی که دل ما شد.  
- صبر کنید، یک هفته بعد دیواره کارها بره راه میشود.  
- پس است دیگر صبر نمیتوانم. تا کی رنده ها بوج و همان تعی! مگر در این چند روز از احوال ما خبر داشتی؟

دست در جیبهایم بردم چند توت پاره ریانتیم. همه را پیش با هیاشان انداختم. دوسه نفر هیچ - بردند. وقتی پهلها تمام شدند، یکی صدا زد:  
- دست از سرما بردار. خدا حافظ ما رفتیم.  
بعد بدون این که حتی برای یک بار هم پشت سرشان را بنگرند، همه کم وضیب شدند. دلم سرد گشت، مدت مدیدی ساکت و مگن در اتاقم قد میزدیم. صبر ها با چشمان ملو از انگار پینشان. مرا میگوشتند. با ز همی کد ام شان از من دفاع نکردند. دوش با چشمان ملامت بار به سر زشم پرداخته بودند. یکی صاف صورت کشیده رهش را گشاند. بود. آتش تا صبح هر انگار تلخ و م انگیزی دست و پا میزد. انگار کم شده، ترسهای ناشناس صرا زهرنگ، انگار معیب و باور - نکردنی، کابوس زهر و ششمیر هلنگ و ازدها و از کتفه پشه ها، همه از سر نو جان میگرفتند. ماتحت سوال های زیادی ز هنر را پر کرد:

- چرا چنین شد؟ چرا اشتباه کردم؟ کجاست کدام فلفلی درین بود؟ ...

از این انگاری پایان که به هیچ جایی نرسید خسته شده بودم. یک حالت بی اعتنایی و کجی مرا میخورد. دلم هیچ کاری نمیشد. سرم درد داشت. خواب نمیرد. ماتحت به سوی صبر منیم. هم - بردم. به سرم آن را از دیوار کشیدم و تا نتوانستم - بالا بردم. همه شدت بر زمین کوبیدم. توت های شیشه و کاغذ های پاره، گوشه اتاق را پر کرد. صبر هنوز - لیخند شیطانی را بر لب داشت.

بامدادان روز در زمین جانمیشم راه رهایی و نجات میجستم. یاد آمد که دوستی در جای دوری دارم. روان دهکده او گردیدیم. بی فکر بی ارا ده و آهسته، فاصله ها را میپوشیدم و میبنداشتم که چه وقت برسیم. دره تا یکی که زنده کی مرا فرا گرفته بود. راه میرفتیم. نماندیم که به جایی برسیم یا نه. رسم. دوستم به مردی بود با پشت برآمده و رنگی ریشه ریشه گردن با یک و بیطکی که گردن و خنخش را با شال بی رنگ و ریش میچید و تارهای ریش بهش دانه دانه تامل شعر من بود. حالت آرام و موقر داشت. در چشمان زلف و نافذ و روشش هر کسی افتق - کشده و مراد و مطلقش را میبانت.

پیر مرد چندان تروتی نداشت. چند تا بزگوشتند و تعدادی مرغ داشت، با یک جفت گاو و موزه ای که در آن گندم میکاشت. از صبح تا شب ضلالتش را می نداشتند. زمین را قلمه میکرد. از کوفتنداش مواظبت میکرد. آدمی بود سختگیر، زحمتکش و مقاصد بود. او در روز اول مرا با خود به سوی کله و قفسه مرفهانش - برد.

ابرها به تدریج پراکنده میگردد. باد آهسته آهسته آرام میگردد. به بر بالایی قله ها میمانند. بود. سبزه و طلفی وجود نداشت. موشهای آبیست به قدری ضعیف شده بودند که به آنها نمیشد نگاه کرد. دیر باز بود بیماری وضعف آنها را از اینا مانند خت اگر هم نمی مردند، دیگر توشی میداشتند و - گشتی.

بره های بی مادر کنی را نداشتند که شمر بد دهند. موشها نمیکشند که بره های بیگانه به آنها نزدیک شوند. شاخ و لگد میزدند. گاه گاهی بره های سرگردان و گرسنه و تشنه نبردست

یا ها گوی میمانند. با به دنبال ما میدهند و با چشمها و نگاه های تضرع آمیزی سراغ کشده شان را میگردند. دوستم چیزی نمیکشت یا میگفت ولی من نمی شنیدم. با قادر به درک آن نبودم. وقتی کسی بیشتر رفتیم همه نزدیک قفس مرقان رسیدیم شویس - صبری را دیدیم. مرقان دم کشیده بی یکدیگر میدهند. سراسیمه، هراسان و قدتقدکنان خود را به دور - دیواره، سیمها و چوبهای قفس میگوشتند. هر مرضی تلاش برای نجات جانش داشت. فرصت دانه خوردن، تخم گذاشتن و از آن دادن نبود. بسیاری لبوانه وار و صیغانه به زخم یکدیگر چشم دوخته بودند و ندانم در پی طعمه و شکار بودند. نولهها و سر و صورت شان خونین بود. از پشت برهنه و زخمی چند سرخ قطره قطره خون بر زمین فرو میچکید. اینم، از قفس رخت برهنه بود. راه گزینی هم وجود نداشت. در هر گوشه، چند تایی بی حال بی رقی منتظر بودند. گاه گاهی پرها و بال ها لرزش میسوی داشتند. پاهای کشیده میبندند و سر انجام بی سر و صدا همه چیز خاتمه میبندند و در پشت زخمی و - دیده و همان خون دله شده، بر کوههای نهادی میلهیدند.

دوستم نگاه مضطربش را به سهم گشاند. ما لمن اندیشناکی گفتم:  
- می بینی گوشت یکدیگر را میخورند؟ این کار شکن بد دارد.

هنوز مکن العمل واضحی نشان نداده بودم که دوستم مهابه کوان در میان قفسه مرقان خود را انگند و در حالی که مرا به کمک میطلبید، گفتم:  
- چرا ایستاده ای؟ نگذار گوشت یکدیگر را بخورند. نشانه بدبختی و فلاکت است.

هر دو دست به کار شدیم. با دشواری مرقان را از هم جدا ساختیم. دوستم رنگ و رویش بسیار بد و چهره اش بیپیده رنگ میبود. انگار شرف داشت. بهرخت و اقبال خود لعنت و نفرین میفرستاد. به زمین وزبان نش و دشنام میداد. دلش خواست با چوب و لگد به جان مرقان ساده بیفتد. من هم حال چندانی نداشتیم. دامن را لگه های خونین فرا گرفته بود. هر قدر میکشیدم از من - نیروی و دامنه آن وسع و صبر میبند گشت.

در حالتی خوابگونه میخندیم که تئاتر ما به شکل قفس بزگی درآمده است. همه جا پر از مرقان کوچک و بزرگ است. تعدادی با پرها صبح شده و لرزان به هر سو میگردند و بیخواب اند. چند تایی به جان هم میگردند و سر و صورت شان خونین است. من و کارگردان هم مرقان بی چشم میبندیم. مرقانی که یکدیگر را با آرزو خشم تمام میخوریم. لیا نصیبیم. پیر مرد کار قفس ایستاده و چهره رقت انگیزی میکند.

- این کار شکن بد دارد. ...  
فم گنگی در درونم زناه کشید و آهسته آهسته جایش را مرق سرد و سوزانی گرفت. آنچه در قفسه مرقان دیده بودم، پرده سباهی از شرم و خجلت جلو چشمم میکید. از انگار قبلیم دلم بهم میخورد. میکشیدم آنها را از خود برانم. آهسته آهسته بخهای دلم آب میشد. به نظرم می آمد که تا این - موقع خود را نشناخته بودم. به جای دنیای روشن و صقیقی تا یکی شب در ز هنم حکفرمایی داشتم -

است. کابوس که با چنگال تویی و توش گهم را - میفرشد. به تدریج ست و ناتوان میگش و سوز آرایش را میچشم که از چند سال پیش به این سو میجستم اما نماندیم.

ندانستم چطور با دوستم خدا حافظی کردم. ناگهان حس کردم که چالاکتر و سبکتر شده ام. حس میکردم که از تدهای زنده کی رسه ام.

دیواره راه شهر را در پیش گرفتیم. وقتی به دیواره تئاتر اولی پا گذاشتم، در نزدیکی دیوارها گردان بامن قابل شد. او هم حال چندانی نداشت. شکسته و زخمی به نظر میرسید. لحظات اولی پاکندی و تلخی گذشت. هر چه میکشیدیم چیزی در درون ما مانع میشد.

با چشم میبندیم. یا کسی بود که درخواست ما به هم میگردیم. کارگردان هنوز سو ظن داشت و با بدگمانی و تردید مرا میگوشت. کم کم دیوار کتفه درز برداشت. با چشمهای سر زش بارش این که گناهان پیش نا پذیر می از هر دوی ما سر زده باشد. دیگر را میگوشتیم. ناگهان دیدم که گوته های نور فرشته او کم شکست. هر دو نفس راحتی کشیدیم و دست - دیگر را نشردیم. شانه های ما سبک گشت ولی هنوز بازگرای از اندوه را بر دوش میکشیم.

### مرونی شناسین

بقیه از صفحه (۱۸)

همشهری دست به جیب برد. تمام جیبها را دید. متوجه شد که تمام کارتها، اسناد، حتی یکس جیبی اش را در دوشی سر به بی فراموش کرده. قیافه اش رنگ های مختلف و حالات مختلف به خود گرفت. با صدای ملایم، لازم بود که اعتراف کند. ترانیه با اشاره رؤس تشرفاتی، گفتم:  
- پس لطفاً به اداره ما برن آید تا ما مجرب بیشتر گفتم:  
- توحی نداری؟ تو میدانی که به کی است.  
- در میانیت خواهیم دانست، بغیر این حرکت کنین.  
- صبر کنین، به سلاوی پانا پوتوف است.  
- درد فتر و لولس باز بگوین.  
- خواهش میکنم. این ترانیه دیکر میتواند معرف مرا تایید کن و در پیش راه طرف مردی که در این شان جمع شده بودند. کرد و داده داد.  
- بر سین اگر با او برن آید این ترانیه دیکر گرفت. خدا میداند که کی است. هر کسی خود به یک کسی معرفی میکند. ولی باز هم مردم جمع شده را بر رسید.  
- کسی از شما او را میبند؟  
- هیچ جواب شنیده نشد.  
- هیچکس جواب نداد. همه چپ بودند و بی تفاوت نگاه میکردند. حتی میخواستند که پشت کار خود بروند.  
- آدم با دریش فولادی خود را واقعا خجالت زده بمانت.  
- کی گفتم که مره نمی شناسم؟ به سلاوی پانا پوتوف بیف استم و کجکل انتخابی شما، همه شما برهنه رای دادین، چطور میرو نمی شناسین.





# ورزش

## اختصاصی فوتبال

### نخستین مسابقات جام جهانی فوتبال

— نخستین بار مسابقات جام جهانی فوتبال در سال ۱۹۳۰ در یوروگوا برگزار شد.

— ((پلی)) یگانه فوتبالست است که سه بار مقام قهرمانی جهان رسیده است.

— کارناجال دروازه بان تیم فوتبال مکزیکو در (۵) جام جهانی اشتراک نموده است.

— پله ، سیلر آلمان ، وولدا سلو زمووا از پولند هر کدام اند چار جام جهانی اشتراک نموده اند.

### بزرگترین مسابقات

— بزرگترین مسابقات جام جهانی — هنگری ۸ — آلمان فدرال ۳ در جام جهانی ۱۹۵۴.

— هنگری ۱۰ — السلواک (۱) در جام جهانی ۱۹۸۲.



— ۹۰۰ مین گول توسط یازالک از آرژانتین در سال ۱۹۲۴

— ۱۰۰۰ مین گول توسط رابسی انسن برینگ از هلند در سال ۱۹۲۸

— ۱۱۰۰ مین گول توسط باله — چه از شوروی در سال ۱۹۸۲

— ۱۲۰۰ مین گول توسط پاپین از فرانسه در سال ۱۹۸۶

### جام جهانی فوتبال و گمنامی از این جا و آن جا

۱۳۰۰ مین گول — بهترین و زیباترین گول جام جهانی ۱۹۸۶ توسط ((مانچل — نگره)) فوتبالست مکزیکوی در — سابقه 'مکزیکو — بلغاریا — سار — ضربه' قوی پای چپ به شمر رسید.

— بابه شمر رسانیدن گول چارین خوش در سابقه هسپانیه ، دتعار در ۱۹۸۶ بوتراگینو مهاجم تیم فوتبال هسپانیا نام خوش را ثبت تاریخ نمود . زیوا گول وی ۱۳۰۰ — مین گول جام جهانی به شمار میرود .

— ۱۰۰ مین گول — توسط چانسن از سویدن در سال ۱۹۳۴

— ۲۰۰ مین گول توسط واتر مرون از سویدن در سال ۱۹۳۸

— ۳۰۰ مین گول توسط شیکو از برازیل در سال ۱۹۵۰

— ۴۰۰ مین گول توسط لیفتراز ترکیه در سال ۱۹۵۴

— ۵۰۰ مین گول توسط ران از — آلمان فدرال در سال ۱۹۵۴

— ۶۰۰ مین گول توسط پر — کوچ از یوگوسلاوا در سال ۱۹۶۲

— ۷۰۰ مین گول توسط بامسی چارلتون از انگلستان در سال ۱۹۶۶

— ۸۰۰ مین گول توسط جرزینهو از برازیل در سال ۱۹۷۰



### خورد سالترین و مسین ترین تماشاگر جام جهانی یگانه بازیکن

— خورد سال ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکویك طفلی ۱۲ روزه مکزیکوئی بود که مادرش او را در سابقه 'مکزیکو — بلغاریا با خود آورده بود .

— مسن ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکو پیر مرد ۹۸ ساله مکزیکوی بود که برای تماشای سابقه مکزیکو — آلمان فدرال — آمده بود .

— جف هرست از تیم ملی فوتبال انگلستان تنها بازیکن در طول تاریخ جام جهانی است که در سابقه 'فینل جام سه گول رابه شمر رسانیده است .

### یگانه کشور

— برازیل یگانه کشوریست که در — ۱۲ جام جهانی اشتراک نموده — است .





صاحبه : حسينا

# راه طولانی که یک ورزشکار می پیماید

همایون یوسف کارگریکی از -  
چهره های شناخته شده تیم  
فوتبال و عضو تیم منتخب کشور  
پرسش های باخبرنگار سپاهون چنین  
پاسخ ها ارائه کرد :

س - در کدام سال به ورزش دل  
خواهتان یعنی فوتبال  
رو آوردید ؟  
ج - از او آن کودکی علاقمند ورزش  
بودم . بخصوص به ورزش  
فوتبال و سکی سخت دلبنسند  
داشتم ، همان بود که در دوره  
مکتب عضویت تیم لیس خود  
را کسب نموده و از آن طریق  
در مسابقات جوانان و نوجوانان  
شرکت می یافتم و  
زمانیکه عضو تیم لیسه حبیبیه  
بودم ، همه ساله تیم مادر -  
میان لیسه ها ، قهرمان فوتبال  
بود .

س - مشق اصلی تان درین راه کی  
بود ؟  
ج - مشق اصلی ام خانواده ام -  
بوده ، زیرا اقربا  
اکثریت اعضای فایبل موزش  
کار بوده و چهره های -  
شناخته شده ورزشی اند  
و از طریق کلب اتفاق که یکی  
از جمله کلب های آزاد ورزش  
در کشور است و به همکاری  
اعضای فایبل ایجاد گردیده  
بود که در آن کلب رشته های  
فوتبال ، والیبال و سکی فعالیت  
مینمود و بهترین استعداد  
های ورزشی از همین کلب به  
جامعه تقدیم و اکثریت آنها

اعضای تیم منتخب نیز بوده اند  
شرایط مساعد ، امکانات بهتر  
وسایل و تریبون ورزشی نیز  
میتواند باعث شوق ورزشکار  
گردد چنانچه شوق تهر  
ورزیده کلب ما محمدریفق  
محمودی دربرویش استعداد  
های ورزشی نقش اساس داشته  
که افتخارات انزونی از باعث  
تلاش های نامبرده تهیه کلب  
گردیده است .

س - گذشته از ورزش فوتبال چی  
در وقت های دیگری دارید ؟  
ج - شغل آزاد دارم .  
س - از کدام سال عضویت تیم منتخب  
ملی را کلبی نموده اید ؟  
ج - در سال ۱۳۵۶ عضو تیم  
جوانان و در سال ۱۳۵۷ عضویت  
تیم ملی فوتبال کشور را کسب -  
نمودم که تا اکنون عضویت آنرا  
دارم .  
س - بجز از عضویت تیم ملی به  
شکل آزاد ، در کدام تیم هابازی  
نموده اید ؟

ج - عضو تیم فوتبال کلب  
اتفاق نیز بودم ، زمانیکه  
محل پوهنتون کابل شدم مدت  
چارسال کپتان تیم فوتبال -  
پوهنتون کابل بودم ، که درین  
دوره خاطرات بسیار خوش و دل -  
چسبی دارم و همچنان درین -  
مدت تیم پوهنتون کابل ، همه  
ساله در سکو قهرمانی قرار  
میگرفت و از طرف مقامات  
پوهنتون کابل تحایف ، مدال  
ها و هدیه نامه های زیادی نیز  
برایم اعطا گردیده است ، و  
در سال ۱۳۶۱ بحث بهترین  
محل ورزشکار از طرف ریاست  
پوهنتون کابل شناخته شدم . بعد  
از فراغت از پوهنتون ، به خدمت  
سربازی رفتم ، مدت چارسال راه  
حجت سرباز در کلب سپورتی ارد و  
سپورتی نمودم . در تیم ارد و واقعا  
نظم و دیسپلین ورزشی خاصی وجود  
داشته و باعث پیشرفت های  
شایان ورزشی میگردد .  
س - چند بار بخارج از کشور

سفر نموده اید ؟  
ج - بیشتر از ۱۵ بار به جمهوری  
های مختلف اتحاد شوروی ، دو  
بار در مسابقات آسیایی ، به بنگله  
دیش ، یک بار به مسابقات آسیایی  
منعقده چین ، یک مرتبه به  
کویت و همچنان نظر به قرارداد -  
های کلتوری که بین افغانستان  
و دیگر کشورهای خارجی عقد گردیده  
است جهت مسابقات دوستانه  
به کشورهای آلمان دموکراتیک  
چکسلواکیا و هند سفر نموده ام که  
درین مسابقات نتایج و تجارب خوبی  
کسب کرده ام .  
س - از این سفرهای رهتوشه هایی  
به کشور خود آورده اید ؟  
ج - مسابقات آسیایی که در سال  
۱۳۵۷ در بنگله دیش بین ۱۷ کشور  
آسیایی صورت گرفت ، تیم فوتبال  
افغانستان مقام چارم را حاصل  
و بدور نهایی این مسابقات راه -  
یافت .  
در مسابقاتی که در سال ۱۳۶۳  
در چین دایر گردید ، در مقابل  
بثیه در صفحه (۸۳)

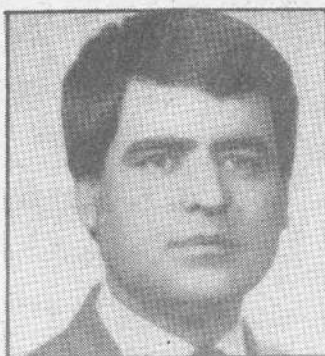






# حالا که پرسیدید پس بخوانید!

فوت زلی باغ میدهد .



## آرزوی پیرزاد از کاره ۳ و ۲ و ۱ پیرزاد :

- س - چرا ظفر شامل مل درین اواخر در تلویزیون آهنگ جدید نمی خواند آیا از هنرموسیقی دست کشیده است ؟
- ج - خویش میگوید آداه میهدم .
- س - آیا تینوس نامزد شده است یا کی ؟
- ج - با نامزدش .

## ماهیه صفت متعلم لیسہ ملالی :

- س - آیا درست است که ظفر شامل تاجو رنگ موسیقی میباشد ؟
- ج - به صاحبہ \* ظفر قی اقل مراجعه کنید .

## خاطره همایون پیرزاد از خیرخانه مینہ :

- س - چرا بعضی از هنرمندان با هنگام لبس آهنگ های شان در پیش گفته نیاز گل ها را پیرس می سازند، علت را واضح سازند .
- ج - چون وارخطا میشوند .
- س - شهروان هنرمند سابقه دار کجاست - زنده است یا اینکه خدانا خواسته ...
- ج - شکر زنده است ، حالا پیشه تیکه داری را اختیار نموده است .

- س - وهاب شادان چرا در تلویزیون ظاهر نمیشود .
- ج - میگویند جائیکه سنگ است در پای لنگ است .
- س - روی یخک موازنه خود را از دست داد، با تاسف یک پایش شکست و حالا با دو گوش و دو چشم رادیو را می شنود و تلویزیون را نمی بیند .

## فیده نیازی و محمد یحیی نیازی :

- س - آیا آوازخوان عزیز و محترم ساربان صحت خود را باز یافته ؟

ج - با تاسف تا هنوز در بستر مرضی قرار دارند .

س - میرا از یفتلی متعلم صنف دهم لیسہ مهم :

- س - چرا درین روزها هیچ کورس از گروه باران در - تلویزیون به نشر نمیرسد .

ج - زیرا درین روزها روزهای برف است

س - چرا در برنامه های تلویزیون تنوع و نوآوری دیده نمیشود ؟

ج - به خاطر آنکه حالا مردم با همین برنامه ها عادت کرده اند و تنوع عادت موجب مرض است .

س - علت ازدواج نکردن محترم عزیزالله هدف بهنسر پیشه تیاتر چیست آیا دختر مورد نقوش را پیدا نکرد ؟

ج - پیدا کرد اما وقتیکه آقای هدف را دید جایجا سکنه نموده بیچاره (هدف)

س - اگر امکان داشته باشد با محترم سلام سنگس هنر پیشه سینما صاحبہ نمائید .

ج - اینبار که به سانش رفتیم حتما صاحبہ ای - ترتیب خواهیم داد .

از طرف آصفه صدیقیار امید متعلم صنف دهم لیسہ عایشہ درانی :

س - آرزوی منی که هنرمند خوب کشور فرهاد دریا با تلویزیون خدا حافظی گرفت چرا دروازه های تلویزیون و رادیو برای همیشه به روی فرهاد دریا بسته شده .

ج - دروازه رادیو تلویزیون به روی فرهاد بسته نبوده ، نیست و تا حاییکه ما میدانیم مفتیہ یگان بار در دهنلیزهای تلویزیون قدم میزنند .

س - بایقرا غیر از اینکه گوینده پروگرام آینه است دیگر چه صروفیت دارد ؟

ج - مشکل است .

س - چرا پارچه های تشلی مرزاقلم به تلویزیون ثبت نمیشود ؟

ج - در یکی از صاحبہ هایش با سهاون این مساله را کاملا توضیح نموده است .

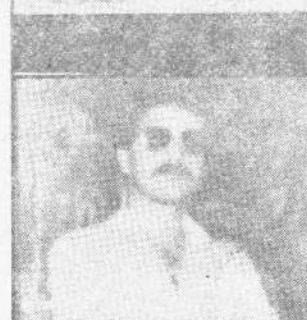
اللہ رحمت نبرد محصل سال اول پوهنغی انجنیری - ج - :

س - مجله سهاون یعنی خبرنگار مجله ، سری در - موسسات نظامی نمیزند .

ج - در شماره گذشته این کار را کرده اند .

س - جراتیمت مجله سهاون در هر شماریکه جدید از چاپ میزاید ، به کیهان میرسد .

ج - گناه ازبازار سپاه است .





وضع مقررات بالقوه بمنظور علاج اساسی معناتین :

دیگر هیچگونه قفل وجهه زندانی وجود ندارد ولی فرار نیز ممکن نیست . اولیها خاطر نشان میسازد : ((کستی را در بیدم تا به وسیله آن به آنسو جهیل برسم . جلورفتن ولی بدست خارتندی گیر افتادم . در حضور همه ، مسئولین میگفتند که چگونه میتوانم خود را از این صفت رهائی بخشم ؟ چگونه میتوانم از دوستان خوش بگشتم ؟

بعد یکروز بمن پول دادند تا برای خرید به بازار بروم . در آن روزم که مسئولین امور انجا واقعا' دوستان من بودند همین اقتصاد داشتند . از همان لحظه ، تصمیم گرفتم به زنده کی دهماره ام بر سر کردم .))

مؤثرت برنامه های تربیتی طبیعت که از جمله پنج نفر ، چهار نفر آن طرف سه سال یا بیشتر از آن بعد از ترک محیط ، اعتماد به مواد مخدره را ترک گفتند . معالجه بعنوان جز' موضوع تربیتی شناخته شده است . مسئولین امور خانواده های شان با شاگردان یکجا زنده کی ممنوعند و بعنوان والدین مقتدر و لسی مواظب عمل میکنند . درین فام کارهای نهادی مانند تغذیه حیوانات و زرع نباتات برای انجام وجود داشت . جلسات شورشی در جریان روزهای رسمی مکتب و برنامه های سکی و رقص در تعطیلات اخیر هفته سازمان داده شد .

بعد از ۱۴ ماه ، شاگردان منظمه رفتن به مکتب ، گرفتن تعلیمات حرفه ای یا اشتغال به وظایف را در شهر نزدیک آنرا از کردند . در حالیکه در محیط خانواده کی کاملاً تحت نظارت به زندگی خود ادامه میدهند . این یک آزمایش واقعی است زیرا سالهای از دست رفتن را باید تلقی کرد . اولیها که اکنون ۲۷ ساله و - فایز التحصیل ژورنالیزم است میگهد : ((من تمام صبرم را در گذر و دروغ سپری کرده ام . هرگاه به ترک اعتماد بمواد مخدره مجبور نمیشدم شاید تا هنوزم آنرا ادامه میدادم .))

سهدن با ترکیب اقدامات بجا رفته مواظبت یکی از راه های نو کی کردن موج اعتماد به مواد مخدره را دریافته است . چهار د هارتول ، تنظیم کننده همکار پروژه ((شاخص های مواد مخدره )) در بوته تون لندن اظهار صداره : ((جوایع دیگر جهانی ، با اتخاذ همین تدابیر استفاده از تجارت سهدن میتوانند در راه جلوگیری از مواد مخدره کاممهای مؤثرتی را بردارند .))

# ملکه

بقیه از صفحه (۲۱)

ژورنالستان واگذار کرده بودند . در اینجا بود که دختران با بیست اسعداد شانرا در مصاحبه روی موضوعات آزاد تبارز میدادند و در یک موقعیت مشکل نباید ترکمز فکری را از دست میدادند . تنیج یا سابقه ((حسن خوش طبعی)) بمنظور رفع اینهمه فشار زیاد اعلام گردید .

پروگرام نمایشی ((اسرار نهایی)) شامل چندین بخش بود : اشتغالی نخست ، نهایی ۲۰۸۸ اجرای رقص عالی ورزشی با اجرای اکت ملکه نهایی و محمتر از همه اجرای آن بختر از هر کس دیگر ، کار ساده نبود . در همین مرحله بود که ((نهایی رقص)) آرزو مندوبند پرواز نمات شانرا از دست میدادند .

سرانجام ، از روند فاینل سابقه نتیجه خیلی عالی بدست آمد . ملکه مکتب ((ماشاکالینینا)) که پیراهن ساخت کمیتی بود را مودن را برتن داشت بانوار برنده کی روی شانه اش جا گرفته بود بر جایگاه ((ملکه نهایی)) قرار گرفت .

تاج اوساخت کمیتی چکی ، جابلو- نیکیس بود . سهیل گلها ، موفسات هاباد کارها و تحایف از جانتس تضمین کنندگان خارجی سابقه به پاس قدر دانی از نهایی اش و خاطر اشتها تولیدات شان به سوی اوسرا نهر شد .

((ملکه نهایی سکو)) چهره نهایی ، ساتهای دراز (باقدر ۱۷۶ سانتیمتر) و اندام باهک (۵۲ کیلو گرام وزن) دارد .

این یک درجه ، نادرخوشبختی بود . بروی دختر هفده ساله کی که تازه نخستین قدمش را به جهان بزرگ بر میدارد . ساعت الی او ، تحفه کمیتی لهس سینت لرون ، خاطره عالی یک رهداد فرحت بخش است ، ایا انتظار داشت - برنده شود ؟ ((ماشاکالینینا)) در مقابل این پرستی نهاد میگد ، ((او ، نه ، البته که نه ! ولی صمانی

هم نبودم . حق اگرین تاج به کسی دیگری تعلق میکرد ، با زهم ناظره این سابقه را تا اخیر - زنده کی فراموش نمیکردم .))

فوتو راپورتی که ((ماشاکالینینا)) رادر سابقه مودل سال گذشته در خانه فوشن زاتسیف ، تاشا کرده بود ، لحظه به لحظه تا مرحله انتخاب راهنمایی و همراهی میکرد .

در طول هر سه روز سابقه فاینل در قصر ورزشی ((لوتزکی)) پدر ماشا حاضر بود هر ای او - آرزوی موفقیت میکرد . او اظهار داشت : ((همکه دخترم را در میان اینهمه دختران نهایی و دوست داشتنی دیدم ، واقعا' در مورد اینکه او خواهد توانست از اینهمه حرفان جلو بیفتد شک و تردید پیدا کردم . ولی به ماشا در دوران کودکی جرئت و ایستادگی را آموخته بودیم که احتمالاً همین امر سبب شده باشد او را در این بخش لحظه مخق بسازد .))

دو هاکردن در مدیترانه ، فلم های اشتها ، قرارداد های تجاری گاهگاهی همه اینها برای ماشا رهایی بیش نبود . کار بعدی چیست ؟ او بر زبان هسپانوی که در دوران مکتب خوانده تسلط خوس دارد ، شاید معلم یا ترجمان شود . ولی نخست از همه باید تحصیلاتش را به پایان برساند .

در همان برندگان دیگر ((اوسکانافاندیری)) ۲۱ ساله جایزه دوم و ((ایلینا پیدروای)) نژده ساله جایزه سوم را گرفت . به ((ایکاترینا چلیچیکینا)) جایزه ((قدر دانی عامه)) اعطا گردید و نیز ((مارک روزوسکی)) از اود هوت بعمل آورد تا به استدیوی تئاتری اودر ((نیکیتسکی روتتا)) بپیوندد . همچنان برای برنده گان - جذابیت خاص)) و ((برخورد با تاشا چجان)) ((نگمهای تابنده و ((روزشکار خوب)) جوایعی اعطا گردید .

سابقه نهایی سکوا آنتیپانک وای گیری عمیق شان داد و اینکه اکثرت مردان از آن استقبال شایقی بعمل آوردند . بصورت منظم هر سال دایر خواهد شد . ترجمه : ستانک

# سختان

**سختان محبوب**

نزدیکان زود ترازم ناضله  
می شناسند  
میکنند گویا میخواهد عشق را  
طلاق بدهد  
مشنوقه بگیرم بازار او تاسیب  
مستقم دارم  
بخون نزد یکی سازی ویس از اردو  
وسوسه از خود در سازی

بالیا س خورد بختد نال  
هر که بیشتر سرگرم ارتکاب  
جری است بیشتر ابرنگه  
در عکسها راه خالاراسی  
مکن شناختن دانا برستن  
نادان باید از بوانه بنسد  
بگردد و هوشیار از هر دو  
وهایی آخرین تجربه زندگسی  
ترجمه از رهتاب



بقیه از صفحه (۷۱)

در هر دو فیلم روی این نکته تأکید صورت میگیرد که: (( جنگ نمیتواند و نباید دوباره اتفاق بیفتد ))

خطرات جنگ برای سینماگران شوروی از جهت هیروئیسم و شناخت روان انسان ارزشمند است. شخصیت اندری سکولوف را که توسط سرگی باندوچسوک در فیلم (( سرنوشت یک انسان )) بازی شده است ببینند. او تمام خانواده اسرارآمیزیست میدهد، تمام آنچه را درین جهان دوست نداشته است. او از میان وحشت و ترس اردوگاه های نازیستی عبور میکند، اما در نهایت بساویز را به مردم از دست نمیدهد. شخصیت ایلوشا سکولوف در (( حماسه یک سرباز )) اثر سرگئی گریگوری چوخرای، حیرت انگیز است. (وقتی میدانیم که او از جنگ باز نخواهد گشت، ما را اندوهی فرامیگیرد.))

فیلم های (( ستاره های روز )) (برف های داغ) و دیگران از شمار همین فیلم هایمیانند. کارگردانان (( موسفلم )) در مبارزات آبرویی صحنه های جنگ و بازی نقش شخصیت های باادب شجاری های فراوان روبرو بودند. فیلم (( آزادی )) اثر (( یوری اوزوف )) و (( آنها با علم و مین جنگیدند )) اثر یانید ریچوک میتواند نمونه های از ادب شجاری کارگردانان موسفلم باشد.

کارگردانان و سینماگران اتحاد شوروی در کنار هیروئیسم مردمان اتحاد شوروی سقوط شخصیت و ضعف های اخلاقی ایراکه جنگ بهمیرساند آورده بود فراموش نکردند. اندر فیلم های مربوط به دوره جنگ خیانت ها و بزدلی هانیژا شکار میشود. الم کلیوف در فیلم

(( بیا و بسین )) از کسوجنا پنگارانی را که تمام خصلت های انسانی شانرا از دست داده اند و از سوی دیگر فلورا بسری را که از تمام معابر روزن فاشیستی گذشته و در هول و راحمل کرده ولی روح تناسکس را از دست نداده است نشان میدهد.

فیلم های متعددی که علیه فاشیسم از طریق سته یوه های موسفلم تهیه گردیده است تأثیر بزرگی بر سینما و سینماگران وارد کرده است. این تأثیر هم از لحاظ دوونامیه انسانی و بشری آن وهم از نگاه زبان تبیین در سینما از اهمیت بزرگی برخوردار است.

(( چرا هنوز روس ها درباره جنگ فیلم میسازند. این جنگ بسیار قبل اتفاق افتاده بود. ))

با سخ ساده به این پرسش اینست: (( روس ها درباره جنگ فیلم نمی سازند. آنها علیه جنگ فیلم میسازند تا هرگز یار دیگر اتفاق نیفتد. )) زیرا جنگ ها و برخورد های جنگ جهانی دوم جان و زنده گی شمار بزرگی از انسان ها را گرفت. در جنگ دوم جهانی اتحاد شوروی بیست میلیون از افراد خویشرا از دست داد.

این جنگ برای جرمن هانیژر همان فاجعه را آورد. این امر را الکساندر رالف ولاد میرنوموف در فیلم شان بنلم (( صلح بسرای تازه وارد )) نشان داد. درین فیلم سرنوشت فاجعه بار کونکان در جنگ مطرح گردیده است. روی این مضمون فیلم های زیادی تهیه گردید. از جمله (( کودکی آن )) از اندر تارکو-فسکی (( مان )) نیکلای گوینکو-راه های تازه

در سال های جنگ و دهه اول بعد از جنگ کارگردانان جوان به موسفلم روی نیاموردند. وقتی در نیمه دهه پنجاه قرن جاری

استعداد های جدید ظاهر شدند وضع جدا تعیین یافت.

آغاز کار هنری میخائیل شویشتر با توجه ویژه او به زنده گی روستا بیان مشخص گردید. او یکد روزانوف با نخستین فیلم خود (( شب کار - نیوال )) محبت تماشاچیان را به دست آورد. و در نتیجه به زانسر دلخواه خود - کیدی - وفادار ماند. فلم (( چهل و یکم )) ظهور یک هنرمند بزرگ را با چرخش به سوی (( رومانیس مفرمانانه )) اعلام کرد.

کپورشی دانیلایا و یگور تالانکین کار خود را در سینما به سمت معاصران

(( اوژی گراند )) پس از نمایش آن در (( ماله تیاتر )) توسط سرگی - الکسی یف، فلم ساخته شد. بدایه فلم های کوتاه استانی رون دست گرفته شد و بالاخره کارهای بیچید و ترافازگردید و (( سریال های تلویزیونی )) تولید گشت. سریال (( ماری خود اتشی گشتودیم )) در چاربخش که توسط سرگی کولوسف تهیه گردید و در سال ۱۹۶۴ از طریق تلویزیون پخش شد. نخستین تجربه در عرصه تولید سریال های تلویزیونی بود.

پس از آن تولید سریال های

# موسفلم

انیا)) ای انتون جخوف توسط اندری میخائوف کچالوفسکی و (( جنگ )) توسط سرگی باندوچسوک، فلم ساخته شدند. بدیچی است که در کنار کلاسیک های ادبیات شوروی فراموش نگردد و فلسفایان فیلم های متعدد دی از روی آثار آنها تهیه کردند.

تاریخچه بین المللی موسفلم از طریق تولید فلم های مشترک با سایر کشورهای جهان تشبیهت گردید. شمار تولید اینگونه فلم ها روز افزون است. در ذیل نام چند کارگردان و فلسفای معروف جهان را که با موسفلم همکاری مشترک داشته اند ذکر میکنم: اکیرو کوساوا کارگردان بزرگ سینمای جاپان در فلم (( در سوازیلا )) میکولاس - بانچوف فلم (( سربازان وستاره ها )) و تئودر سیکا کارگردان موسفلم سینمای ایتالیا در فلم (( گل افتاب - پرست ))

آغاز کار سینماگران تازه وارد موسفلم به خاطر داشتن انجمن بی همتهای خود میتواند افتخار کند و آن (( دبیت )) است. جاییکه فلسفایان تازه کار استعداد شان را در پرود کشتن های کوچک مس ازبایند. این محل نام های

بیچید و باتکیک های جدید بی دیگری تهیه شدند و استعداد های بزرگی درین عرصه تیار کردند. سریال های (( میجوریکو )) و (( اجودان عالیجناب )) اثر ایفگی تاشکوف پنج فلم از (( ارواح مرده ها )) گوگول از میخائیل شویشتر و همچنان (( تراژدی های کوچک )) از پوشکین به کارگردانی همین کارگردان. و به همین بیان فلم های زنده گی نامه بی که از آن شما رسرپال (( میخائیل لومونو - سوف )) اثر پوشکین، ساخته شدند. از شمار سریال های تلویزیونی بسیار خوب که به استقبال گرم تماشاچیان روبرو شدند میتوان از (( سایه ها در ظهر ناید )) میسوندا و (( ندای جاودان )) از اولری - اوسکوف و ولاد پیرکراسنا یولسکی نام برد.

انجمن تولید فلم ها و سریال های تلویزیونی موسفلم در کنار این آثار تولید فلم های کیدی تلویزیونی را فراموش نکرد و آثار درخشانی را در این راستا تهیه کرد.

درین زمان به موضوعات جنگ داخلی در کارهای سینمای توجه فراوان صورت گرفت و بر اوراق آن دوره تاریخ اتحاد شوروی روشنی افکند. شد. (( در سرباز ریفیسی هم بودند )) اثر ایفگی کارلوف

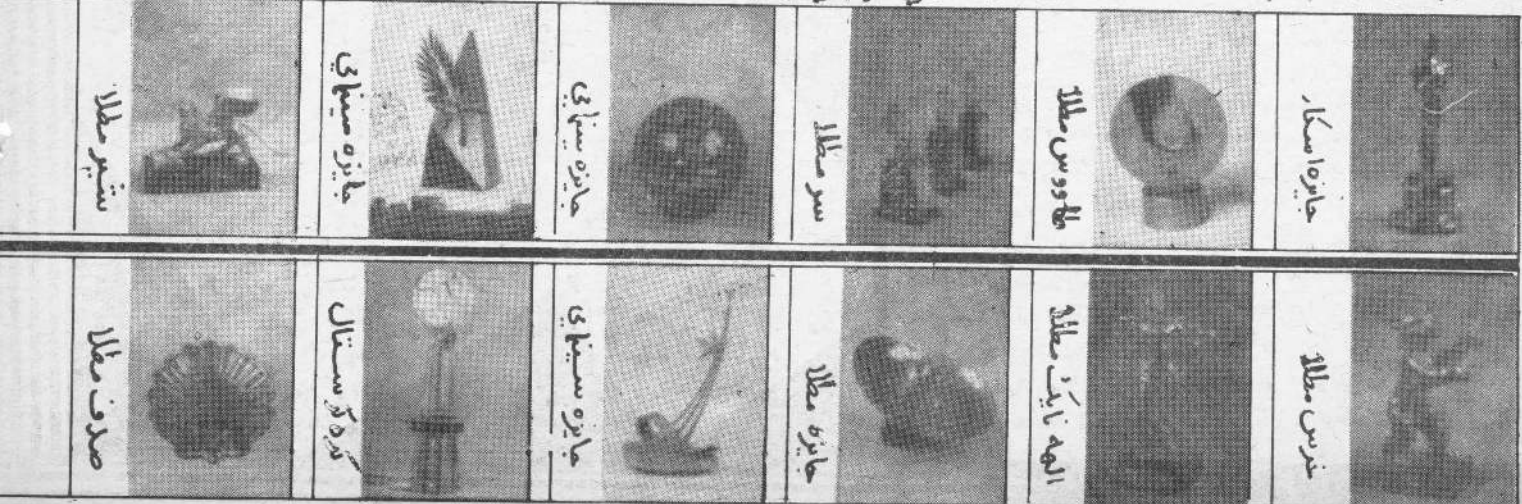
کارگردان یک اثر شاعرانه در اکتشافات بزرگ توسط یک - کوچک بنام (( سرپوزا )) آغاز کردند. دهه شصت بازم نامهای جدیدی را معرفی کرد: تارکوفسکی پس از فلم (( کودکی ایران )) فلم (( اندری ریف )) را فلمبرداری کرد. فلسی که هنوز از نگاه عشق شخصیت پروری و از نگاه تاریخ روسیه بی نظیریاتی ماند ماست. اندری میخائوف کچالوف - فلسکی زیبایی شاعرانه زنده گی مردم روستا های معاصر کشور را در فلم (( سرور آسیای )) اخی کشف کرد.

الم کلیوف با فلم (( خوش آمدید )) لاریسا شینیکو با فلم (( بالسا )) (( الکساندر ریتا )) با فلم (( کسی زنگ میزند )) در بار بار کبید (( )) فلم دی پریش (( تم )) استعداد های بزرگی بودند که در موسفلم ظاهر شدند.

### برای برده تلویزیون

موسفلم درد دهه شصت به تولید فلم های برای تلویزیون آغاز کرد و به زودی نخستین انجمنی که تولید آن مربوط به تلویزیون رقیب اساسی سینما بود ایجاد گردید.

نخستین تولیدات در واقع فلم سازی آثار تیاتری بودند. مثلاً



جایزه مسکار

طلاوس طلا

سوس طلا

جایزه سینمایی

جایزه سینمایی

ششبر طلا

نقرس طلا

آلهه نایب طلا

جایزه طلا

جایزه سینمایی

کره سستال

صدف طلا



# تلفون شماره

بقیه از صفحه ۱۱۳

در جوابش میگویم، این چه ربطی بین دارد ؟  
 - چرا بتو ربط ندارد ندان  
 هستی لم به آن چسبیده بود  
 ویا در شعبهای که تو کزی استم  
 میروند ؟  
 منم تا هنوز بیدار استی ؟  
 من همین لحظه به پهلوی دیگر  
 فظلمم . ویا میگویند : فلان  
 ولایت را برای مارخ کشید بروقتیکه  
 میگویم با (۱۱) تماس بگیرم  
 ما (۱۰) استم بفرستاده میگویند :  
 شماره چه بلا زده اگر (۱۱) می  
 بودی چه میشد ؟  
 اکثر آنان که شماره را غلط  
 میگویند ، دویا به تلفون کرده  
 میگویند : پیشرفها برای چه  
 شسته اید ؟ تمام روزهای میخوبه  
 بافت میکنید و معاش وقت میگیرید  
 در خالیکه ما از صبح الی ۱۴  
 ظهر جرق خوردن یک گیلانهای  
 راهم نداریم  
 بروین مدیر سوچور ؟  
 شماره اداه گفته های  
 همکارانم ، چه میگوید ؟  
 من توقع دارم آنانیکه شماره  
 تلفون را خودشان غلط پاداد  
 شت میکنند و یا شاید به نسبت  
 خرابی دستگاه ، گاهی شماره غلط  
 انتقال شود و یا احیاناً از طرف  
 اپریتر مانوره غلط گفته شود ،  
 جانب مقابل نباید با الفاظ  
 و کلمات ترکیب و زشت اپریتر های  
 ما را توهین کنند .

بلی ، بفرمایید معلومات  
 - کار ما را چطور کردی ؟  
 - کدام کار ؟  
 - چرا و ده ندادی که پکسی  
 از همکارانت را برام میگری  
 - امشب به یگرام داری ؟  
 ویا میروند باقی دلبر  
 کجاست ؟  
 - میروند ، وجدان چیست ؟  
 میگویم : بمن نمیدانم ، در جوابم  
 میگوید : ای بی وجدان ، ویا  
 میروند : چرامینی زوب باز شود  
 نمیشود ، چه کنم که همیشه جوان  
 بنامم ؟ یا مطالعه میکنی ؟ مطا -  
 لعه را چکار داری ؟  
 میخواستم بیروم ، کتاب سایه  
 اسلحه را خوانده ای ؟  
 ویکدیگر میروند : قدر زور از زور  
 میداند ، قدر جورا کی میداند ؟  
 ویا میروند روز اول که مکتب  
 رفتی در صفت نمیترسیدی ؟  
 روح افزا خلیلی ؟  
 - نمیدانم که ام پرسش انهارا  
 زود تر برایتان بگویم  
 - مثلاً میروند :  
 - آیا ارد در سیلو آمده ؟  
 کوچه دست راست پهلوی خانم  
 ظلم سخی یک خانه است بگور  
 نمره آن چند است ؟ همان مغازه  
 که اموال خود را لایم کرده ، آیا  
 دستکول صد شب را هم دارد ؟  
 ویا میگوید : دو روز شده که  
 ساجی خود را رگم کرده ام .

بودی ، خوب بود اگر کسی مایل  
 می نشستی ، کاش من هم بهلولیت  
 می بودم .  
 سعادت عطا می :  
 - باشاهم ازین قبیل پرسش  
 مطرح میشود ؟  
 - بلی ، من روزانه هزار شماره  
 تلفون را جواب میگویم . وقتی  
 میگویم بلی بفرمایید معلومات  
 از انسو میشنم نمره کمرت چند  
 است ، امشب کدام فلم است ،  
 پیچه و دختران کجاست ؟  
 - بلی ، بفرمایید ! فلم امشب  
 بد ماشی دارد یا نه ؟  
 - بلی ، بفرمایید !  
 اینجا حمام زمانه است ؟  
 - بلی بفرمایید !  
 - با من ازدواج نمیکی ؟ وایسن  
 پرسش را چندین بار تکرار میکنم ،  
 وقتی برایش میگویم : برادرین یک  
 زن شوهر دار است اطفال دار ،  
 میگویند تو هم چقدر پشت شوهر  
 و اطفال گشتی ، کم شان کن ،  
 هر چیزی که گفته شد باید جای  
 آنرا تو بگیرد .  
 گلزار :  
 روزانه در حدود ۲ هزار شماره  
 تلفون را جواب میدهم ، بیشتر  
 نترات را دیو راهی پرسند ،  
 زیاد آزار میدهند .  
 بلی ، بفرمایید معلومات  
 - آیا عروسی کرده ای ، چند طفل  
 داری ؟

جوابیز :  
 تولیدات موسلم جوایز متعدد  
 نستیوال های بین المللی را کامی  
 کرده است . تعداد این جوایز  
 به صد هاست . در کنار همسه  
 جوایز در دنیا مشکل است ، فقط  
 برخی از عمده ترین جوایز را نام  
 می بریم :  
 جایزه اسکار :  
 - (( جنگ و صلح )) ۱۹۶۸  
 - (( در سوازیلا )) ۱۹۷۶  
 - (( منگوه اشک باورند ارد ))  
 ۱۹۸۰  
 جایزه (( پالمه دور )) در ششمین  
 نستیوال بین المللی فلم (کان)  
 - (( لنگه های پرواز میکنند )) ۱۹۵۸  
 جایزه طلایی نستیوال بین المللی  
 فلم (ماسکو)  
 - (( پروینت یاف انسان )) ۱۹۵۹  
 - (( آسمان )) ۱۹۶۱  
 - (( جنگ و صلح )) بخش اول و دوم  
 سال ۱۹۶۵  
 - (( کله شیرین - آزاد ))  
 ۱۹۷۵  
 - (( در سوازیلا )) ۱۹۷۵  
 - (( مینو )) ۱۹۷۷  
 - (( تهران )) ۱۹۸۱  
 - (( بیابان )) ۱۹۸۵  
 جایزه خرس طلایی  
 - (( صمود )) ۱۹۷۷  
 - (( تم )) ۱۹۸۷  
 جایزه گره گریستل در نستیوالهای  
 کارلوی واری  
 - (( سقوط برلین )) ۱۹۵۰  
 - (( سال فراموش نشدنی )) ۱۹۱۹  
 ۱۹۵۲  
 - (( دوستان واقعی )) ۱۹۵۴  
 - (( سریر )) ۱۹۶۰  
 - (( نه روزانیکسال )) ۱۹۶۲  
 - (( اطفا فی آتش )) ۱۹۷۲  
 - (( رمانسها شقان )) ۱۹۷۴  
 - (( ناقوس های سرن )) ۱۹۸۲  
 جایزه گولدن دوف (نستیوال  
 بین المللی فلم های مستند و فلم  
 های کوتاه لایونگ)  
 - (( فاشیم رسمی )) ۱۹۶۵  
 - (( مارش )) ۱۹۶۶  
 علاوه بر جوایز فوق فلم های  
 موسلم مفتخر به کسب ده ها  
 جایزه بزرگ بین المللی سینمایی  
 گردیده است .

بزرگ و محبوبی به شهرت رسیده  
 اند . فلم های زیادی که در سین  
 انجمن تهیه و تولید گردیده اند .  
 جوایز بزرگ نستیوال های بین  
 المللی را برنده اند . به گونه  
 مثال ایوان دیکورچی هایستز  
 (( گراند پرکس )) را از نستیوال  
 کراکوف به انجمن ارمان آورد .  
 هنگامیکه این سطرها بنیست  
 میشوند موسلم به دوره جدیدی  
 از تغییرات بزرگ وارد میگردد .  
 بازسازی راه خود را به سوی  
 بزرگترین ستد پوی فلم شوروی گنود  
 موسلم و کارگردانان آن در  
 طول تاریخ این موسسه به اشار  
 کلاسیک های ادبیات روسیه  
 وفادار ماندند . قبل از همه در  
 میان نویسنده گان بسیار معروفه  
 آثارشان در فلم هار زنده می دویاره  
 یافتند ، لوتولستوی ، رامیتوان  
 نام برد . از سازمانهای تولستوی  
 آثار وی فلم ساخته شد :  
 - (( جنگ و صلح )) توسط سرگی  
 باند رچوک (رستخیز) ، توسط  
 میخائیل شویتسر (اناکارینینا)  
 توسط الکساند زارکی (سرگی بدر)  
 توسط ایگور تالکین .  
 همچنان (( آشیانه نجبا )) ی  
 ایوان تورگف توسط اندری میخا  
 لکوف کجا لوفسکی (رومان نورد  
 ناک)) الکساند راستروفسکی  
 توسط ادر ریازانوف (برادران  
 کارمازوف) فیودر استایفسکی  
 توسط ایوان پیرف (پروینت گور  
 دانف)) الکساند روشکین ، توسط  
 سرگی باند رچوک ، (( جت هادر -  
 آسمان ناید بد میشوند )) ماکسم  
 است و این به معنی تجدید  
 بنیاد های تکنالوژیکی ، بازسازی  
 سازمانی و اداری است . هدفاز  
 بازسازی سازمانی اینست تا تولید  
 سینمایی ، متحرک تر و عملی تر  
 گردیده و بنیاز مندی هنری امروز را  
 برآورده سازد . آنچه همتر از همه  
 جلوه میکند ، بازسازی عرصه  
 هنریاتیک و محتوی و ارتقا سطح  
 هنری فلم هاست .

## آنطرف پرده

بقیه از صفحه (۴۲)

در سوال اختاپور به همین آقا ی  
 ظفری نوشته اند :  
 - دقیقه پانزدهم :  
 - (( صحنه لب حوض نیکو سینه  
 بند )) . پس آقا ی ظفری میخواستند  
 زن در لب حوض ایجاد ری و  
 بهر این خواب قرار داشتند ،  
 این بود بخش از عواملی که  
 بعضاً صحنه های فلم هاسیا  
 میشوند و در مورد تعاضب آنی منی  
 براینکه باید به عرض فلم مسترک  
 فلم (( هنگر )) نشر شود . این  
 دیگر اجرائیست که بعد از سا  
 عت ۷ شب پدرم موجودیت سا  
 کارندان ماعطی میشوند .  
 وبه همین علت طی سه ماه  
 ۲۷ مرتبه در مطبوعات درفنگوشدم  
 حرف جالب اینکه در میان  
 تپچی بدستان از نیایی بروسه ها  
 چنین نگوری شده اند : بروسه  
 خفیف ، بروسه ثقیل ، بروسه عمیق  
 و بروسه کم عمق .  
 - خوب زهر جان !  
 - عده زیادی از بننده گان  
 تلویزیون در مورد خط سیا هیکه  
 در قسمت زهرین صفحه فلم در  
 تلویزیونهاشان پدید میآید  
 سوالاتی دارند ، بفرمایید

کرده سانسور نمایند . روتیکه  
 پرده های تلویزیون سیا ه میشود  
 از لحاظ اخلاقی بیشتر تحسین  
 کنند و غلیظ به تصور می آید .  
 در فلم (( ایه )) روس نمستی  
 از یک صحنه دختر فلم بالباسی  
 که در تن دارد کاملاً بی پروا -  
 عادی نشسته و کوچکترین اثری  
 از سکسی بودن به نظر نمیخورد ،  
 بفرمایید عقب ریل بوش شما ره  
 ۴۷۸ همین فلم را که یاد داشت  
 های کارمند از نیایی نوشته شده  
 بخوانید .  
 - در اینجا آقا ی ظفری یک تن  
 از کارندان از نیایی این جملات  
 را نوشته اند :  
 - دقیقه نهم : (( دختر فلم  
 خراب نشسته ))  
 - دقیقه چاردهم : (( بنسل در  
 معلوم میشود ))  
 - دقیقه سیم : (( سینه زن کن  
 یک مثال دیز :  
 - عقب بوش شماره ۲۵۰ قسمت

بگویند این خط سیا ه که صفحه  
 را کمی مختل میازد به چه دلیل  
 پدید میآید .  
 - در سراسر جعان فلماهی بود -  
 پس نباید در تلویزیون به نما یخی  
 گذاشته شوند . ولی ما نسبت  
 به داشتن امکانات وسیعتر ، مجبور  
 یم از فلماهی و پدید پوی استفاده  
 کنیم که طبعاً در آنها اغلا تا  
 و نامهای کوبی های پدید پوی و  
 غیره اغلا تا وجود دارد و ما حق  
 نداریم از طریق تلویزیون مرکزی  
 آنرا نشکیم . ناگزیریم با مراسمات  
 اینهمه نزاکتهای بنیستهای  
 نوشته دار فلم را خط سیا ه ایجاد  
 کنیم .  
 - خوب زهر جان رهگذر !  
 - آند بودم که بازهر رهگذر  
 گویند و بدگفته تویرونی کشور  
 معاصبه ایرانجام دم . اصسا  
 صحبت ما باید بر مویس برنامسه  
 های سینمایی تلویزیون سورس  
 گزنت ، به هرحال معاصبه ماها  
 شاد رود زنده می و کارتان  
 بعداً تنظیم خواهد شد .  
 تشکر از همه گفت و شنود  
 شان .

علاوه بر جوایز فوق فلم های  
 موسلم مفتخر به کسب ده ها  
 جایزه بزرگ بین المللی سینمایی  
 گردیده است .





# میخواهید کودکان تان

## زنده و

## سالم

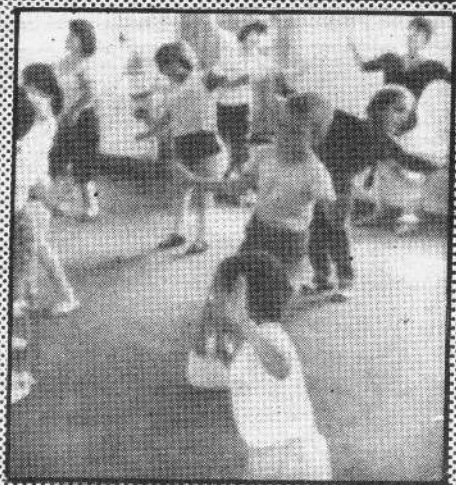
## بمانند؟

• در خانه مراقب  
اطفال تان باشید •

• حوادث خطرناکی  
که زنده‌گی کودکان را  
تهدید میکند •







— پس از حمله قلبی (سکته) و — سرطان سومین علت مرگ و میر، حوادث است. و آسیب پذیری ترین گروه ها اطفال و افراد مسن استند. به نظر می رسد که کاندای از کشورهای باشد که در آن حوادث مختلف خانگی بیش از سایر کشورهای غیر روی دهد. حوادث خانگی ۲۱ فیصد تمام حوادث مسبب مرگ را تشکیل میدهد و سه از هر حادثه که منجر به مرگ می شود ۱۵۰۰ سانحه اتفاق می افتد که به نحوی سبب ناتوان شدن مدهم میگردد. از این عدد ۲۹ نفر در شفاخانه بستری شوند و نفر هم تا پایان عمر معلول می ماند. به همین دلیل اخیراً رکاناد اگر روشی از طرف صلیب سرخ منتشر شده است بنام (حوادث خانه و اماکن عمومی) و در آن نحوه وقوع حوادث و جلوگیری و قای از آنها شرح داده شده است.

از میان حوادثی که منجر به مرگ میشوند، سقوط از بلندی در صدر لست قرار دارد. در سال ۱۹۷۷، ۸۱ فیصد تمام سقوط های که منجر به مرگ شده به افراد مسن اتفاق افتاد. از ۱۸۱۸ واقعه ۵۸۷ قربانی بیش از ۸۵ سال داشتند. در حالیکه فقط ۸ تن از قربانیان را اطفال تشکیل میدادند. از این نظر احتمال خطر برای افراد مسن بیشتر است زیرا قدرت حرکت آنها کم است. استخوانهای شکننده دارند و همچنین بعد از مستردن در شفاخانه معمولاً دچار عارضه میگرددند. از طرف دیگر احتمال خطر برای اطفال به این دلیل زیاد است که نمیتوانند خود را نجات دهند.

تقریباً نیمی از سقوط های که منجر به مرگ میشود، از روی زینه های خانه اتفاق می افتد. احصائیه بی که در سال ۱۹۸۴ در کانا د منتشر شده، حاکی از آن است که جمعا در شفاخانه که به مدت ۶ ماه مطالعه گردیده، ۱۰۴۳ نفر سقوط زینه داشته اند. داستان پایین افتادن از زینه معمولاً یکسان است. مقصر اصلی معمولاً پله ایست که از زیر پسا در می رود، بخصوص از زیر پای مادر کلان ها، به نظر میرسد که این نوع پایین افتادن ۲۰ فیصد کل سقوط ها را تشکیل می دهد. در بسیاری از موارد این سقوط سبب شکستگی لگن خاصره به علاوه مچ دست در همان سمت بدن میشود و اینکه شکستگی در یک طرف بدن بوجود آید، خود بهبودی بهر آرا مشکل تر میکند. برای پیشگیری از این سانحه، در کوربان کانا د ای توصیه میکنند که از پله های استفاده شود که لغزنده نیستند و به سطح زمین نصب میشوند.

یکی از جاهایی که اطفال در آنجا زیاد به زمین میخورند و ممکن است سبب مدهم شدن آنها گردد میدان بازی است. ۳ فیصد این اطفال سرشان میشکند و ۷ درصد در شفاخانه بستری شوند. بسیاری از بچه های که از پله ها بز زمین افتاده اند به علت عدم تداقی دچار ((میرگی)) شده اند.

طفل راهرو میتواند در هر ثانیه یک متر راه برود. بنابراین والدین باید همیشه مراقب باشند که در روزه خانه بسته باشد. علاوه بر این میدانهای بازی کودکان هم باید به ضخامت حداقل ۲۵ سانتی متری

میده ریختانده شود. آمار سقوط کودکان هشدار دهنده است. بنا به احصائیه هلی مورد دسترس سالانه یک ملیون طفل سقوط میکنند که از جمله ۲۶۵ هزار آن عاصمه می بینند و از سن عده ۲۲۵۰ آن دستخوش مرگ هم میگرددند. در کوربان کانا د ای توصیه میکنند که مادر هنگام جواب دادن تلیفون یاد روزه خانه را بازنگارند و با کودکان شان ترا بخود ببرند. چه اکثر سقوط ها هنگامی اتفاق افتاده که کودک گسلسن برای مدت کوتاهی تنها و بحال خود گذاشته شده اند. شکستن جمجمه در اینگونه کودکان بیشتر همیبت داشته و در حدود نیمی از حوادث تازه تردها بود و می باشد گاهی چنان دیده میشود که والدین از کودکان شان بیش از حد انتظار داشته میباشند. چه چاییکه کودک تازه آموز راه رفتن از خطرات محیط هنوز آگاهی ندارد. بنابراین قربانی خوبی برای اکثر حوادث خواهد بود.

آتش سوزی و سوختگی و میسب علت مرگ و میر در حوادث است. طبق احصائیه های کانا د ۸۲۱ در صد ۱۸۶ مرگ ناشی از اتفاق آتش سوزی در خانه بوده است. علل آتش سوزی هاد ران کشور بیشتر زاده نواقص در وسایل برقی خانه است.

فرقی شدن و خفه شدن در آب علت سوم حوادث ناگوار برای اطفال بشمار میرود. بسیاری از این خفه شدن هاد در حویلی به اتفاق می افتد. مراقبت دایی و آموزش شنا بکودکان یگانه راه جلوگیری از این گونه واقعات است. در همین حال والدین باید به نکات با ریکی

توجه داشته باشند که ممکن است برای کودکان شان ایجاد خطر کند در نبود واقعیه بی که چند ی پیش اتفاق افتاد، بگونه نمونه یاد د هانی میشود: در حویلی منزلی حوضی وجود داشت که بلندی آن بحدی بود که کودک میتواندست خود را به آن برساند. روزی والدین برای ترمیم حوض زینیهی راد رکار آن گذاشتند غافل ازین که کودک شان میتواند از آن بالا برود. متأسفانه همینطور هم شد. کودک سه ساله شان از زینه بالا شده خود را به لب حوض رسانید. به حوض افتاد و غرق شد.

بسیاری اطفال ممکن است در تب تشناب خانه فرقی شوند. البته این حادثه زمانی اتفاق خواهد افتاد که اطفال در تب تشناب داشته شوند. خفه شدن در آب در حدود ۹ درصد حوادث مرگ را تشکیل میدهد که تقریباً ۲۸ درصد این قربانیان کمتر از ۴ سال داشته میباشند.

علیوف وضع گردیدن مقرات برای ساختن تخت خواب و سایر بازی اطفال از میان حوادث ناشی از آنها گامسته نشده است. گاهی سانحه های ناشی از بیچیدن طناب بدور گردن کودک بوجود می آید.

خانه محل حد و ث بسیار از مسومیت هاست و میتوان گفت که ۵۰ نوع سم در خانه هابشاهد میرسد. یکی از موارد مسومیت کودکان بی اعتنایی در حفظ تابلت هاست. تابلت متداول بار آورنده مسومیت آمیرین است. زیرا این ماده داری و سمی است. بقیه در صفحه (۷۳)



### هدف مصاحبه...

بقیه از صفحه (۵۷)

برلد اهارا کست مروشا پرتند  
 - پس شما از مینا بریده اید؟  
 - نوشته کنید: پلی، از مینا بریده ام اینرا هم اضافه کنید که تعارض منطقی نیست!

خاطر خود میگویم!  
 - پس بخاطر چه کسی میگوید؟  
 - بخاطر چهره غایب شما  
 - استعدادی میگویم که بیرحمانه استعدادهای آنان کشته میشود.  
 - در خانه چه کسانی علاقمند - ادامه راه شما اند؟ خانم، اطفال و پاهای چینی!  
 - واهیچین، وقتی مشق میزنم - میگردم مادرم برای میگفت: چشم کاشکی در مکتب اینقدر درس - میخواندی حالا بر میرسی بوی - و خانم و اطفالتان در پاره عشر شما چگونه می اندیشند؟  
 - شش اولاد هائی نانی دادی فریاد برآمدند از تنم بوند، مجبور شدم به نانوائی بروم، رفتیم در لست نام نوشتیم بیویان را د بود، گپ از لست گذشت و سر دم به شانه های هند یگر بالاشدند، من زیر پا شدم هرچه داد و فریاد کردم اما کجا بود گوش شنوا بالا خزه در بین بیویان خفه شدم با تمام قوا که در وجود مانده بود - فریاد زدم، از خواب بیدار شدم و شکر کردم که زن و اولاد ندارم - پس اینطور که معلوم میشود خوف من بجاست که در با هر گری خورد - اید یعنی که در لایلاهی هنسر خود را گم کرده اید؟  
 - پلی همینطور است، رفتی که من جوان بودم تیا تر از مردم خوب نمیدیدند، هنریشه را بنام لفق و سخن بد اید میگردند - من بیشتر اکثر هنرمندان حسادت بد بینی و خود خواهی بیجا وجود دارد آيا شما هم به این مرض - مصاب هستید؟  
 - حسادت کله زشتی است - هنرمندی که بد بینی و حسادت داشت اصلا هنرمند نیست، هنر هنرمند جاي خود را دارد هیچکس نمیتواند کرد یگری باشد مثال میدهم استاد رفیق صادق - سید شریف حارث، استاد بینسا و غیره در گذشتند ولی هدف جاي - یعنی که شما هیچگاه نخواستید که یگری باشید؟  
 - نه!  
 - پس رفتی نقش خان و ملک را در نوبدا بازی میگردید خودتان بفرماید؟  
 - من باید اعتراف کنم که نور رفتن در نقاب خان و ملک را من بار اول از یک خان معروف (نام نمیگویم) بقیه در صفحه (۷۳)

# گل جهنم

بقیه از صفحه (۷۷)

رقم در حدود (۱۰۰۰۰) معناد با تهریق مهر و من و امیتیا من ها - ثابت مانده و تعداد جوانان روی آورده به آنها اصلا صفر است.  
 راهی را که سهدن بخاطر جلوگیری از اعتیاد به مواد مخدره در پیش گرفته به هیچ وسیله مکل نموده ولی از جمله مشهورین مواد مخدره پروفسور گابریل ناهای از هنتون کولمبای نهارک در مسوود چنین اظهار نظر میکند:  
 (( با اینهم سهدن نسبت به هر کسوفی دیگر پراهم مواد مخدره را تحت کنترل خود قرار داده است. ))  
 هنگامیکه ساله "زنده گی و بهداشت مردم مطرح بحث باشد جامعه سهدن سخت معتقد است تا مکتف های مربوط به آنرا جامعه صل پیشاند. با آنکه به این امر که در جامعه سهدن مواظبت اجتماعی افراد اهمیت کلاما درخو توجه و نیز یاد نظر داشت اینک به برای سالیان متفادی زنده گی افراد معناد به الکل مواد مخدره در معرض خطر مرگ قرار گرفته، سهدنی ها نسبت به اهمیت مردم - دیگر جهان در مو تق بهتر تر قرار داشتند تا در برابر استفاده از مواد مخدره واکنش جدی نشان دهند و آنرا خیلی جدی بگیرند.  
 تاریخ آغاز این واکنش به نیمه اهل سال ۱۶۶۰ میرسد. در یک جهت قضیه والدین معتادین مواد مخدره قرار داشتند که گروه ضمیمی را تشکیل داده و اولین آسایشگاه را برای معتادین نسل جوان انتطخ کردند و بر طبقه ریش های غیر مجاز مبارزه را آغاز کردند. در راه مبارزه بنظیر حل پراهم اعتیاد به مواد مخدره در سهدن، نقش بارز دکتر نلز بهیروت، دکتر معروف صحت روانی و دانشجو نادیسده گرفت تا هر دو مبارزه بخاطر اتخاذ تدابیر شدید وضع نمودند سنگین را رهبری میکرد. او استدلال میکرد که بدون معتادین، بازاری تجارت مواد مخدره بصورت کل به رکود مواجه خواهد شد. نامبرده اظهار میکرد: (( ما هدانم آنها کی استند و در کجا میوان آنها را جستجو کرد؟ بنابراین میوانم عمل گیم و دست به اقدامی بزنم ))  
 ولی در جهت دیگر قضیه، دیگران به نام آزادی فردی، می خواستند تمام مقررات دولتی را نادیده بگیرند. او ویسن گهن، رئیس اداره " پلی سهدن بخاطر جامعه فایز از مواد مخدره اظهار میدارد: (( لیبها الهت های طرفدار رسمی میوریدند تا مواد مخدره آزادانه بدسترس معتادین قرار داشته باشد در حالیکه ما آنها را از بندندگان دوره گرد جمع آوری میگردیم ))  
 یقینا راه حل لبرال بی فایده بود ولی چگونه میوانستم مردم راه این نظر مقامد ساین تا اهمیت موضع را درک کنند.  
 بالاخره، همنکه ساله به مرحله " حاد خود رسید، چشم و گوش مردم باز شد، چنانچه یک مشوول امر اجتماعی اظهار داشت: (( همنکه در جاده ها روز بروز به شمار جوانان های معناد انزوده مشد دل ملبال فرزند ان ما مسوخت بهم آنرا داشتیم مبادا آنها نزم معناد شوند ))  
 همنکه توجه عام به مسئله جلب شد، همه وخامت آنرا درک کردند. رای گیری هاشان داد که تهیه همه از ایلیسی شدیم ضد مواد مخدره حمایت میکنند ولی دهن راه مبارزه نمیتوانست انفرادی وصاله کاره تهیه باشد.  
 برای آغاز مبارزه، تفاوت میان مواد مخدره (( شدید )) و (( خفیف )) وجود نداشت. شمش مانند مهر و من خطرناک شخصی گردید و مشوولین تعقیب دیگر هیچ نوع حد مجازی را در زمینه قائل نبودند. چنانچه موجودیت قدر اهمیت کوچک مواد مخدره قاجایی و منتهی منتج به جرمه با حضور در محکم میگردید و نوزش آن معمولا شاه هدف خاصی بود. پس از وضع مقررات تازه در ماه جولای حمل

استفاده از مواد مخدره در جمله تخلقات جنائی شمرده میشود. در مکتب ارائه معلومات پیرامون مواد مخدره بخشی از مسوود درسی اجباری یا حتی شاگردان (در ستمین مختلف) محسوب گردید. در کتب درسی مربوط پریش های بخاطر مباحثه موجود است که جوانان در باره ارزش خود شان و نتایج سو استعمال مواد مخدره آگاهی کامل کسب نمایند. همدین ترتیب انتخاب راه برای شان نهایت مشکل است. شاردنی از صفت ها باز دید کرده و به شاگردان توصیه میکند: - (( خوب فکر کنید، تخلقات ناشی از مواد مخدره جرم است و نه جرم معنی آرا دارد که شما در کسب اجازه و پیدا کردن شغل با مشکلی مواجه خواهید شد. ))  
 اخطار های نخستین: علی الرغم آنکه والدین، بد نخستین امتیاد گوی به مواد مخدره محسوب میگردند ولی غالبا تلاش های آنها - بسنده نبود. آنها نوجوانان تند خوی آنها، از جمله معتادین مسوود مخدره اند و صرف مراحل بحرانی بلوغ را پشت سر میگردانند؟ چگونه میتوانند به شناخت وضع نوجوانان خود موفق گردند؟ به طفلی که مناقشه میکند دود کردن دسه جمعی نسبت به نوشیدن بیخطر کمتر دارد چه میتوانند بکنند؟  
 هرسال بود ملی صحت و رفاه عام برای والدینی که نوجوانان ۱۴ ساله دارند، تهیه (( حشوش یا جرس )) رای فرستند. دهنر تهیه بی پرده همدین تعارف آمده است: (( جرس اگر چه کسدام خطر جدی به همراه ندارد ولی جوانان را جبین، بی قیل و بی حسرت مسازد و در نتیجه واقعتا ها رانه شکل انحراف شده آن احساس میکنند ...  
 تا هیر جرس بین یک تا چهار هفته بعد از دود کردن در بدن دود کند و باقی میماند ۱۰))  
 هر آنچه که کودک و نوجوان پیرامون مواد مخدره در مکتب و خانه میآموزد در کلیساها، اشاعیه های صفتی، کلب های جوانان و کلب های ورزشی برضای آن افزوده میشود. بنظیر مبارزه علیه اعتیاد با مواد مخدره در حدود (۳۰) گروه بر خیز کرده مواد مخدره تشکیل گردیده است. کود تپیل، رهبر بزرگترین گروه در زمینه چنین اظهار نظر میکند: (( سعی بیشتر بر آنست تا نسل جوان مقاد ساخته شود که در زنده گی چیز های ناپای است که جوانان بخاطر آن - زنده گی نمایند و صروفیت های سالی داشته باشند و با این اطمینان دیگر بسوی مواد مخدره رونخواهند آورد ))  
 برای جوانانیکه تا هنوز هم با مواد مخدره سروکار دارند پلان وضع و شدید تر جلگیری از افتتار سازمان داده شد.  
 در جهان صحبت های منظم، شاگرد ۱۴ ساله یک مکتب متوسط به مصر مکتب اظهار داشت که او هشت دختر دیگر در صفت شام سفینه حشیش دود میگردند. مصر میگوید: (( در پنج صنف دیگر آن مکتب و پنج متوسطه دیگر آن شهر معتادین وجود داشت. ما در مورد اینکه این پراهم واقعا تا چه حد بزرگ بود، هیچ نهادنستم بعد از آن مشوولین امور اجتماعی معلی، بزودی لکچر نیم روزه می را برای بزرگان مکتب تنظیم کردند. شاردنی در حضور آنها شمش را روشن کرد تا بوی آن به مشام آنها برسد. در حوالی آخر سال لکچر های شاه برای والدین و رهبران نسل جوان در مکتب سازمان دادند و ضمن مکتب ملو از شنوندگان شد.  
 تمام بزرگان اینک با جوانان تماس داشتند، اکنون دیگر گوی بزرگ بودند همدین ترتیب این شبکه مواظبتی و حفاظتی شان در - سزا ناسر شهر وسعت پیدا کرد.  
 معلین، شاردنی، و رهبران سازمانهای اجتماعی جوانان و اکویت والدین مراتب نشانه ها و پراهم اعتیاد به مواد مخدره بودند.

الیزابت ویستبرگ یکی از زنانیکه نوجوانان معناد به مواد مخدره را نظارت میکرد متضما به همین منظور از دیسکوها بازدید بعمل میآورد. زن موجود بعد از اینکه دریافت دختش میوا در سن ۱۴ سالگی معناد به حشیش است با سهر ششمه معلی (( سازمان ضد مواد مخدره و والدین )) را سازمان داد. او توضیح کرد: (( هوا اکنون دیگر یکسک مادر خوشبخت و جوان است ولی اگر در همان آغاز در رابطه به موضوع بی میوردم، هرگز دخترم به حشیش اعتیاد پیدا نمیگرد. ))  
 نوجوانانیکه اعتیاد شدید به مواد مخدره داشتند نخست در حضور والدین شان اخطار شدید داده میشد که باید راه خود را میز کنند، در غیر آن زنده گی شان خیلی مشکل خواهد شد. هر گاه اعتیاد به مواد مخدره را ادامه دهند، مشوولین امور اجتماعی زنده گی آنها را تا مدت یکسال تحت نظارت قرار میدهند. بعد از گذشت این مدت برای یکسال یا بیشتر از آن با مشاور آموده در تماس نزدیک قرار میداشتند. بالاخره، مشوولین امور اجتماعی میتوانند این نوجوانان راه آسایشگاه ها یا (( کولکف )) معالجوی دویتر از صل رست بفرستند.  
 از جمله ۶۶ نوجوان معناد که بین سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ بدام شبکه مسافظون گیر افتاده بودند، (۱۳) آنان دور از شهر فرستاده شدند. از جمله (۱۱) نفر که کوپس های مربوط را تکمیل کرده اند، همه به استثنای دویتر آنان مشکل نداشته اند. کنت لامن جوان نژده ساله که برای کار به یک فارم فرستاده شده بود میگوید: (( این بهترین چیز است که برای من در زنده گی اتفاق افتاده است. من حالا یک شخصیت جدید هستم و دیگر دوباره به مواد مخدره رو نخواهم برد ))  
 تا دایر ایلان و لیسهای آنقدر مو قفیت آمو بود که برنامه های مشابه جلگیری از مواد مخدره از آن زمان تا اکنون در چهل شهر دیگر نیز اتخاذ گردیده و واحد آن میورود که همه کشورها را در بر میگرد.  
 پیراگروستروم تنظیم کننده برنامه (( سهرمان ضد مواد مخدره )) که در قوا صلح طوبه استعمال مواد مخدره مبارزه میکند، میگوید: (( قانون هیچگونه تنطی را نمی پذیرد. اگرچه مواد مخدره معناد شهید، جنایت است و میباید آنرا ترک کنید ))  
 کک های قانونی:  
 سند مواظبت نسل جوان در سال ۱۹۸۲ ه خلی جنجال برانگیز بود به مشوولین امور اجتماعی اجازه داد که از طریق مساکم، جوانان کمتر از هشت سال را تا شش ماه تحت نظارت داشته باشند. کالین نلم سترم، راهنمای اجتماعی در کلینیک ماهاکه سالانه با تهیه (۶۰۰) واقعه نهایت مشکل ساحه سنگلم سروکار دارد، میگوید: (( مفهوم قانون آنست که امد همنه وجود دارد. ما هرگز نباید خود را قفب بکیم و مرگ معتادین مواد مخدره را بخاطر یک تحت مواظبت قرار گرفته نمیتواند، بناشاکم ))  
 مشکل است پیرامون اقدامات تدابیر شدید که واضحا لیتقدر موثر نراند به مناقشه پرداخت. اولیا گان بزرگ از سنگلم، در سن ۱۴ سالگی به هیر و من معناد شد. مادرش، معلین و تم ماهیا هر آنچه را که میتوانستند انجام دادند، ولی در زمینه هیچگونه مو قفیتی تهیه نشد. در سال ۱۹۷۸ تهیهها در حدود (۲۰۰) فصل بطرف شمال به آسایشگاه نوع جدید انتقال یافت.  
 بقیه در صفحه (۸۵)

## بابایسکل از کابل بمبئی

بقیه از صفحه (۳۷)

حدس زده می توانید که چه اندازه بول برای منظور کردند - فقط سه صد اعمانی که بیست اعمانی آنها برای مرستون ریست اعمانی را برای کسوت روزنکاران دیده اعمانی را هم نخواستند برای خرید تروت در نتیجه برای مسافرت و سیاحت در نیامیلس د و صد و پنجاه اعمانی برای من دادند.  
 فکر میکنم کس از موضوع دور شدیم بلی من توسط بابایسکل از کابل حرکت کردم یک بابایسکل جدید (سه تنگه انگلیسی) داشت که در آن وقت از راه سرت خامه کوتل لته چند به جلال آباد سیرفتند که من از عمان راه لته بند شیب ایل در سویی شیب دم در جلال آباد رسیدم اگر چه داستان طولانی است مکن خلاصه به عرض میروم.  
 حرکت از جلال آباد و بیورازیم (نورخ) شیب راسر خین سار و بیورازیم را کسکان داخل مرز هند و سنان بند روگه شدم، سبب دیگر را در امر ترسگد شتاند م که معنی مشغور سکما  
 (معبد طلایی) در آنجا واقع است. در آن وقت شش از چندین شهر و قریه به د هلی رسیدیم، بعد از آن رسیدیم از شهر د هلی رساختان مشهور تاج محل (آگره) روانه بمبئی گردیدیم. (( ناگفته نماند که فاصله بین د هلی و بمبئی یکسزار و چند صد کیلومتر میباشند )) در د هلی در عوبلی که زنده گی داشتیم، جسون فیصدند که من توسط بابایسکل نام بمبئی میباشم اول از خطرات بین راه به من گوشزد کردند و سپس توصیه کردند که چند کیلو نخورد. بریان با خود بکیم اولاً اینکه اگر در بین راه مواد غذایی و خوراکی کم برایت نرسد، می توانی از خورد استفاده کنی. دوم اینکه در بین راه مجبوراً باید از بین حشیشی بیورگی که در آنجا هزاران هزار میوز زنده گی میکنند به مجرد اینکه زیادیدند با لایت حمله خواهند کرد و نمیتوانی که در آنجا از اسلحه نخورد استفاده کنی، به هسر صورت پس از خدا حافظی با دوستان و مشکلات در راه و بیوراز قریه ها دریدن عجایب بین راه وارد جنگل بسیار بزرگ با درختان قوی الجته شدم که صد هاای حیوانات عجیب و غریب انسان را به هراس و امیداشت. بعد از طی چندین ساعت راه با خود فکر کردم که اینها الله از خطر میورنا خلاص شدم. در همین فکر بودم که هجیم شاد یا شروع گردیدیم. در دعای ما ها میوز از بالای درختان و اطراف پته را ظاهر میگردید. شاد یاها نسبتاً جته کوچک داشتند رنگ سیاه مایل به نسواری را ای د هلی دراز و یک تعداد شان هم شادی های زرد رنگ معمولی بودند. حمله شاد یاها طسوری شروع گردید که اولاً راه رفتن حرکت مرا مسدود کردند تا به خود جنبیدم مورد حمله شادی ها واقع شده بودم. بر ما از بابایسکل با بین انداختند و ده ها شادی بر سر شانه های ما بالاشدند. بعضی شان زین و تاپیر بابایسکل را پاد ندان می جویدند بعضی شان لبا سهام را پاره میکردند و بعضی شان موهای را می کشیدند و دیگران که به من دسترس نداشتند در حالیکه بعضی از آنها جوچه های شان را در - میزدند و فریاد داشتند میرقصیدند - و خیز و جست میکردند بعضی صورتیکه بود خود راهی نخورد رسانیدند و چندین مشت آنرا به اطراف تپت کرده با شیدیم میوز ها یکم مرارها کرده و متوجه جیدن و خوردن نخورد ها شدند و من هم قرار را بر قرار ترجیح داده از - صحنه مجادله فرار نمودم. در حالیکه لبا سهامی را تکانده و بابایسکل خود را از زمین بالا میگردم - متوجه شدم که در تمام بدن زخمهای متعدد دی از - اثر جنگ و شدم ندان میورنا به وجود آمده که هیچ کدام آن زخم عمیق و خطرناک نبود و خوشبختانه به اثر استعمال کس تینجرکه با خود داشتم بهتر شد. بر سرعت حرکت خود افزودم که میاد میورنا

پس از نوش جان کردن نخود ها مرا تعقیب نمایند و از جانب دیگر چون چند ساعت وقت مرا شادی ها گرفته بودند باید هرچه زود تر وسیع تر حرکت میکردم که رسیدن شب در جنگل بسیار خطرناک است خطر حیوانات وحشی و مارها واقعی ها خطر های بی مرگبار دسی دارد. بهر صورت نوشیدم تا هر چه زود تر از جنگل خارج شوم اما متأسفانه پس از مسافه چند کیلومتر یک گله فیل های وحشی سرک را مسدود نموده بودند و راه عبور به کلی وجود نداشت و از - جانب دیگر نزد یک شدن با بین حیوانات عظیم - الجثه وحشی بسیار خطرناک بود. حالاً باید تصمیم میگردتم، یا انتظار کشیدم که گله فیل راه را باز نماید که در این صورت امکان داشت تمام روز حرکت نکنند و از وضع طوری معلوم میشد که برای نوشیدن آب و استراحت آمده اند، زیرا آنجا در کنار جاده - برکه آب صاف وجود داشت پس چه کم؟ بابایسکل تصمیم میگردتم، در اینجا بود که تک بیتی به خاطر م رسید.  
 من نمیگویم زبان کن پایه فکر سود پس ای زفرست بی خبر در هر چه باشی زود باشی و منم از فرصت استفاده کرده تصمیم خود را گرفتم یعنی از بیوا هه حرکت کردم که با بابایسکل در داخل جنگل بگر و وحشی حرکت بسیار مشکل بود اما خوشبختانه راه خود را بازمیگردم، اما نه به موازی سرک بلکه به هر طرف که راه پیدا میشد پیشرفت کرده در اثر نداشتن قطب نما براه نما، راه را به گلسی گم کردم، آفتاب در شرف غروب بود و کم کم تاریکی جنگل دامنه خود را فراخ نموده و شب زود رس جنگل فرا میسید و من در فکر نوشیدن بودم که چه باید کرد و چه نکرد.  
 درین وقت که از همه طرف امید انسان قطع میگرد و آدم به یاد خدا می افتد که راهی از غیب به پیش پای آدم ظاهر گردد: (( دستی از غیب بر من آید و کاری بکند )) منم قلباً به در بار خداوند دعا کردم تا راه نجاتی برای پیدا شود زیرا شب در این جنگل خوف بسیار خطرناک بود و در اثنا شب از هر طرف امید من قطع شده بود آوازی شنیدم، غشی غشی بنه ها. فکر کردم که ام مار گریز یا حیوان وحشی باشد، خود را آماده کردم و کارن شکاری که با خود داشتم آنرا از غلاف کشیده آماده شد. چند لحظه گوش به آواز در جایی خود استاد، آواز گم شده بود لیکن چند دقیقه بعد بازم همان آواز شد بد بیورن بیدار تر، در دعای د و نغرا عقب درختی منظور بود و من مبارزه تسلیم شدم. زیرا مقاومت فایده ای نداشت، بدون آنکه حرمی بزنند، یکفرشان در نی یابانم، مید که آوازی مانند اشیا لقی بیورن کشیدند پس از چند دقیقه سه جار فرود پیغم تقریباً نیمه برهنه وصلح حاضر شدند که یکفرشان بابایسکل مال بلند کرده به دوش گرفت و مرا هم پیش انداختند و با خود بردند، پس از فاصله نه چندان دور - در بین جنگل به یک محیط آزاد بدون درخت رسیدیم که در آنجا چند کلبه از چوب بانس در درختان جنگلی که به شکل ابتدایی ساخته بودند دیده میشد و سراش آنجا نزد قریه بردند که خوشبختانه زبان شان اگر چه آرد و نیزه ا بسیار نرزدیک به آن عزیزان بود، میشد کلمات آنها را یک اندازه درک کرد و به فمهم آن بی برد (زیرا من زبان ارد و وایک انداز به از فم همی هندی وهم به طور خصوص یاد گرفته بودم و در اثنا بی سهر هم در پاکستان رهندستان لطفاً ورق بزنده



در اثر مکالمه نسبتاً زبان اردو را امیخته بودم. رئیس قبیله بعد از آن که سولاتی از من کرد، امر نمود تا مراد یکی از کلبه های چوبی که البته از چوب بانس بسیار مستحکم ساخته شده بود زندانی نمودند. شام فقط دو دانه کلبه جنگلی باکی ناربال برایم آوردند. رین سرب گلی آب، شب را به روی غلظت های بینه در کف اتاق گسترده بود گذرانیدم. فصل خد او ند که مرسم تابستان نبود و گرنه از گرمی میسوختم. فردای آن کسی به سرانم نیامد، تا این که محافظ من در روزی را باز نمود و مقداری غذا که نفهمیدم چه (؟) شاید از جنس حبوبات، باکی آب برایم آورد، گفت مرا به نزد رئیس تان ببرید، من تاکی در اینجا باشم گفت معلماً امکان ندارد. بر رسیدم چرا؟ جواب داد، چون دختر جوان رئیس قبیله سخت مریض است و در حالت بدی به سر میورد. جادوگر قبیله و شدت حی مشغول تدای و دم و دماغی باشند و رئیس قبیله هم مشغول است و همه کارهای خود را گذاشته است. بنابراین در این شرایط کسی چراغ ندارد که نزد رئیس برود و سا حرف بزند. گفتم برو به رئیس بگو که من دختر او را تد اوی می کنم ناگهان خوتند و فریاد خبر را به رئیس قبیله رساند، چند لحظه بعد من در حضور رئیس قبیله نیمه وحشی، بدم و اطراف مرا افراد مسلح قبیله احاطه کرده بودند. رئیس قبیله از من سوال کرد توبه راستی دخترم را تد اوی میی؟ هورا! بسد و ن تردید جواب دادم. بلی، گفت تو هم مانند طبیب و جادوگر قبیله با خون بوزینه، چربوی خون و ناخن شیر و موی دم میل، تد اوی میکی؟ گفتم: من تد اوی مخصوصی با خود دارم. گفت اگر دخترم تد اوی شد، بزرگترین جایزه و بخشش را از من خواهی گرفت و اگر تد اوی کرده نتوانستی در نتیجه تد اوی غلظت بود ختم تلف شد یا زمین رفت، آن وقت به بزرگترین مجازات خواهی رسید یعنی (استی) یعنی سرا هم باد ختر یکجا خواهیم سوزانید تکان خوردم از گهفت خود بشیمان بودم، زیرا بسیار امکان داشت که دختر را تد اوی کرده نتوانم و حالش هم کسسه خیلی وخیم بود بمیرد. پس... شتم باید از نزد من دست می شستم و به یک مرگ جمیع محکم میشدم. لحظه بی با خود اندیشه کردم، بدم جا رفتم دارم در اینجا باید ریسک را قبول کنم. دختر را به من دل به نریازده گفتم: قبول کردم، دختر را به من بیاورید، وقتیکه به نزد دختر رفتم بالای یکسوع تخت که از شاخ درختان بانس ساخته شده بود و در اطراف آن پارچه های آبی رنگی که نایب است از برینم بود پاره ها، هم نفهمیدم که این رسم است آمده بود. در حالت نیمه کوما، در بین خواب رسید اری و تب شدیدی، به نزد خود، مرصرا تشخیص کردم. البته بدون معاینات خون، معاینات دیگر لا بر اتواری واکسری تشخیص مشکل است اما فکر کردم پت مرصس انسانی باید باشد و افغانا، چنین هم بود. با این اهل بسلین دو میلیونه که آنرا سه بار در ظرف سه روز تطبیق کردم احتیاط راهم از دست نمیدادم، زیرا آنها در مقابل انشی بیونیک ها حساسیت داشتند و هم زود تر بالای شان تاثیر میکرد. در وقت پیچکاری دختر جیق زد و همه در کلبه ریختند، تا آنها را قناعت میدادم که این ادویه از راه سوزن داخل بدن میشود نزد پت مرصس و کوب نموده و چه روز به حال من بیچاره می آوردند و مخصوصاً تخریبات جادوگر و طبیب قبیله که فکر میکرد من در قبیله جای او را میگیرم ولی بخیر گذشت، زیرا بندت حی یا ملای قبیله با نعت توصیه کرد کسی صبر کند که نتیجه چه میشود. پس از یکی دو ساعت

دختر چشم های خود را گشود، کسی آب خواست و من بعضی تابلت های مسکن به او دادم که همراه آب خورد، همچنان لیچوکه برای رفع تشنگی از دهنی با خود گرفته بودم توسط آب باو خوردانیدم. نزد پت های شام دختر کمی بهتر شد. فردای آنروز باز بسلین باو تزریق کردم همچنان پت کسول کلوروم-فنیکول باو خوردانیدم، که وضع صحن دختر باز هم بهتر شد و من به بهبودی او یقین حاصل کردم. همین به زنده گی خود. حالا احترام من در قبیله زیاد شده بود، اما شهادت راتاق زندانی بودم، روز سوم که ادویه را تطبیق مینمودم دختر به سخن آمد و تبسم میکرد. اما صحبتش به کلی خوب نشده بود من دانستم که دارد دوره نقاهت را میگذراند اما وضع من در قبیله بهتر شده بود. کلبه بهتر به من اختصاص داده شد، نزدیک خانه رئیس قبیله و خوراکی خوب هم به من میدادند جاش همان روز گوشت کباب آوردند، البته پت ران کامل بوزینه را کباب کرده بودند. همراه بعضی سبزی های خام جنگلی و چند دانه کلبه. شب همان روز گوشت مار کبرا کباب کرده بودند (البته شما میدانید که مار کبرا مار بسیار بزرگ و خطرناک میباشد که مخصوصاً در جنگلهای هند و آفریقا پیدا میشود). روز ششم دختر به کلی صحت یاب گردید و نظیره امر رئیس قبیله جشنی ترتیب دادند که در آن چند دانه سمیون را شکار نمودند و هم چند دانه اهورا سر پیدند، جوانان و دختران قبیله خود را آرایش داده و به رقصهای دسته جمعی و انفرادی پرداختند که طبعاً شما میدانید که رقص و آواز از جمله عبادات مذهیبی اهل هند است، مخصوصاً در آن قبیله نیمه وحشی و دختران نیمه برهنه آن رقص زیبا و لاجسی اجرا شد، و من برای اولین بار بود که رقص زنده هند را می دیدم و به طور کلی آزاد در طبیعت در جنگل و بدون مداخله تمدن و شهر، یعنی رقصهای فلنگور-پت پانک و ساده ویس الاین. ناگفته نماند که دختران این قبیله هم از جمله دختران زیبای هندی بودند مخصوصاً. دختر رئیس قبیله که نسبت به دیگران قشنگ تر و پت سرگردن بلند تری بود. یک سبزه بی نمک نبود در تمام هند گویا که هند را به نمک آب داده اند. سه روز جشن درام کرد که خوردند و نوشیدند، سر را بیدند و رقصیدند با اصطلاح عیش و نوش کردند و در این صحن باره ام از رئیس قبیله اجازه رفتن خواستم که در جواب گفت: چون این جشن بافتخار تو و صحت یابی دخترم تر-تیب گردیده و بنابراین حتی است که باید جشن را با ما باشی و بعداً هم از دخترم (مالا) اجاو مرخصی بگیری. اگر چه من میتوانستم که به نوعی از آنجا فرار نمایم زیرا آزاد بی نسی داشتم اما چون بایسکل مسافر گرفته و بجای پنهان کرده بودند که من نمیدانستم بنابراین مجبوراً در ایام جشن و سوزن شاد مانسی با ایشان اشتراک نمودم. از سطلچه پنهان قلبا چندان بی میل هم نبودم که این جشن مجلسی هندی را نادیده بروم. در این جشن موقوف و موب-قیمت خورس داشتم. بهترین خوراکیها و بهترین میوه های جنگلی هندی را تهیه میکردند و هر چه میخواستند حاضر بود. و اما دختر رئیس قبیله که (مالا) نام داشت چون سایه مرا تعقیب میکرد همیشه شب بویز با من بود و مرا یجات دهنده خود میخواند. یکروز نام را پرسید. گفتم: (علی) گفت: نام زیبای است که در زنده گی شیخ وقت آنرا فراموش نخرام کرد گفتم ممکن اسم زیبای باشد اما صا-

حب نام زیباییست به زبان هندی گفت (بهرت بهوت سند رهی) یعنی بسیار سیار قشنگ است که این کلمه او را هنوز هم فراموش نکرده ام. جنگل یکروز امان، طبیعت هوای آزاد، مردمان ساده ویس الاین در ارتدن و گرفتاری هایند و راز کینه و حسد مکر و حیل و فریب کاریها- زنده گی در آنجا چهیره دیگری دارد به کلی رنگ دیگر- و اما روز دیگر باز هم به حضور رئیس قبیله مشرف شد و مرخصی خواستم. در جواب گفت من قبلاً هم به تو گفته بودم که از (مالا) اجازه بگیری که به رفتن موافقه دارد یا خیر و شما دختر را احسان نمود، ملافت من ابداً اجازه رفتن برایش نمیدم و به سرقت از محل دور شد. رئیس قبیله گفت: تو شاید ندانی در قبیله ما رسمی است اگر کسی دختری را از سرگنجات دهد دختر مال نجات دهنده میشود. در صورتیکه دختر هم رضایت کامل داشته باشد در این صورت تو مجبور استی با دختر عروسی کنی. (خوب خواننده گان ارجمند من ببینید که یکبار دیگر دچار چه درد سر بزرگی شدم) بالاخره به هزار دلیل و برهان برایش قناعت دادم که یکبار بمیشی میرم و برای مالا ادویه هم می آید، زیرا یکروز دیگر برای پیچکاری سرزودت دارد تا مرضی به کلی رفع گردد. قبول کردند اما به شرط اینکه بایسکل خرید را طو ر تضمین به نر شان بگذارم و من به کمال خوشی این شرط را پذیرفتم. و در فریادی گارد مسلح غنور رهنا با من همراه نمودند از جنگل ناس شده رجاده عمو می رسیدم که توسط لاری باری تایت حصه و بعداً هم توسط خط آهن ریل وارد بمیشی شدم البته با ازدست دادن بایسکل و دهمفته وقتک این بود خلاصه سفر من توسط بایسکل و کنسی هم از مالا و قبیله اش گرفته ام که معلماً موجود است.

مر- رفتی برای نخستین بار با عشق تان (ماد میالا) مقابل نیدید چه احساسی داشتید؟

ج- شمام سوال بسیار بسیار مشکل میکنید، مشکلات را سولات کانگری برونستون. شما می رسید از اولین لحظه دیدار چه احساسی داشتی من این احساس را داشته ام اما شرح و تمثیل آن برایم کاریست مشکل رحتی ناممکن نه تنها من نمیتوانم این احساس را به قلم ناتوان خویشش در هم بلکه بزرگترین نویسنده گان زهنرندان جهان هم نمیتوانند این لحظه احساس را شرح و تمثیل نمایند برادراین باره هر چه بگویم کم گفته ام. زهر قدر بنویسم از او تیانوس فطره ای راز کونسا ران- ن روی نگفته ام اگر لب نشنه بندن بی ساله ناگهان به آب زلال برسد چه احساس خواهد داشت گرنه این با آن قابل مقایسه نیست بین نمیدانم چگونه باین سوال شما پاسخ گو باشم تا قناعت تان را حاصل نموده باشم و چیزی نگفته باشم که با حقیقت کمی نزدیک تر باشد. بی مناسبت نیست در اینجا به جواب شما یک نقل خود را که در این مورد سروده شده و زمانی در جمله بیدار مزار شریف که مدیر مسؤول آن محترم نشاط بودند منتشر گردیده

### کلمه ها

مقدس ترین کلمه خدا، پاکترین کلمه وجدان، رخت ترین کلمه جنگ، عالی ترین کلمه ازادی، زیباترین کلمه عشق.

ارسالی: مدال مسجد مشفق از مزار شریف



# دانش فای گسترده



## متولدین ماه حمل :

امید و آرزو همچون درختی در شما با شاخ و بنجه های بلند وجود دارد. پداریا ا همیتی در پیش رو دارید. بلی آرامش روانی را می یابید اما مجبور استید خود را به کار مصروف کنید خوشبختی شما در همین است که همیشه مشغول کاری باشید.

## متولدین ماه میزان :

دل به عشق عزیز بسته اید. آینه بی از زیبایی را در برابر تان آویخته دارید که هر چیز را زیبایی ببینید. انسان های چون شما قادرند خود را در آزمون های بزرگ پیروز سازند. برای زندگی کردن و شجاع ماندن توانایی دارید. آنرا بکار برید.

## متولدین ماه ثور :

همیشه با صمیمیت و صفا برخورد دارید. خوبست که در کنار تان دوستان زیادی دارید. صحبت تان را بپر هابند. وقتی قنادر استید در برابر دیگران از خود گذرناشید، خوبست پس چرا این روحیه را در خود تقویت نمیکنید.

## متولدین ماه عقرب :

تلاش شایسته بی برای کسب دانش دارید. واقعا همیشه باید آموخت. همیشه در سد استید تا از تان یکی بیرون شوید. شما با متولدین ماه ثور نزدیکی دارید. دیدار تازه بی در پیش دارید که برایشما سرنوشت ساز است.

## متولدین ماه جوزا :

خواب ها و رویا های خوشی که شما را مشغول ساخته است، واقعیت میشوند. چونکه هر کس همانقدر می یابد که به آن امید وار است. مشکلات موجود زندگی تان میگردد بعد از هر سرما فصل بهاران می آید. صحت شما با ارزش است.

## متولدین ماه قوس :

بلی اراده و وجدیت شما را کم میکند تا همیشه در مقام موفقیت باقی بمانید. تردید دشمن زندگی شماست. به دوستان تان اعتماد داشته باشید و از خود راضی نباشید. چرا با حرف های کوچک آزدگی های بزرگی را ایجاد میکنید؟

## متولدین ماه سرطان :

سحر خیزی برایتان خوبست. خوبست که عادت کرده اید سد دست خیر و نیکی داشته باشید. احساسات کینه جوینه را از خود دور سازید. بزرگی در عفو است. ازدوست گله میشود اما ممکن نیست دوست را به بهای دنیا فروخت.

## متولدین ماه جدی :

نشویش های که دارید بیجا است. پیروزی و موفقیت شما در تفکر درست نسبت به خود تان است. کمترین فکر خانواده تان استید در حالیکه آنها به کار عمل فعال شما در خانواده نیاز دارند. مشکلات تان به زودی رفع میگردد.

## متولدین ماه اسد :

ممکن است برایتان اتفاقاتی پیش بیاید که کمی ناراحت شوئید اما قابل نشویش نیست. دیدار دوباره و بسیار عاشقانه بی که در پیش دارید، شما را به شایسته ترین آرزویشان میرساند. فکر نکنید زندگی برای یک روز است، حرف یک عمر در میان است.

## متولدین ماه دلو :

نقشی که بر آب می بندید، خیالی است که آنرا در ریاضت و کوشش واقعی می یابید. هدف مندی شما زندگی تان را زیبایی سازد. به دل بسته عزیزتان وفادار باشید. همسر تان به شما وفاست او را از خود دور نکنید. مجرد هاسمی نکنند که دوستان متعدد را بیازمایند.

## متولدین ماه سنبله :

هر سخن را به آدرس خود نگیرید. به اصطلاح دیوار نمکش نباشید. انسان بزرگ، قلب بزرگ هم دارد. خانواده شما از شما بزرگی و حوصله مندی زیاد انتظار دارد. اگر کمی بدون اعصاب نیت خود را تحلیل کنید متوجه میشوید که چه استعداد بزرگی برای زندگی کردن در شما وجود دارد.

## متولدین ماه حوت :

شما در آستان بهار تولد شده اید ازین لحاظ فکر می کنید غم و خوشی مشترک دارید. یعنی هر وقت خوش می باشید، ناگهان غمی به سراغ تان می آید و مثل هوای خوب روز بهار ناگهان احساس سردی میکنید. دیدار های دوستان شما را کم میکند تا بیشتر آنها را درک کنید. اینقدر خود خواهی که شما دارید خوب نیست.



# سری دیوی پول میخواهد

بقیه ازصفحه (۵۵)  
در مورد سری دیوی میخوان  
گفت که: او خود میداند که این

— موریتیا، اقتصاد خیره یاده سوه رای جی له میلستیا ورکولسو  
سره زیاته مینه لری؟  
— حدای دیاره داعیره مه کوه او مه دالاجاته بیه امیلستیا  
ورکول می نه خوئیری اونه می داپیری میلستیاوی خورل  
خوئیری می چی به خیل کورکی له بجیا نوسره یوما ی دیوی —  
رخبریم به تیره بیا هغه خواره چی به خبله می باخه کریم، پسر  
خوند راکوی.  
— پانی، چی اشیز هم یاست؟  
— آشیزخونه، مگر پیرینه بخلی می زده دی اوکله کله به خبل  
لاس، هوسانه یخیم.  
— سره له دی چی ستاس میلستیاوی او دعوتونه نه خوئیری  
خوبیا هم هیله ده چی یوه ریخ ستاسی دلاس د هوسانی له خوند  
خخه خوند واخلسو.

## رضا در ملتون

ادویه، مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه  
میکند.  
آدرس: خوشحال مینه مقابل لیه، سپین کلی

بقیه ازصفحه (۷۲)

— زادگاه اصلی ما، اسد آباد ولایت کنراست.  
— آنهم ازسلسله ((سید)) های آن؟  
— بلی!

زنگی در ذهن نواخته شد و این زنگ، غن یک سوال دیگر بود  
گفتید اسد آباد کنرا، آنهم ازسلسله ((سید)) های آن؟  
— بلی!

— پس خواهم بدانم که باعلامه سید جمال الدین افغان  
و نایب سید جلال چه تراثتی دارید؟  
— بلی، ما ازسلسله خانواده علامه سید جمال الدین افغان  
استیم و سید جلال نیز فرزند از همین تبار بوده است.  
به مدرسه اسلامی کابل (دارالحفاظ) و سیدیه و در آنجا  
با محترم قناری و قنار معززی شدیم و قناری در باره  
کودک پنج ساله از وی سوال کردیم، چنین گفت:

((بسم الله الرحمن الرحیم؛  
سید اعظم جان که امت بیهمبر بزرگ اسلام است، از نبرغ  
سرور کائنات بهره گرفته است.  
او که کودک نوب العاده با استعداد است، همه روزه برای  
مدرسه یک ساعت به مدرسه آمده و سپس اسلامی را فرا می گیرد که  
معلم از قرآن کریم با وی شروع کرده ایم.  
او در سن شش ماهه، سایر شاگردان را در مدت یک ماه و در سن  
یک ساله را در مدت دو ماه فرا گرفته و آموخته است.

# استعدادها

# تتمیل ریاضت

دینعه ویشتم مع پاتی  
— موز سرور لروچی خیل ولکلور سانو، خلد ورسره، شنانی و ان  
بمزنو بیوا و نه بی وویژنو، نه داجی بخرنی اوزموز له جابیر یال  
خخه پردی (بیدانه) نمایشنامی جیم ی تری، بدی باب ما یسه  
راد یزکی، بیروئیس کی، پانتر یوحده می دغه دبلگور چی تر خاویزا  
ایرولاندی و، رایتاره کی اوخلکوته می میواند، د ساری به پول  
مون جان اوئیرینو، آدم جان اودر خانی اوداسی نورپی کیسی  
چی به تری هم زمار ل شوی دی.  
— خیرتکه چی به اوسنی رخت کی هخه کیری، موهوهر خوک یوه پاکل خانگه  
برج برچی، ایپاسی سوار پی بی یونایشنامه لیکوئینی ایس  
لویهار کی، ایرتیره تری واپ، ایرتیره چی؟  
— دتمشیل له عتر سره بی ساری او یتیکه مینه لری، سوارم بدی برج  
کی جان ورسوم او زیات بری می به برجی نسبی.  
— تاسی نه دخیلو عسری دیار و نوا و بخرنی سفرونه عکله ویزیری  
یو وارد گال دمش به تیکه ویزیدل نسبی، د ریای نسبی منوال، د سولی  
او بیستون منوال بی نیمه تلای و ایتدی بی بیس می ترلاسه  
تری بدی، پنجه سلی می شوروی اتچاند ته سفرد لود.  
— که تاسی ته خوک ریای چی ستاتتمشیل نترتوس نه سوسیری، خور  
ایشنی کیری، ایاد احیره رشتیان؟

— نه، ابد، زه به تاسی خیره حواشینی کیری، که سرخو، بیلا  
بیل دوق او حلیقه لری، یوه ریخ به باری د موشگاه تر خنک روان  
م، دوی بیلی می ترنتیک سیری سوپی، یوه راته وییل: ((خان  
سر مونایت)) ما برته وییل: تشکر بچیم، یوحو شینی زروسته بیبا  
عنامه بیلی می مخی ته راعلی، هغه یوه چی لومی بی خه  
— امخی ته رافله اود هنی بلی له خوی بییره بنینه و نو.  
— بنته، بیا هنی چی خیره بی راته کیری و، رانتر دی شوه.  
— بداسی حال کی چی سترکی بی له اوئیکو لکی وی، ماته بی لاس  
راتی او ترکار تکراری بخینه ووینتله.  
— ما ورته وییل: هر خوک او علاقه بی، نه ولی به خلی خیری دی  
دومره متاثره او بیبیمانه بی؟ یوهترمنه باید براخه حوصله او ورین  
تندی ولسری.  
— به اوسنی رخت کی به کومو کارونو بوخت یاست؟ د پنتوندا  
یشامو دند بیت سرپرست او هم د پنتوندا نمایشنامو د د ایرکمره  
مشل او زیمسور به تیکه دنده ترسره کیم، او په راتلونکی کی  
تلویزیونی پروگرام ترلاسلاندی لری.  
— تاسی دخیل شخصی ژوند به برخه کی خپلو مینه والوته خه ویل  
سوار ی؟  
— دوره زمان لری، چی یوسکر او بل بی زده کورنکی دی، اودوار  
زما د مسلک سره خورامینه او علاقه لری، زه اوسیمین او جیان می  
به سمیت سره ژوند کوم، د اقتصاد د یلوه شکر محتاجه نه م، که د  
حنی عواطف له کبله، د هنر د نری نه می تره شور او په کورکینا ستم  
بیاهم ته احتیاج کیری.

## بنچه نارینه

۱۶ د خ پاتی  
چه اربناطت به کورن کی غیر  
نورمال دی، اودلته دی چه  
جلاسی شروع کیزی، هر یوه هغه  
خیل اصلی باطنی خواص او —  
کرکتیرویل نه تانی، کوری چی  
د یوه ویل خوبونه لری نویسرلری  
اماداموضوع د مخکی نه ورته  
عادی شوی وی.  
اشنبا هانود واقع کولو به وخت  
کی یو ویل نه لارنورونه وکری.  
په یاد لروچی یوار یوه بنجی  
په اجتماع کی جان داسی معرف

داسی ثابت شویده، چی نارینه  
کیدای شی به در یو حالتونوکی ترارولری  
ولسری.  
۱- کوبی، ۲- د موثری بنجی  
سره به تولنه کی، ۳- د غیر  
موثری بنجی سره به تولنه.  
نتیجه به لاس راغلی ده، چه  
د نیگی بنجی به خنک کی نارینه  
پخبله خان جذاب احساسوی.  
داسی بیسنجی چی سړی دیوچا په  
ظا هری بینه د سنی مین شی، که  
شه هم یوهنهی چی زمان انتخاب —  
دومره بکلام نه لری اود باطنی  
کیفیت بنجه په دومره لنه مودکی  
معلومات نه شی ترلاس کولی.  
داسی احتمال وجود لری چی  
اساس داسی ناخپه سفله ور

خیل کار طرفداری، په وس پروره،  
دلور همت لرونکی، پیری فعالسی  
اول پیری خوشحاله دی.  
هغه تحقیقات چی دانسانانود،  
خارجی بنی د جان بولی په مورد  
اجرا شویدی، پیری نتیجی به  
لاس راغلی دی، مگر به هیخ  
یونتحقیق کی داسی حالت ندی  
په گونه شوی، چی داسی بنجه  
به پیدا شی، چی د هنی ظا هری  
بنه به هیجا ته خوند نه ورکوی.  
داسی انسان نه پیدا کیزی چی  
هرجانه به نیگی نه وی، او پو —  
هینهی چی ویی د نیگی ظا هری  
بنه نارینه ته دومره محمه ده؟ په  
یوه اجتماعی علم کی د نیگی او —  
نارینه په مورد د تحقیق وروسته

کر: چه که شه هم زه کورن ولیم،  
بیاهم مانه دکورکرم دی او  
د هنی د خنک نارینه وییل: دا  
هیخ د قبولو ورنده، هغه بنجه  
چی هنی ته د تولدوخخه د مخه  
د کورکرو، زمالیاره ند.  
پیر نارینه شه دی چی غواړی خیل  
حقوق پرستوانندی په زوره —  
وینژانی، کونجی کوی، بنجه —  
یواری دکورکارو اړخول، پرستخل  
چاروکل، نه اشاره کړی، مگر  
د همنویومعلومانو په اساس چی  
دالمان شرق د عالماتوله خواد  
(۵۰۰) بنجود د تحقیق لاندی  
نیولوخخه وروسته په لاس راغلی  
دی، داسی معلومه شویده چی  
په کورن ژوند کی بنجی معمولاد

## قرطاسیه فروشی ناظر حسین

انواع کارت های ختم تبریکات  
عروس و اتمام بونستروهنزوع  
الیم مطابق ذوقا تازا باقیمت  
های مناسب و رعایت بخشسی  
عرضه میدارد.  
آدرس: سرای سید حبیب الله  
واقع جاده مندوی  
تلفون: ۲۱۳۶۲



طریقه استفاده به حی وقتی ناگزیر  
 من آید . او میگوید : (( اگر سوسه ای  
 درین ایجاد کردی که گویا همبازی  
 من قصد سوء استفاده را دارد ،  
 در مورد خوب فکر میکنم و می اند -  
 یتم . اگر خود را راضی یافتی به -  
 بازی ادامه میدهم و به سخنان  
 دایرگوش میگذارم بد زبیر آن  
 همان لحظه از صحنه بیرون  
 می آیم . سوال در اینجاست که  
 انسان خود چی را می بیند د  
 و از چی بدش می آید این هم  
 درست مانند قصه زنده گسی  
 است . انسان در هر جا هر حالت  
 و هر موقعی که قرار میگیرد ، بیشتر  
 همانگونه رنگ میگیرد .  
 از سر دیوی می پرسیم : آیا  
 آینده اش را نیز در نهایی سینما  
 می بینید ؟  
 او خندیده و گفت : (( من در

گذشته فکری کردم که بازگسری  
 بارام . مگر گاهی به این خیال  
 غرض میخندم و شرم می آید  
 حقیقت این است که من هم اکنون  
 در این مورد هیچ نمیدانم . زبیر  
 رسانه های جمعی شخصیت  
 وزنده گسی بعضی ستاره گان را -  
 پیشبینی نموده بودند مگر امروز  
 آنچه انسان های پیش معلوم  
 نمیشود .  
 او بعد از این سخنان نفس  
 بلندی برآورده افزود :  
 (( در آریل )) به مذاق مذاق  
 میل به جهان سینما درین کل کرد .  
 بعد ها به این اندیشه افتادم که  
 از این راه پول و ثروت نیز کسب  
 خواهم کرد . امکانات تحصیل و  
 اندوخته علمی در بخش سینما  
 برایم میسر نشد ، به این سبب  
 میتوانم بپذیرم که :

(( اما ما هم به خاطر کسب  
 ثروت و شهرت وارد جهان سینما  
 شده ام . ))  
 - آیا شما بر سر بیشتر فلما پیتان  
 حساب می کنید ؟  
 در مورد این پرسش میگوید :  
 (( من نمیدانم ، من خود بر سر  
 بیشتر فلما هم حساب نمی کنم  
 زیرا اساساً توجه چندانی در -  
 مورد آنها صورت نگرفته است . -  
 معمولاً یک نکته نزد من موجود  
 بوده و آن اینکه در یک طرف زندگی  
 من قرار دارد و در طرف دیگر  
 فلما هم ، من کوشیده ام تا بین  
 این هر دو تناسبی درستی را -  
 برقرار نگذارم . اما بعد ها درک  
 کردم که این امر ناممکن است . -  
 یکبار با خود گفتم : اگر به همینگونه  
 به کار ادامه بدهم شاید از هر دو  
 بمانم . همان بود که تصمیم گرفتم

تا برای مدتی عمر را بیشتر  
 وقف فلما هم بمانم .  
 - پس شما اکنون از خود را راضی  
 هستید ؟  
 (( هنرمند شدن واقعا به  
 تجربه کافی نیاز دارد . من فکر  
 میکنم که تا هنوز سرشک درستی  
 نیافته ام . با آنهم به کار ادامه  
 میدهم تا تجربه هر چه بیشتر  
 حاصل کنم . ))  
 در این میان سخن بر سر متن  
 چکرورسی آمد ، سری دیوی در  
 اندیشه فرو رفت ، بعد آهسته  
 برآورد و سپس به سخنانش  
 ادامه داد : (( رشته ها پیوسته  
 می گردند ، به هم محکم میشوند و  
 از هم می گسندند . هیچ چیزی برای  
 همیشه به یک رنگ نمیداند . ))  
 برای برهن سازی اوضاع  
 در آلودگی بر سر دم :

آیا از فلما همی (( نگین )) بیشتر  
 اند باا )) راضی است یا چکرور  
 با این پرسش آثار سرتی در  
 سخنانش بد کردید گفت :  
 (( اگر ترفی کتم ، می ازدم مگر  
 آنچه برای من از همه محترمان  
 اینست که من برای رضایت خود  
 بازی میکنم ، یعنی برای دیگر  
 بد و ستان همبازی خوشی که با  
 بودن آنها در من هدلی وصیبت  
 ایجاد میگردد . ))  
 در آخرین لحظات گفت و شنود  
 مابین دیوی بر این گفته تاکید  
 نمود :  
 (( وقتی در ایام که نفسی را  
 به خوش بازی کرده ام و خواستی  
 را که ازین تقاضا میروم به جاسا  
 آورده ام ، همین رضایت بزرگتر  
 بین یاد اش من تلقی شد میتوانم ))

## من درد مشترکم . . .

همین حالا ازین استعدادی که در پی وجود دارد ، من  
 برایش اجازه داده ام ، در غیاب من شاگردانی را که ترانکم  
 آموزند ، درس بدهند و او در صورت موجودی من هم سه شاگرد  
 دارد که با آنها کاری کند . جالب این که شاگردانش بزرگتر از خود  
 دن است که از آن جمله می باشد ، خواهشش که صاف چاره مکتب  
 است و ده سال دارد .  
 حوالی ظهر بود که از مدرسه دار الحفاظ برآیدم .  
 در جریان راه ، در حالی که دست کودک پنج ساله در دستم  
 بود ، به فکر فرو رفتم ، (( ایا )) های زانگرا بخود مشغول می ساخت  
 از خود می پرسیدم .  
 - ایا ایا این کودک کک مادی صورت خواهد گرفت ؟  
 - ایا سولین توجه خواهند کرد ؟  
 - ایا سریناهی برایش خواهند داد ؟  
 - ایا راه های بهتری جهت رشد استعدادش جستجو  
 خواهد شد ؟  
 - ایا عالتا در مملوئی ناکولت ، در صف ۸ مکتب شاملین  
 خواهد ساخت ؟  
 - ایا معانی ما هزار برایش مقرر خواهند کرد ؟  
 - ایا کتاب ، کتابچه ، قلم ، مواد درسی و علمی در اختیار  
 گذاشته خواهد شد ؟  
 - و بالاخره ایا این کودک ، لیکن شادی بر لب خواهد  
 داشت و منزل مقصود خواهد رسید ؟

بنیة از مضم ( ۱ )  
 در نگاه فرفره به آسانی  
 احتضار فضیلت است !  
 به جای چیزی بانام جهان سوم  
 باره ای از جهان بیگانه ماید بدار  
 است که نظام نارسا و سراسر تشاد  
 موجود ، بخش کوچکی از آن را در  
 مدار توسعه و البته به مراکز تراکم  
 سرمایه قرار میدهد و بخش های از  
 آن را به زیاده دانی جهان پیشرفته  
 میدل میکند و انبوهی از زرم -  
 سیاره راه دور هت عقب مانده گسی  
 به حال خود میگذارد .  
 حتی اگر به تومی کود کانه  
 افزایش با سواد ان را بر این توسعه  
 فرهنگ دست کم زیننه بی تلقی  
 بتوان کرد ، بهره کشی از انسان  
 چه جای برای آن باقی میگذارد .  
 ما برای آن که بپوهده در بهر هتسی  
 بی مخاطب فراد نکشیده با نسیم  
 نیازمند رشد آگاهی ها استیم .  
 کرم  
 کاره جایی رسیده است که دیگر  
 امروز لازمه چنین رشدی تمسادر  
 امکانات بی نهایت بیزی شده حاکمیت  
 ها است . اما ان حاکمیت ها که بنا  
 بر خصلت خود فقط می کوشند  
 توده ها را هر چه ناگاه ترنگه  
 دارند تا بشود با ادعاهای بی بکارانه  
 انصون شان کرده ناچارها  
 چسباندن رنگ جاسوس اجنسی و  
 خرابکارگت مخالفان بیداردل  
 خود را کوتاه می کنند و اجازه هیچ -  
 گونه اظهار نظر مخلوف برنشد و  
 تزد بد رانی در هند چم گونه ممکن  
 است به رشد فرصت دهند تاد ر -  
 سایه آزادی ، آن هم آزادی لایه  
 های تمسعد اجتمعی ، سراز میان  
 میله های سیاه جالی بیرون کشند  
 اگر توسعه دانش و هنر ناقدانه  
 ذهن توده ها را از قالب های پیرا خانی  
 باجمود های القایی تکی بر خواندی  
 و فرهنگ فزاینگان را اعتلاسی

بخشد . با حضور چهار چشمی  
 دولت های که همه مجاهدند  
 شان در طریق دورنگ داشتن  
 مردم از پی بردن به واقعات -  
 خلاصه می شود چه امیدی برای  
 رنگاری باقی می ماند ؟  
 سپردن به امید تلاش و کوشش -  
 دلسوزانه از سوی حکومت ها  
 حاصل جز افزایش فاصله  
 عقب مانده گی ندارد .  
 ولی ناگزیرم با در رخ بسیار این  
 واقعیت را هم بگویم که ما گرفتار  
 دور یا جابل طلسم گونه بی شده ام  
 من در دست من و چهار سال پیش  
 از این در شمری نوشته ام .  
 . . . موردی که اکنون با -  
 دیوارهای اتاقش و از آخرین را  
 انتظار میکشد ، آن پنجره کوتاه  
 کلبه برمهه اری خشک نظرس  
 میدوزد . سپید ار خشکی که نفس  
 سپاه بران اشیا ن کرده است و -  
 مری که روز همه روزان در رجه  
 های حصاره اش نگران کوهچرود  
 اکنون با خود می گوید :  
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سپاه  
 پرواز خواهد کرد .  
 - اگر مرغ سپاه بشکند مرغ سپید ار من  
 خواهد شکست .  
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل  
 است لغزین است و تا نفر برجاست  
 جهالت نیز باقی است اما جها -  
 لت ، چه بر معنای خاص باشد  
 چه به معنای ناگاه می ماد زیاد ،  
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض  
 تحقیق و مغز شویش باشد برای  
 دور تا رفتن د او طلبانه خلق از -  
 معبد دانش بشری به شوق بر -  
 خاک افتادن در برابر بت های  
 هتوق خرافه و هم چینی در -  
 تمسب کت کویر انست - بی گسنان  
 پس از زبیده شدن نقر نیز نالی  
 خواهد ماند . اشاعه دانش و  
 ارتقای فرهنگ برای آزادی -  
 بخشیدن به انسان ها -

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان  
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی  
 و علی الرض دوری مان از امکانات  
 هنوز میتوانم امید ی باشد به فردایی  
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام  
 موجود ارض نشند است .  
 نمیتوان برای نجات انسان در  
 انتظاران روز موجود نشست که  
 انقلاب جهانی همه بنیان های  
 بهره کشی و تحمیل مردم به خاطر  
 بیماری سلطه جویی های فردی یا  
 گروهی را از میان برده باشد . اگر  
 به جنم اندیشی با خوش خیالی  
 در چهار نیا بد ، با شوم بی بدیم کهر  
 مبارزه اجتماعی در راستای تلاشی  
 فردی یا بشری جز از این انقلاب  
 جهانی است که خود تلویر تمامی  
 تلاشهای طولانی انسان مصمرط  
 خواهد بود .  
 برای روشن فکران این کشورها  
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم  
 حتی فرصت ایجاد دیا لوگی با لایه  
 های توده باقی نگذاشته اند .  
 دولت های مان مارا عوامل دست  
 نشانده و دشمنان سلامت تکی  
 توده های مردم میخوانند و در -  
 حالی که میکوشند توده های بیست  
 دیوارنگه داشته شده مارا از خاطر  
 ببرند ، بنیات را چشم به ما درختانند  
 و ما که بدون یاری های بنیانی و -  
 درگزون شدن ما مان و ساختار -  
 زنده گی بیرون حضور بیرون را با بهره  
 جویی از سوسیالسمی میخوانند  
 اعلام کم بدل توده ها را به  
 آرایه آثاری فانه مراحت خصوصی  
 دانسم .  
 من بصورت بد ران مضم کماهل  
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام  
 اما با کم نیست که این جاد حضور  
 شا هیدر دان جهالتی مشکل مان  
 با این مبارتیم انگیزمان کم که :  
 روشن فکران سم باید مجرزه بی  
 صورت د هد و در کوه نیرومکن ها  
 تونسی بزند .

مینتوبه مهراتوقی تصور می  
 د بوجاچه خوک خوبش نویسی  
 د نوموری عکس به زره کی های نیسی  
 خود وخت به تیره و سوسه د  
 خونش شوی مقابل بیخوله باد  
 وئی ، اما عکس بی به زره کی باقی  
 باقی کبزی . نو که نوموری به  
 همه تپ کوم چی هنی عکس نه  
 د بر شیا هت لری ، خونوی او -  
 دستی بری مینبزی  
 مثلانارینه به وارسه دری نیسی  
 لری ، که د نزدی خنخه ورته خیر  
 شو ، گوزوجه داد ری سره نیسی  
 به خیل منع کی سره مشابه دی  
 یعنی یوتیپ نیسی دی . کیدای  
 شس چی نوموری نارینه د اموض  
 احساس تکی .  
 یونسته : د دنیا بومخ داسی -  
 خوک پیدا کنی چی همه عشق  
 زنه بیونی  
 خواب چی هو ، داسی نواد ونه  
 شنه چی عشق ( مینتوب ) بیخی  
 نه بیوانی .  
 اریاچی لیکوال لیکس چی  
 نوموری نواد ونه تعجب کوی او  
 وای چی عشق یومرض دی .  
 عشق به د نیکی یومرض عنوان  
 ندی ، او ای چی کیدای شس چی  
 پرانسان باندي د عشق به وخت  
 کی د برفگان راشی ، د برفگمن  
 ووسی ، چه د افگنوب دانسان  
 په اعضا بواندي سخت تاثیر کوی  
 اوحنی د لیونوب مرخلی نه بیسی  
 رسوی .

میدوزد . سپید ار خشکی که نفس  
 سپاه بران اشیا ن کرده است و -  
 مری که روز همه روزان در رجه  
 های حصاره اش نگران کوهچرود  
 اکنون با خود می گوید :  
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سپاه  
 پرواز خواهد کرد .  
 - اگر مرغ سپاه بشکند مرغ سپید ار من  
 خواهد شکست .  
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل  
 است لغزین است و تا نفر برجاست  
 جهالت نیز باقی است اما جها -  
 لت ، چه بر معنای خاص باشد  
 چه به معنای ناگاه می ماد زیاد ،  
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض  
 تحقیق و مغز شویش باشد برای  
 دور تا رفتن د او طلبانه خلق از -  
 معبد دانش بشری به شوق بر -  
 خاک افتادن در برابر بت های  
 هتوق خرافه و هم چینی در -  
 تمسب کت کویر انست - بی گسنان  
 پس از زبیده شدن نقر نیز نالی  
 خواهد ماند . اشاعه دانش و  
 ارتقای فرهنگ برای آزادی -  
 بخشیدن به انسان ها -

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان  
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی  
 و علی الرض دوری مان از امکانات  
 هنوز میتوانم امید ی باشد به فردایی  
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام  
 موجود ارض نشند است .  
 نمیتوان برای نجات انسان در  
 انتظاران روز موجود نشست که  
 انقلاب جهانی همه بنیان های  
 بهره کشی و تحمیل مردم به خاطر  
 بیماری سلطه جویی های فردی یا  
 گروهی را از میان برده باشد . اگر  
 به جنم اندیشی با خوش خیالی  
 در چهار نیا بد ، با شوم بی بدیم کهر  
 مبارزه اجتماعی در راستای تلاشی  
 فردی یا بشری جز از این انقلاب  
 جهانی است که خود تلویر تمامی  
 تلاشهای طولانی انسان مصمرط  
 خواهد بود .  
 برای روشن فکران این کشورها  
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم  
 حتی فرصت ایجاد دیا لوگی با لایه  
 های توده باقی نگذاشته اند .  
 دولت های مان مارا عوامل دست  
 نشانده و دشمنان سلامت تکی  
 توده های مردم میخوانند و در -  
 حالی که میکوشند توده های بیست  
 دیوارنگه داشته شده مارا از خاطر  
 ببرند ، بنیات را چشم به ما درختانند  
 و ما که بدون یاری های بنیانی و -  
 درگزون شدن ما مان و ساختار -  
 زنده گی بیرون حضور بیرون را با بهره  
 جویی از سوسیالسمی میخوانند  
 اعلام کم بدل توده ها را به  
 آرایه آثاری فانه مراحت خصوصی  
 دانسم .  
 من بصورت بد ران مضم کماهل  
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام  
 اما با کم نیست که این جاد حضور  
 شا هیدر دان جهالتی مشکل مان  
 با این مبارتیم انگیزمان کم که :  
 روشن فکران سم باید مجرزه بی  
 صورت د هد و در کوه نیرومکن ها  
 تونسی بزند .



# از فرستاده‌های شما

## پاسخ قاطع

حاضر جوابی ریچارد برتون در حالی بود، زیانزد همه است. روزی که او تا پیشنامه (( ریچارد سم )) اثر شکسپیر را روی سنیز بازی میکرد، در موقع ادای این جمله معروف (( من کشور را بسا یک اسپغوش می کنم )) یکی از تماشاچیان گفت: آیا حاضر نیستی بیا یک خسر معامله کنی؟

برتون بدون آنکه خونسردی خود را از دست بدهد، انا - گفت: چرا آقا، لطفاً روی سنیز تشریف بیاورید.

## به جای شوهر

از قول يك تن از زنان صاحب جمال و بان گرش هورسینما حکایت می کنند که گفته است: من هرگز شوهر نمی گیرم، زیرا سه رفیق باوقایی دام که جای شوهر را می گیرند:

اولا سگی دام که صبح ها لایق قطع قرفر میکند. ثانیا طوطی بزرگی است که تمام روز مرا فحش میدهد و بد زبانی میکند و بالاخره یشکی دام که عموها شب ها به خانه نمی آید.

فرستنده: امته کردی

## نگه جالب

چه از دواج کنید چه نکنید، در هر دو حال پیشیان استید.

## عشق امروزی

بسر: عزیزم، واقعا تنهام را دوست داری؟  
دختر: بله، برویز جان!  
بسر: برویز کیست، من عشیق اسمم.  
دختر: ای وای، مگر امروز چند شبیه است؟  
ارسالی: مسعود

## درخت عجیب دنیا

در ایالات متحده آمریکا یک درختی وجود دارد که ساکنین آن این درخت را بنام (نامی کالی) درخت باران یاد می کنند. عجیب درختی است زیرا باران بدیل پر شاخ و برگ، بخار هوا را جذب نموده و آنرا به دورا دور خود به باران تبدیل سازند مخصوصا وقتی که خشکی شدت پیدا می نماید فعالیت آن درخت زیاد تر میشود، بطوری که صومای زیر آن تر و گل آلود و حتی جوی های باریکی روان می شود، که برای آبیاری اراضی اطراف کافی است، بر طبق حساب هاییکه کرده اند، معلوم شده است که هر یک دانه از این درخت ها در مدت ۲۵ تا ۳۰ ساعت ۴ لیتر آب می دهد و از آنجلیکه در هر کیلومتر مربع ممکن است به آسانی ده هزار دانه از این درخت کاشند.

(در هر ۷۰ - ۲۵ متر یک دانه درخت این توان اراضی پهناوری را بدین وسیله آبیاری نمود. هلی الخصور که (( درخت باران )) در تیشور و نامی خود نوعی زبانی هم نداشته زحمتی نمیدهد و هر کجا بکارند میگرد و گرما و سرمای زیاد در آن مؤثر نیست.

ارسالی: امیر حسین وحدت  
**لوس ازین**  
اولی: برادر خدا بدند هد، سرت را چرا بسته ای؟  
دومی: دیشب بازم دعوی کردم او با آب سرم را شکست.  
اولی: آب که سرمی شکست.  
دومی: آخر آب در کوزه بود.

## نگته‌ها

### ۱- بیران زیا:

صورت مردان و زنان زیبای پیر به شمع میماند که در حای مقدس روشن گزده باشند. ( جوزف مک بیل )

### ۲- فاجعه زندگی:

(( برنارد شاور )) نمایشنامه نویسن مشهور ایرلندی میگوید:  
- زندگی تنها دو فاجعه تراژدی دارد. یکی از نوبت است که داشته ایم و دیگری رسیدن به نوبت است که داریم.  
۳- رواجش دهید:  
زیبایی مسکه طبیعت است. احتکارش نکنید. رواجش دهید.  
( جان میلتن )) شاعر انگلیسی

ارسالی عبد السلام رحمانی

- ۱- رنج شیبی است که شجر نمی شود.
- ۲- جدایی یک مرگ تدریجی است.
- ۳- انتظار سخت ترین و دردناک ترین حرکت زندگیست.
- ۴- تقدیر بی پایان است که به هیچ صورت از آن نتوان گریخت.
- ۵- شکست هر چیز صدا دارد، به جز از شکست یک قلب و عجب اینکه این بدترین نوع شکست است.
- ۶- رویانجره است از زندان زنده می که ما را به اوج انبساط میرساند.
- ۷- خیال لحظه است که ما را در خود می فشارد.
- ۸- عشق ماده است که دل را میبلزاند.

## دوستی

در جهان دوستی مانند گل است و روزها و هفته ها و سالها انسان نعال محبت را در قلب خوب آبیاری میکند و آن نعال بتدریج رشد می نماید.

ارسالی بلقیس (( احدی ))

## نگته های باارزش

- کتاب غذای روح بشر است.  
( حضرت علی (ره) )  
- فرق میان عالم و جاهل مانند تفاوت بین مرده و زنده است. ( ارسطو )  
ارسالی مطیع الله سلطانی

## بزرگترین سگرت جهان

در دنیا هم موزم های جهان که وجود دارند روزانه میلیون ها نفر از آن دین میکنند یکی هم موزم مشهور موزم سگرت آلمان است که چشم و چراغ آن سگرت بزرگی بطول ۱۷۰ متر است که اگر بخواهید این سگرت فول بیکر را دود کنید باید بیش از چهل روز از کار زندگی دست بکشید و هر چه محکمتر یک سر انراکش کنید. آیدار خود چنین قدرت را می بینید.

ارسالی محمد نسیم فایق

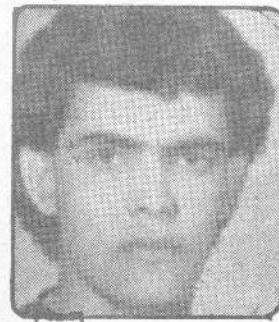
## مرواریدهای حقیقی

\* بد بخت است کسی که خود را بنمیرد و نگاهش نمیرد.  
\* کم گوئی حکمت است، کم خوری صحت است.  
\* کم خوابی عبادت است و کم آبیاری عاقبت است.  
\* سکوت عبادتی است بدون زحمت، هیبتی است بدون قدرت، قلعه ایست بدون حصار، موفقیتی است بدون سلاح، استراحتی است برای کرام الکاتبین، حصار است برای مؤمنین، شیوه ایست برای مسکینان، مخزن است برای حکیمان، هراس است برای حاکمان و جوی است برای جاهلان.

ارسالی طوی هوتکی از بوهنگی فارسی



جدال اولی بیوه



از اداره مجله مایرون - خواهشمندم تا محترم انجنیر لطیف کارگردان موفق سینمای کشور را زحمت داده و با او گفتنی های را که در ذیل نوشته شد به سمع شان برسانید:

۱۸ سال دام که از کودکی با هنر سینما علاقه خاص داشته - دام و خواهم داشت. هنر سینما که یک هنر جاودانی است من سخت دوست دارم میباشم از جمله کسانی استم که هنر سینما را رک کرده و آنرا تشویق و ترغیب میکنم اما متاسفانه کسی نیست که استعداد ادم را در این زمینه تشویق نماید. من میخواهم هنرپیشه سینما کشور خود شم تا از این طریق خواسته ها و امروم های مردم خود را برآورده ساخته و خواهان پیشرفت هنر سینما کشور خود میباشم.

نصیر احمد نایل محصل بوهنگون

## درباره سنجدین

سنجدینت دارای قد بلند بوده و شخص خوش تپ و خوش صحبت است. آرزو دارد یک فلمش را در افغانستان تهیه کند. روزهای که در میبشی بودیم با ی ملاقاتی داشتیم. خانه مفسن دارد. از ما به گری استقبال نمود و یها شق تینامونتم شده بود اما بعد از مدتی از ختران فلمی روگردان شد. از او پرسیدم آیا درست است که شما معتاد هیروین استید؟  
گفت: این بی انسانی برخی از شایعه برداران است که حسی گاهی خواهر هیرو را به معشوقه اش نسبت میدهند.  
بعد از گفتگوی مختصر صحبت ما را به ناشای شونتنگ فلمسپها دعوت کرد. رسالی لیلاروند



### دوستم بدار

دوستم بدارم چون پروانه  
دل سوخته بی که شعله  
نارنجی رنگ و لوزان شمع رای -  
برستد، دوستم بدار مانند مرغان  
سبک بالی که جفت خود را می جویند  
و به اول می بندند، دوستم بدار  
ریگدار دوست داشته باشم،  
دوستم بدار و اجازت بده  
همجو غراب های مستی بخس  
و شادی آفرین شعر از شهر عشق  
ها و شورها در کامت بینم و از باده  
ناپصال سرا با مست و دیوانه  
ات نعام، بگذارم چون پروانه  
رنگین بال و زیبایی که به هنگام  
بهار بوی گل های خوشبو  
و خوشترنگ می تشیند، در کسارت  
باشم و درست داشته باشم  
بگذار به غیر از من و به غیر  
از تو درین جهان کسی دیگر  
چنین هاشق نباشد.

دوستم بدار ای جان شیرین  
روح و قلبم ... ای کسی که تمام  
هستی ام را از نگاه شوریسار  
تو دام ...

دوستم بدار و اجازت بده  
هم چون کاهستان و همانند بیت  
پرستان شنا پیت نعام ... پایه  
مانند بلبلان شوریده حال  
و پریشان روزگار به دور گسل  
وجودت بر بوزن و دوستم  
بدار ... برای همه عمر ...  
برای همیشه ... و اجازت بده  
که دوست داشته باشم ...  
تا پایان جهان ... تا پایان  
عشق.

### حبیبه نر غزلی از تاور

ایر مراکت: «در چشمه  
سوزان با باد فرو میرم»  
درد گشت: «من میمانم، خا -  
موشی مانند نشان پای او زوفاست»  
زنده گانی من گشت: «من  
در همین کمال میجیم»  
زمین گشت: «چون وقت نرسا  
رسد بی تو من، اندیشه های سو  
بوسه میزند»  
عشق گشت: «روزها میگردند،  
اما همچنان چشم براه تو ام»  
انگاه مرگ گشت: «من کشتی  
مهر تو را در دریا میدم»  
ارسالی:  
سعیلا شریفی

### سئون فقرات

دوکتوان متخصص بیماری های  
درد استخوان در کفرانسی کسه  
اخیرا، برای مطالعه در اطراف  
بیماری های استخوانی در لندن  
تشکیل شد، اعلام کردند که  
تخت خواب های فیزی و راحت  
برای استخوان پشت و ستون  
فقرات زیان دارد.

این دوکتوان میگویند: بر طبق  
مطالعاتی که انجام یافته  
خواهید روی تخت خواب های  
که چوب ندارد و فقط از فلز  
ساخته شده عواقب بسیار  
ناگوار روی ستون فقرات  
وارد و درد های حاصله روی ستون  
فقرات با تپ نامطلوبی روی  
دستگاه اعصاب می گذارد.

بنابراین باید از تخت خواب  
های چوبی استفاده کرد،  
نه از فلزی و فیزی.

### ارسالی ویژه ستاره اشتراک

نامه: زبیده تریکی از مجلات  
هنگی اسکاتلند رسید:  
اقای محترم مدیر مسئول، در -  
نورده ای که برای اشتراک  
یکساله در مجله شما خانه ببری  
کرده بود، در اخیر آن نه  
شده بود که اگر در آخر سال  
از مجله شما رضی نبودم، بلیسی  
که تحویل کرده ام بن مسترد  
خواهد شد.

اکنون که سال به پایان رسیده  
بدینوسیله از آن مجله ابراز  
نارضایتی نموده، استرداد مبلغ  
مذبور را خواهانم.

نامه مذبور حاشیه هم داشت  
که متن آن چنین بود:  
عنا: چون مایل نیستم برای  
شما ایجاد درد سرکم، متفنی ام  
که مبلغ مذبور را بحساب اشتراک  
یکساله آینده محسوب داشته مجله  
را تا یکسال دیگر مرتباً بمن  
برسانید.

ارسالی: محمد یوسف ویس  
گی از کی مسترسد؟  
یک متفکر فرانسوی پش از مدتها  
مطالعه باین نتیجه مضحک در  
زنده گی بشر رسیده است:  
زن از موش میترسد و موش از گربه  
گربه از سگ و سگ از اربابش و -  
ارباب از زلفش.

ارسالی: روزشانه

### اولین بل معلق

اولین بل هوایی دنیا در سال  
۱۸۴۲ در ارتفاع سه هزار متری  
(امید لوتن) در آمریکا نصب شد.  
بل (۳۲) متر طول و (۶) - انشی  
عرض داشت.

اولین تلگراف:

اولین خبر تلگرافی دنیا  
در (۱۶) می سال ۱۸۴۳ از تلگراف -  
نخانه (سلاک) در انگلستان  
مخابره شد.

اولین امبولانس:  
اولین امبولانس دنیا در سال  
۱۷۹۲ توسط ((بارون لاری)) -  
فرانسوی، دکتر مخصوص نابینان  
ساخته و به کار گرفته شد. این  
امبولانس گادی دو چرخه بی بود  
که به وسیله دو اسب کشیده می شد  
و روی گادی یک اطاق نصب  
کرده بودند و زخمی های جنگ  
را سواران کرده و به شفاخانه  
می رساندند.

اولین پلیس زن:  
اولین زنی که پلیس شد  
در مپتامپور (۱۹۱۲) در لاس -  
انجلس آمریکا وارد خدمت گردید.

ارسالی: سید حمید الله نقشبندی  
درد تپا هیچ (من) بدون  
(تو) وجود ندارد.

امان یگانه (من) است  
که هیچ (تو) در زنده گی اثر و -  
جود ندارد. آیا این بزرگترین  
بدبختی نیست؟ چرا انسانها  
همیشه در صدد نواقص دیگران  
استند؟ چرا انسانها همه اولتر  
به کمبود دیگران نظر میکنند؟  
ایا هیچ امکان ندارد که مرا همه  
نواقص کسی صادفانه دوست  
بدارد؟ ایام انقدر بی ارزشم  
که فکر میکنند؟  
بس چرا من شماست  
مازده علیه خواهشات دور از حد  
دل را نداشته باشم! ایامن  
خیلی ناتوانم؟

ارسالی: تویا سفی  
برای دختران  
هرگاه گردن بلند داریند،  
گوشواره دراز بزیبایی تان  
می افزاید. و اگر گردن کوتاه دارید  
این شوق را نکشید.

ارسالی: عبد الناصر شریفی

### یارب

یارب هوسی جز روی آن یار ندارم  
در دل امید جزه وصلت و بدارندان  
یارب کجایه صبر و الهیز مساز می  
و این درد پنهانی مرا آشکار مسازی  
یارب مرا از دوری آن یار ترسان  
و از بدن آن یار وجودم را ملسران

### ستاره همد

### غیب المصلهای زیبا و دلنشین درباره عشق

- ۱- خداوند برای سرکوبی نفرت هیچ سلاحی  
بهنتر عشق نداشت. ( عربی )
- ۲- جواهرات خاموش بهتر از گفته های هاشقانه  
در روی زن اثر میگذارد. ( چینی )
- ۳- گریه شدن از لبی که دوست دارم بهتر از  
صد بوسه از لبی است که دوست ندارم.  
( لبنانی )
- ۴- ارباب کسی شوکه دوست میدارد و بود آن کسی  
شوکه عزیزت میشمارد. ( ترکی )
- ۵- زنده گی بی عشق مانند سالی است که  
تابستان ندارد. ( سوئدی )
- ۶- شباهت شراب و عشق این است که هر چه کهنتر  
میشوند گوارا تر میشوند. ( مکزکی )
- ۷- قلبی که عشق میوزد همیشه شاداب و جوان  
است. ( ایتالیایی )
- ۸- زن عاشق جرئت انجام هر کاری را پیدا میکند  
حتی قتل معشوق. ( اسپانیایی )
- ۹- راهی که بخانه معشوقه منتهی میشود، هرگز  
خار ندارد. ( افغانی )
- ۱۰- مردانی که برای عشق مسافرت میکنند، هزار  
فرسنگ در نظرشان یک فرسنگ است. ( )
- ۱۱- مادامی که عشق میوزد، مگد اهریچ چیز دیگر  
ترا فکین کسد. ( مجارستانی )
- ۱۲- عشق همچون آش است، که اگر خیلی بدان  
نزد یک شوی ترا خواهد سوزاند. ( جاپانی )

### ارسالی محمد تمیم ( محقق ) ترا ای پرستنده

ترا می پرستم بخدا باور کن که ترا می پرستم  
من این را برایت نغمتم  
زیرا که نمیخواهم تو در گرداب زنده گی  
بامن سرگردان شوی.  
من غرق در بای شدم که ساحل ندارد  
و مرا هم ساحلی نیست  
تو میخواهی مرا همراهی کنی  
ترا بخدا مرا تنها بگذار  
ترا بخدا همراهی مکن  
بگذار تنها شنا کنم  
بگذار درین موج بیکران تنها شنا کنم  
ترا بخدا مرا همراهی مکن  
مرا همراهی مکن  
نا امید نظری توخی





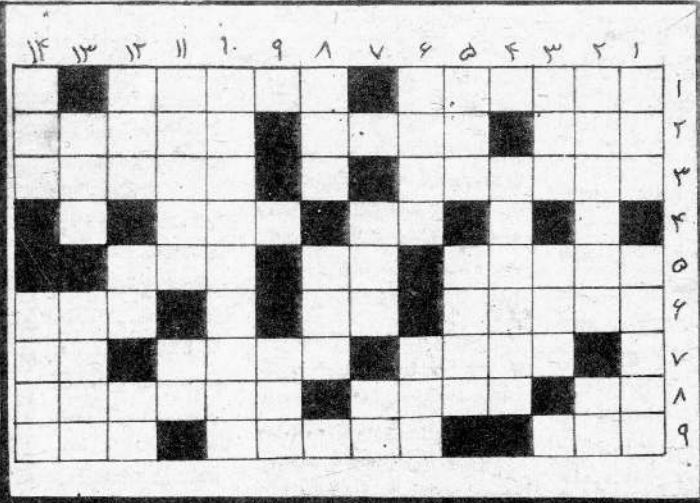




# سرزمینها

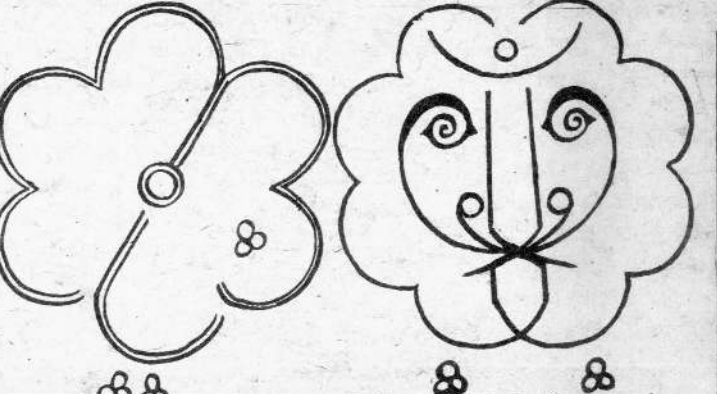
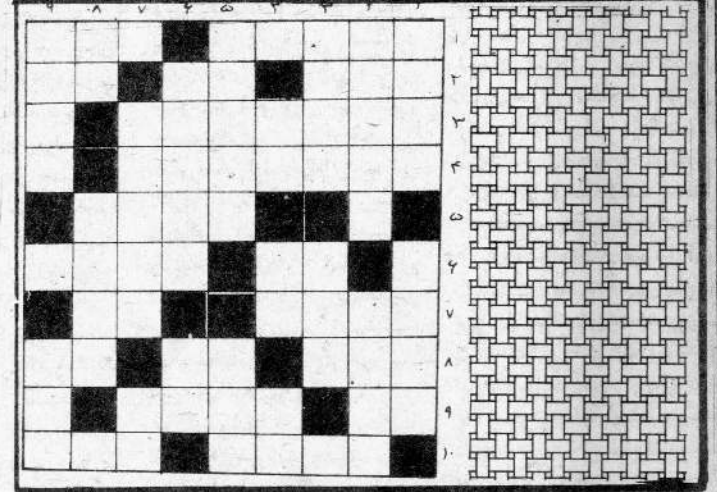
# و پرستشها

- عسودی:**
- ۱- فرشته است - شریک زندگی
  - ۲- یکی از انواع کودزراعی - روزی رسان
  - ۳- لهجه - علاقه
  - ۴- معدن بدون حرف آخر - آنچه را بود ائیان پرستش میکنند - ضمیر مخاطب
  - ۵- معاهده ننگینی در زمان امیر عبدالرحمن بدون حرف آخر - وظیفه
  - ۶- بلای کوچک (اصطلاحی) - مرض سل
  - ۷- مرد انگی - بسرخون
  - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد
  - ۹- انکور - دلاسا
  - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات
- نقسی:**
- ۱- تولد - ضد شب
  - ۲- حالای پینتو - بدون (معکوس) کلمه برای جمع
  - ۳- انسانی که یاد ندانهایش خون می مکید
  - ۴- ستاره زن هندی
  - ۵- همنشین انگشتر
  - ۶- بعد از روزیاید - پرکار (اصطلاحی)
  - ۷- مرد انگی - بسرخون
  - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد
  - ۹- انکور - دلاسا
  - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات



## جدول فامیلی

- عسودی:**
- ۱- شوهری بی حوا - زن شوهر - دار از او بدش می آید
  - ۲- اکسیجن برای آن ضروریست - نانه می شود
  - ۳- رنج روزگار - از آن نان میزند
  - ۴- کلمه میکند
  - ۵- کاکاپینو - زن برادر (اصطلاحی)
  - ۶- ازدواج ظالمانه - حسد
  - ۷- از خانه سابقه به خانه نسو میرود - خشک نیست
  - ۸- چوب شکن دارد - پرواز (معکوس)
  - ۹- بزرگی پینتو
  - ۱۰- وظیفه امین
  - ۱۱- مسافه - استفرخ
  - ۱۲- پیمان - یافشاری (معکوس) - نایدید
  - ۱۳- زن به صورتش ندارد - در زیر بینی مرد موقعیت دارد
  - ۱۴- معکوس آن از وسایل خیاطی - ماس هم می گویند
- نقسی:**
- ۱- مراسم آغاز زناشوهری - ساز - کاری
  - ۲- معکوس آن چالاک (اصطلاحی) - غذای از گوشت - ماهون
  - ۳- کمک کنند - انسان امیصل دارد
  - ۴- عدد بیست - قبول پینتو
  - ۵- باخبری - دروازه پینتو - طرف (معکوس)
  - ۶- مجله زنان - کلمه سوالیه - معکوس آن کوچ و جوی را گویند
  - ۷- لاغر پینتو - جدا می - کلمه ریبط
  - ۸- مادری - سراسیمه گسی - بسیار خوش انگلیسی
  - ۹- یاخوش است ویا - شخصی نیست - از وسایل خیاطی



در این تصویر کلماتی اند که به شکل هنری کار شده اند

## خود را آزمایش کنید

- |               |               |              |               |                |              |             |              |              |
|---------------|---------------|--------------|---------------|----------------|--------------|-------------|--------------|--------------|
| ۱ - ناخن دراز | ۲ - ناخن کوچک | ۳ - موی سیاه | ۴ - موی بلایی | ۵ - موی خرمایی | ۶ - موی سفید | ۷ - قد بلند | ۸ - قد کوتاه | ۹ - قد متوسط |
|---------------|---------------|--------------|---------------|----------------|--------------|-------------|--------------|--------------|
- قلم و کاغذ را بگیرید و هر قسمی که ناخن، موی، قد و غیره مشخصات نامیه آن سرمیخورند نمره های که در هلهای آن داده شده انرا یادداشت نمایید:
- ۱ - ناخن بلند  
۲ - ناخن پهن  
۳ - موی سیاه  
۴ - موی بلایی  
۵ - موی خرمایی  
۶ - موی سفید  
۷ - قد بلند  
۸ - قد کوتاه  
۹ - قد متوسط

۱- چشم سیاه  
۲- چشم ابی  
۳- چشم بادامی  
۴- اندام چاق  
۵- اندام لاغر  
۶- اندام متوسط  
۷- رنگ جلد گندمی  
۸- رنگ جلد سفید  
۹- رنگ جلد سیاه

۱- ناخن دراز  
۲- ناخن کوچک  
۳- موی سیاه  
۴- موی بلایی  
۵- موی خرمایی  
۶- موی سفید  
۷- قد بلند  
۸- قد کوتاه  
۹- قد متوسط

۱- تولد - ضد شب  
۲- حالای پینتو - بدون (معکوس) کلمه برای جمع  
۳- انسانی که یاد ندانهایش خون می مکید  
۴- ستاره زن هندی  
۵- همنشین انگشتر  
۶- بعد از روزیاید - پرکار (اصطلاحی)  
۷- مرد انگی - بسرخون  
۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد  
۹- انکور - دلاسا  
۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات

۱- شوهری بی حوا - زن شوهر - دار از او بدش می آید  
۲- اکسیجن برای آن ضروریست - نانه می شود  
۳- رنج روزگار - از آن نان میزند  
۴- کلمه میکند  
۵- کاکاپینو - زن برادر (اصطلاحی)  
۶- ازدواج ظالمانه - حسد  
۷- از خانه سابقه به خانه نسو میرود - خشک نیست  
۸- چوب شکن دارد - پرواز (معکوس)  
۹- بزرگی پینتو  
۱۰- وظیفه امین  
۱۱- مسافه - استفرخ  
۱۲- پیمان - یافشاری (معکوس) - نایدید  
۱۳- زن به صورتش ندارد - در زیر بینی مرد موقعیت دارد  
۱۴- معکوس آن از وسایل خیاطی - ماس هم می گویند

## حل کنندگان

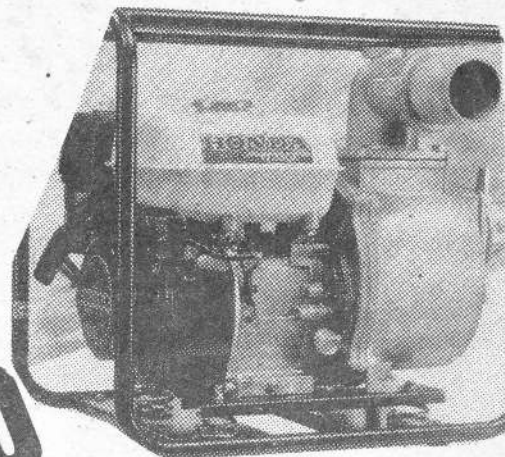
لیلا خرسند، محمد جاوید خرسند، محمد احسان، محمد کبیر شفیق، راضیه یارمند، مسعود احمد، حمید زاده، سید رشید مزیدی، زین زیارمند، محمد همام پورمزی، شکره آذر، محمد علی ذاهب، حسینا غزال، وحید یوسف زوی، محمد عمرنوری، نظار احمد جاوید، عزیز، پیمان عزیز، عاد لعانورمزی، محمد نعم، احمد داوود احمد، پرویز انور، خسرو انور، هوس انور، پرویز، ستاره پرتو، لطف الله، عثمانی ورد، فیضی اللعنانی، ورد، فهم افشار، مولیانانصیری، روناحید زاده، میترا، میروح الله، نوره عطاء، مسعود احمد حمید زاده، زهره جواد، ناهید، لیدا، میر، محمد مصطفی، ناجیه انورمزی، سید احمد شاه، سویتا، نوره امین، شهناز استین، خالد، مصطفی، آن رخس، ایل مهربی، ملال مهربی، تاج محمد آریافضی، نورجهان، میرزاده، تاج محمد آریافضی، شیوه آریافضی، میریس، داینا، نیلوفر نایل، حمیده هوتکی، حرمت هوتکی، شهناز آتش، مهدی، الرزاق حسن یار، زهره جواد، نوره عطا، میرجهتی، محمد سلیم، اصغر، محمد قاسم، محمد مهدی، سلیمان یار



# واتر پمپ هوندا



# واتر پمپ هوندا



# Water Pump

واتر پمپ های هوندا در بین پمپ های ۳ اینچ جاپانی که در فیه  
یکهزار لیتر آب میدهد • حرارتورهای تیل خاکی و ترولی جاپانی به  
قوه های مختلف جدیداً وارد گردیده • همچنان اموال ذیل از مشهور  
ترین کمپنی های ممالک مختلف جهان نیز موجود است •  
واتر پمپ های یک اینچ برقی برای منازل آسیاب های ارد مختلف -  
النوع، سنگ های آسیاب، غلبیل که در هر آسیاب نصب میشود  
وارد رابه سه قسم میدهد، سوجی و سوس میدهد •  
برنج باکی های مختلف النوع دبه های مختلف کمپرسور هوا، بمبه  
های تیل (اگنی و لاستیکی) برای کشیدن میلایل و تیل از بیلر و انواع  
مختلف پوزه جات ماشین های زراعتی و آسیاب ها •  
ادرس: تجارخانه احمد شاه حسین هوتکی و برادران حمزه در  
جاده میوند - متصل حمام تلهفون ۲۶۱۱۷ کابل

تجارخانه

# حسین هوتکی

# قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به علاوه قر -  
طاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و وسایر جراید و مجلات را  
بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد •  
ادرس: مارگیت جوار مکتب ابد الهه - مریم

# یمار امین ویدیو کست

یمار امین ویدیو کست  
فلم های مورد علاقه ویدیویی شما را عرضه میدارد از جمله  
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نماید • لحظه ها بی  
تا نیز برای همیشه جاودان می سازد •

آدرس: منزل اول دانشگاه بزرگ فغان  
تلفون: ۳۵۷۰۴ و ۲۶۷۷۶



اجناس لوکس، لوازم آرایشی و بسیار مورد نیاز  
خانواده ما را عرضه می‌دارد  
آدرس: زرغوه میدان



خریداری از شرکت

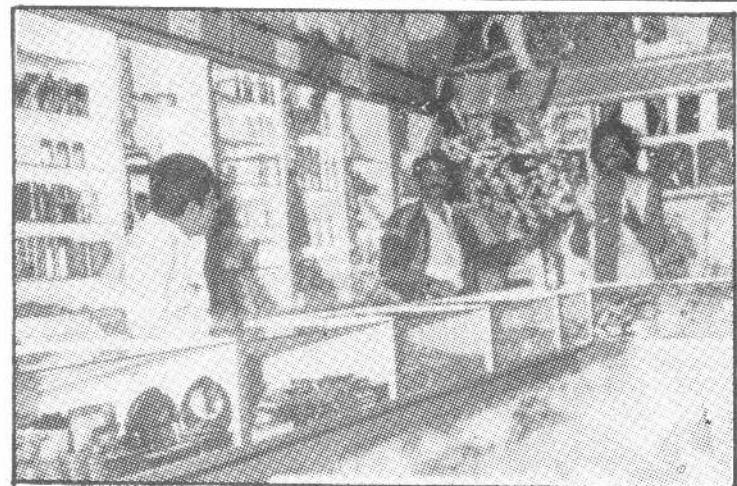
عیدین بست

یعنی اطمینان و صرفه جویی

انواع جنراتور وواتر پمپ های بتولی  
و دیگ های صنعتی • روغن • کپوتان مار  
و غیره • ما با اعتبار ترین  
کمیته های جهان • به قیمت عالی  
مناسب بطور عمده • بهر چون به فروش  
میرسانند •  
آدرس: شرکت عیدین بست حصه  
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاوه

ویا تجارتخانه حاجی سفیانه عید  
منزل دوم سرای خود هزارگل مقابل مسجد خشتی  
۱۱۶۶۲

آدرس: شهر نو  
مقابل رینگ بنداری



ارزینم تازه ترین  
اجناس مورد  
نیازتان استقاده  
نمایید ارزان و به  
مفاد شما

فروشگاه ارزان



صنایع ملی را تقویه نمایید

# فروشگاه

# بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتک ساخت وطن

# ۱ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

# ۵ هزار ۲ هزار ۱ هزار

# افغانی جایزه نقدی

فقط با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند  
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و  
در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه همیشه در خدمت شهرمان است  
غذای خوب قیمت مناسب



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**